

از پرویز تا چنگیز

سید حسن تقی زاده



از پرویز پاشا گلشن

استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران

بقلم

حسن تقی زاده

جلد اول

در دیماه ۱۳۰۹ طهران مطبعة مجلس بطبع رسیده

حق طبع مخصوص کتابخانه طهران است

از خوانندگان محترم این رساله تمنا دارد قبل از مطالعه اغلاط ذیل را که مهم و مغل به معنی است تصحیح و بعد مطالعه فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۷	فرسخ	فرسخی	۶۷	۱۷	ناخوشیهای	ناخوشیها
۴	۱۶	حجر معاصر	حجر و معاصر	۷۰	۱	عبدالله	عبدالله
۱۶	۲۵	بلاشه	بلاشیه	۷۰	۴	مخصوصاً	حتی
۲۱	۲۱	فست سوریه	فست جنوبی سوریه	۷۰	۲۴	ها	آنها
۲۵	۶	نبطان	نبطیان	۷۵	۲	زیاد	زیر
۲۶	۱۷	ذی القعدة	ذی الحجه	۷۷	۲۶	یونانی	ایرانی
۲۱	۱۲	قوس و قزح	قوس قزح	۷۸	۱	اسلام	سلطنت اسلام
۵۲	۱۲	جادی الاخر	جادی الاخره	۷۸	۸	کرید	کوید
۶۵	۱	کوفه و هواخواه	کوفه هواخواه	۷۸	۹	واکنون	که اکنون

اغلاط ذیل نیز اگر چه واضح است ولی محض تکمیل تصحیح درج میشود:

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱	(جمع زاده)	(جمع - زاده)	۲۹	۱۶	مکه	مکه
۸	۲	(الاحساء)	(الاحساء)	۲۹	۲۸	در ابتداء	در ابتدا
۸	۱۰	شام	شام	۳۰	۲۴	المطلب	المطلب
۱۱	۱۷	کالوس	کالوس	۴۰	۱۹	محوس	محوس
۱۷	۱	کرج	کرج	۵۲	۲۸	اخه	اخیر
۲۰	۱۴	کوبر نفود	کوبر نفود	۵۲	۲۸	بوران	بوران
۲۲	۱۴	جبله ان	جبله بن	۵۲	۲۹	ارر	آزر
۲۳	۲۳	اصلاً	اصلاً	۵۲	۲۹	دکر	ذکر
۲۴	۵	ودوباره	دوباره	۶۰	۲۱	نموده	نموده
۲۴	۶	ساخت	ساخت	۶۳	۱۷	خلقای	خلفای
۲۵	۱۹	میشدند	میشد	۷۱	۱۸	آفریقا	آفریقا
۲۸	۱۰۳	هرم	هرم	۷۷	۱	فشون	فشون

از مشیحات کتابخانه طهران

از پرویز شاپور

اسدیلاهی عرب تا ایلغار مغول در ایران

بقلم

حسن تقی زاده

در طهران در مطبعة مجلس طبع شد

دیماه ۱۳۰۹ - شهریور ماه ۱۳۱۰

حق طبع مخصوص کتابخانه طهران است

کمال تأسف و بلکه شرمساری دارم که مشاغل متوالیه امید انعام این قسمت از کار را نیز از من سلب نمود و چون جز چند جزوی برشته تحریر نیامده بود آن اوراق ناقص و ابتر را بی فایده پنداشته و دور انداختم یعنی در جزو اوراق متروکه بر طاق نیسان گذاشتم .

درین اواخر روزی دوست صدیق و قدیم من آقای پرویز صاحب کتابخانه « طهران » در ضمن صحبت ازین کار گذشته این جانب را تشویق به نشر آن اوراق نموده و اظهار داشتند حاضرند ولو ناقص باشد خودبخارج خودشان آن را منتشر سازند. « انتحاب این مطلب امتناع و بلکه استیحاظ داشتم و روا نمیدانستم که چند ورق بیاکنده و بی نامان که چندی مقدمه را دارد بشکل رساله مستقل ناقصی طبع و نشر شود و رغبت و تحریر آقای پرویز را برانگیخت. اطلاع این دولت نقصان آن اوراق و ظن اینکه هر چه باشد خود قسمت کاملی دارای اول و آخر است بمنهمودم. لکن من از این کار کردن اوراق و ارائه بایشان باوجود آنکه مشاهده کردند که جز چند ورق پاشیده چیزی نیست باز در نشر آن اصولاً خودند و وجود ناقص را به از عدم فرض کرده باز پوشانیدن کسوت طبع را بر آن اوراق بر دور انداختن آنها مرجح دانستند.

واضح است که اینجانب مضایقه نمیتوانستم داشته باشم و باوجود احساس شرمندگی و نالایق بودن چند ورق مسودۀ بعلبۀ طبع معذک از انجام تقاضای ایشان خودداری نکردم و بلکه باید شکر سعی جمیل و حسن ظن ایشانرا بجز بگویم که اگر رسالۀ «از پرویز تاچنگیز» چنانکه مدلول نام آن است نبوده و «تاچنگیز» نرسیده سهل است بلکه جز تا اواخر عهد بنی امیه و اوائل عباسیان نمیرسد معذک هرچه است و در قالب طبع ظاهر میشود باز اقلاً «از پرویز» است

اوضاع ایران

و ممالك مجاور در موقع ظهور اسلام

معنی ظهور اسلام عبارت است از آنچه باصطلاح دینی اسلامی بعثت حضرت محمد بن عبدالله صلعم مینامند که در حدود ۱۳ سال قبل از هجرت آنحضرت از مکه بمدینه که مبدأ تاریخ ما است وقوع یافته یعنی در آن سال آنحضرت در مکه اظهار رسالت کرده و بدعوت مردم بدین خود که اسلام نامید شروع فرمود. تاریخ این واقعه مطابق است با سال ۶۰۹ از میلاد مسیح و سال ۴۷۰ از تاریخ بهود و سال ۹۲۱ اسکندری.

چنانکه از تاریخ قدیم ایران دیده میشود دولت ایران بعد از سلطنت انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ مسیحی) رو بانحطاط وضعف و اختلال گذاشت. از طرفی جنگهای صدساله ایران و روم که از موقع جنگ قباد اول (پدر انوشیروان) با یوستینیان در سنه ۵۲۷ مسیحی تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸ مسیحی) با فاصله های کم اشتعال داشت هر دو دولت را و مخصوصاً ایران را که پایتخت آن بدبختانه بعرضه جنگها نزدیک بود از هر حیث و خاصه از جهت آبادی و اقتصاد بسیار ضعیف ساخته بود و از طرف دیگر پیدا نشدن پادشاه با عرضه و مقتدر و عدلی بعد از انوشیروان و ضعف اراده و اخلاق و بی لیاقتی سلاطین اخیر امور داخلی مملکت را مختل نموده بود. اگر چه خسرو پرویز در جنگهای خود با دولت روم فتوحات نمایانی کرد و نه تنها از فرات تا سواحل سوریه و فلسطین و مصر تا حدود لیبی^(۱) و جنوب آسیای صغیر و کیلیکیه (ولایت آتنه حالیه) و قیصریه را فتح کرد بلکه قشون او تا ساحل بوسفور (کالدون = قاضی کوی امروز) نیز رسید ولی این فقره بیشتر بواسطه ضعف سلطنت روم و منفور بودن فوکاس پادشاه آنجا و اختلافات داخلی و مذهبی شدید در آن مملکت بود و چون پایه کشور ستانی پرویز بر مبانی استوار مملکت داری و نظم و عدالت و قدرت داخلی متکی نبود بواسطه شکست فاحشی که متعاقب این فتوحات پیش آمد سستی و بآس و اختلال و انحطاط در اخلاق

(۱) در فیوم خیلی از آثار حکومت ایرانیان از عهد پرویز مخصوصاً درهم های سکه آن پادشاه از سنه ۶۱۷ و ۶۱۸ مسیحی و قریب صد فقره اسناد بزبان پهلوی پیدا شده است.

عمومی وقوای روحانی حالت مملکت را بدرجائی بد تر از موقع جلوس آن پادشاه تنزل داد و قشون روم که بعد از جلوس هرقل یدش رفته و تا دستگرد مقرّ خود پرویز و چوالی طیسفون (مدائن) رسیدند ضعف باطنی ایرانرا آشکار ساختند.

یکی از بدترین اسباب اختلال امور و هرج و مرج اوضاع ایران قتل عام شاهزادگان ساسانی بود بدست قباد دوم (شیرویه) در سنه ۶۲۸ مسیحی (سال هفتم هجرت) این پادشاه سخت دل هم پدر خود و هم تمام برادران خود را که باختلاف از ۱۵ تا ۴۰ نفر نوشته اند و درواقع همه مردان جوانی را از شاهزادگان که ممکن بود بسلطنت برسند کشت و این فقره یکی از بدبختیهای بزرگ این مملکت بود چه در آن عهد مملکت بی سر مانند قشون بی سردار بود خاصه در ایران که مردم آن سلطنت و تاج و تخت را حق خانواده ساسانی میدانستند و هرکس را که از آن خاندان نبود و بسلطنت می نشست غاصب میشمرند و با او یکدل نبودند پس وقتیکه شیرویه اولاد ذکور خانواده سلطنت را از میان برد و خود پس از هفت ماه سلطنت مرد بطوری امر سلطنت مشوّش شد که درعرض چهار سال دوازده پادشاه از مرد و زن و هر کدام از چند روز تا چند ماه بتخت نشستند و در نتیجه شورش یا سوء قصد کشته یا معزول شدند و در همین اوقات دامنه فتوحات عرب تا حدود ایران بسط پیدا میکرد.

بعضی اسباب و عوامل طبیعی نیز که در همان اوقات دست بهم داده و مزید برعلت شدند دخالت مهمی دربر افتادن و درهم شکستن دولت ایران داشتند مانند طاعون هولناکی که در سال ۶۲۸ مسیحی (سال هفتم هجری) در ایران و مخصوصاً در حوزه پایتخت چنان کشتار وحشت انگیز کرد که بقولی نصف و بقولی دیگر ثلث نفوس مملکت را فانی نمود و صد هزاران مردم را بذاك هلاك انداخت و همچنین طغیان عظیم دجله و فرات در سال ۶۲۷ مسیحی (سال ششم هجری) که در تاریخ آن خطّه نظیر نداشته و پس از شکستن سدّها خاک عراق را چنان فرو گرفت که اکثر اراضی مملکت زیر آب رفت و مخصوصاً میان موقع حالیه بصره و کوفه باطلاق و سیمی باسم بطیحه بوجود آمد که چند قرن بهمان حال باقی ماند. این سیل خرابی زیاد بمملکت وارد آورد و رخنه حاصل از آن بقدری بزرگ بود که دولت از تدارك آن و احداث سدّ های جدید عاجز ماند خصوصاً که بلایای پی در پی بعد از ۲۵ سال جنگ دائمی مملکت را از تاب و توان انداخته و حالت اقدامات بزرگ و بر خراج (۱) برای آن نگذاشته بود.

(۱) در زمان ولید خلیفه اموی غاراج تعمیر سدّ های خراب شده فرات و دجله را به مبلغون درّهّم تخمین کردند و خلیفه بواسطه سنگینی غاراج حاضر نشد باینکار اقدام کند.

یکی دیگر از اسباب شکست و انقراض دولت ایران خبط عظیم سیاسی بود که پرویز در برانداختن سلطنت عربی حیره نمود. این دولت که پادشاهان آن از بنی لخم بوده و بدین جهت سلسله لخمیه خوانده میشود و گاهی هم بواسطه تعدد پادشاهانی که اسم منذر داشتند مناذره نامیده میشود بیشتر از سه قرن در مملکت وسیعی که در مغرب کلمه از ساحل غربی فرات تا بادیه شام و صحرای عربستان ممتد بود حکمرانی میکرد و در زیر حمایت دولت ایران مخصوصاً در جنگهای ایران با روم همواره کمک مهمی بایران میداد و بالآخر از همه آنکه سدّ حائلی (۱) میان ایران و اعراب صحرای عربستان بود. منقرض ساختن این دولت باجگذار در سنه ۶۰۲ مسیحی بواسطه قتل نعمان بن منذر آخرین امیر حیره بحکم خسرو پرویز ایران را از سمت جنوب غربی بی مدافع گذاشته و معرض هجوم اعراب بدوی ساخت.

بد بختی دیگر آنکه پایتخت ایران هم از جنوب وسطی یعنی فارس بحوالی سرحدات جنوب غربی مملکت یعنی خاك قدیم بابل منتقل شده بود و باینجهت هم بمخطر روم و هم بتاخت و تاز عرب نزدیک بود و واضحست که در آن زمان از دست رفتن پایتخت و فرار پادشاه چقدر موجب بریشانی و یأس مملکت میشد. اگر پایتخت در داخله ایران بود انقراض دولت باین سهولت ممکن نبود و مخصوصاً این نزدیکی پایتخت بمحدود روم در آسیای صغیر و شامات و اشتغال دائمی بتصادم با روم و عطف توجه عمده بآنطرف اغلب باعث غفلت از حدود شرقی میشد و بهمین جهت ظهور اترک در مشرق ایران در حدود ۵۶۰ مسیحی و اتحاد آنها بزودی با دولت روم بر ضد ایران نیز یکی از عوامل مزید ضعف گردید.

اوضاع روحانی مملکت نیز بهتر از اوضاع سیاسی و نظامی و اقتصادی و صحتی آن نبود. ضعف باطنی امر دولت ساسانی عمده ناشی از شدت تعصب و استبداد بود. آزادی افکار وجود نداشت و پیروان عقاید مذهبی غیر از مذهب زردشتی از طرف موبدان و دولت متمتع بسخنی تعقیب میشدند و حکومت مجری احکام علمای روحانی بود. این تعصب چه بر ضد ادیان دیگر مانند دین عیسوی و یهودی و چه بر ضد مذاهب و طریقه های منشعب از دین زردشتی کمتر از تعصب خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی نبود. واضحست که وقتی که جمعی از مردم مملکت در خفا دین دیگری داشته و در ظاهر مجبور به تقیه باشند و با قتل و زجر تعقیب شوند وطن دوستی آنها خیلی ضعیف میشود و با دولت خود یکدل نمیشوند و بلکه در عهد قدیم خصومت باطنی نیز پیدا میکردند و این کینه در موقع جنگ با خارجه مورث ضرر سیاسی برای مملکت میکرد در واقع چنان مملکتی

مزاج سالم ندارد و پر از علل و امراض باطنی است و مخصوصاً اگر عده مردمیکه از اهل مملکت مذهب دیگری غیر از مذهب رسمی دارند زیاد باشد ضعف باطنی آن مملکت باعلی درجه میرسد و بحقیقت دولت در داخله صد هزاران دشمن کینه جو دارد که مترقب فرصت برای قیام هستند . برای چنین دولتی جنگ با خارجه خطرناک است .

در اواخر سلطنت ساسانیان از طرفی دین مسیحی در میان ملت ایران رخنه کرده بود و ایرانیان عیسوی مذهب در داخله زیاد بودند و چون موبدان و اعیان و اغلب خود سلاطین هم بانواع شکنجه ها اشخاصی را که باین دین گرویده بودند و مرتد شمرده میشدند دنبال میکردند (۱) دل این جمع که آزادی در کیش خود نداشته و در فشار بودند با دولت مسیحی روم بود و بهمین جهت هم دولت ایران آنها را دوست دشمن خارجی شمرده بر شدت معامله میافزود و شاید یکی از اسباب انقراض سلطنت ملوک حیره در دست ایران تنصر نعمان بن المنذر آخرین پادشاه لخمی بود که شاید هم بهمین جهت اطمینان دولت ایران از مقاومت او در مقابل روم سلب شد و همچنین عصیان پی در پی ارمنستان و همدستی آن ملت با روم در جنگهای ایران و روم سبب جز دشمنی دولت ایران با دین مسیحی نداشت خصوصاً در عهد خسرو پرویز که دولت ایران بواسطه اقدام بسیار تند خود در خراب کردن بیت المقدس و ضبط چلیپای مقدس و آوردن آن با خلیفه بزرگ نصاری در آن شهر بایران غیظ و نفرت تمام عالم مسیحی را باعلی درجه تحریک کرده و توهین عظیمی بدین عیسوی وارد آورده بود .

بدیهی است که پس از سر زدن چنین عملی از دولت ایران عیسویان ایرانی ممکن نبود با آن دولت یکدل باشند و شاید نهضت رومیها در زیر اداره هرقل و جان فشانی آنها در جنگهای بعد که سبب فتح آنها و شکست خسرو شد هم بیشتر ناشی از این هیجان شدید تعصب آمیز گردید و نیز شاید خلع و گرفتاری خسرو پرویز بدست شیرویه پسر او از زلش مریم که دختر امپراطور روم موریسدوس بود بهمدستی یکی از ملائکین متمول سریانی مسیحی شمتا نام نیز اصلاً تا اندازه ای ناشی از همین اشتداد کینه میان مسیحیان و آن پادشاه بود .

از طرف دیگر مانویان که مؤسس مذهبشان در سنه ۲۲۴ مسیحی بحکم بهرام اول بدار زده شد نیز بغایت ناراضی بودند . مخصوصاً موبدان زردشتی این فرقه را بشدت دنبال میکردند بطوریکه بهیچوجه آزادی در مذهب خود نداشتند . مانویان در دوره اسلامی و میان مسلمین

(۱) شرح تعقیب مسیحیان در ایران در روایات شهداء نصرا بیت یا متللهای سریانی معروف به Actes des martyres ثبت است .

زندیق (جمع زنادقه) نامیده میشدند و از تضییقانی که در آن دوره (شاید باز بتحریک زردشتیان) بر آنها وارد میآمد میتوان قیاس کرد که حال آنها در عهد ساسانیان متعصب و حامی مذهب رسمی زردشتی چه بوده است.

مزدکیان که زخم دلشان در آن عصر یعنی ظهور اسلام تازه تر بود و قرنی پیش از قتل عام همکیشان آنها و خود مزدک در ایران نگذشته بود نیز از مخالفین دولت بودند. این فرقه که ظاهراً در عدد زیاد هم بودند درخفا مذهب خود را نگاهداری میکردند بطوریکه حتی پنج قرن بعد هم در بعضی نواحی ایران وجود داشتند.

زروانیان و گئومرثیان و سایر فرق زردشتی نیز در مملکت وجود داشتند اگرچه از مجادله مذهب رسمی با آنها و یا با بودائیان و یهود اطلاع زیادی در دست نیست این اختلافات و نفاق باطنی که نتیجه استبداد و تعصب بود هم در ضعف بنیه مملکت کمتر از سایر عوامل تأثیر نداشت. وهم مزید بر ضعف سیاسی و نظامی و خستگی از جنگ طولانی و پریشانی مالی و بلایای طبیعی از طاعون و سیل و انحطاط اخلاقی شده عرصه را بر حملات خارجی صاف نمود. در چنین حالتی بود که مجاهدین پر شور و جان نثار و سخت جان و قناعت کار و دلیر عرب بحدود جنوب غربی ایران حمله ور شدند.

مملکت روم روم شرقی که از طرف آسیای صغیر و سوریه و قفقاز و ارمنستان با ایران همسایه بود یگانه حریف و رقیب بزرگ مملکت ایران بود. این دو دولت بزرگترین دول دنیای تاریخی آن عهد بوده و بدبختانه دائماً با هم در جنگ و جدال بودند و این جنگها هر دو طرف را ضعیف نموده و ناتوان کرد مخصوصاً اوضاع روم از حیث مالیه خیلی مختل گشته بود.

یوستینیان (۵۲۷ - ۵۶۵ مسیحی) که معاصر انوشیروان بود امپراطور نامداری بود ولی اقدامات بی تناسب و پرمدعای او مملکت را زیر بار مخارج سنگین و مالیات طاقت فرسا زبون ساخته بود و پس از او بلافاصله ضعف مملکت نمودار گردیده و از هر طرف معروض هجوم ملل خارجه شد. لمباردها ایطالی را گرفتند. آوارها و سلاوها بر ولایت بالکان استیلا یافته مملکتی بنا نمودند. ایران نیز از طرف مشرق حمله آورد و باستانیای دوره صلح کوتاه و نا بیداری که میان خسرو پرویز و پدروان و پشتیمان او امپراطور موریسیوس پیش آمد جنگ میان این دو دولت منقطع نمیشد و مخصوصاً جنگ ممتدی که پس از قتل

موریسیوس بدست فوکاس درسنة ۶۰۲ مسیحی و بهانه جوئی خسرو پرویز از این راه در گرفت بیش از ۲۵ سال طول کشید و در آن میان ولایات روم خراب و ویرشان شد و بمجّرد اینکه جنگ با ایران خانمه یافت قشون مسلمین بسوریه هجوم آورده آن مملکت و مصر را از دست روم گرفتند .

عربستان و عربها

عربستان شبه جزیره ایست که از طرف جنوب بخلیج عدن و تنگه باب‌المندب و اقیانوس هند و دریای عمان و از مغرب بدریای سرخ (قلزم) و ترعه سویس و از مشرق بدریای عمان و خلیج فارس و عراق عرب و از شمال بدریای مدیترانه (بخر الزوم) و فلسطین و بحر میّت و سوریه و تدمر و عراق عرب محدود است و از شمال غربی بطرف جنوب شرقی شبیه بشکل ذو ذنقه غیر منظمی ممتد میشود و میان ۱۲ درجه و ۴۵ دقیقه و ۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۳۲ درجه و ۳۰ دقیقه و ۶۰ درجه طول شرقی (از گرینویچ) واقع و مساحت آن قریب سه ملیون کیلومتر مربع است . سواحل این قطعه نسبتاً آباد است اما در شمال میان شامات و نجد و در جنوب میان نجد و حضرموت و عمان و یمن دو کویر بسیار وسیع ممتد است . (کویر نفود و کویر الرّبع الخالی) در شمال غربی شبه جزیره سینامیان مدیترانه و فلسطین و خلیج عقبه و ترعه سویس واقع است . در مشرق این شبه جزیره و در جنوب بحر میّت و فلسطین خطّه سرحدی بین حجاز و فلسطین است معروف به وادی العرب که مملکت نبطی‌های قدیم و پایتخت آنها که مآخذ رومی و یونانی پترا می نامیدند در آن واقع است . در جنوب این خطّه و در امتداد سواحل عقبه و دریای سرخ از شمال غربی به جنوب شرقی خاک حجاز ممتد می شود (تقریباً از ۳۰ الی ۲۰ درجه عرض شمالی) در جنوب حجاز و باز در امتداد ساحل و بهمان قرار ولایت کوچک عسیر (تقریباً بعرض دو درجه) و در جنوب عسیر تقریباً از ۱۸ درجه عرض شمالی گرفته رو بمجنوب خطّه یمن واقع است که تا منتهی الیه دریای سرخ و نزدیکی تنگه باب‌المندب کشیده میشود . پس از آن در اقصی جنوب عربستان و ساحل دریای عربستان و اقیانوس هند از مغرب بمشرق ابتدا ناحیه عدن است و در مشرق آن ناحیه مملکت حضرموت است و در مشرق حضرموت خطّه ساحلی مَهره است . این اراضی ساحلی همه جا از جنوب غربی رو بشمال شرقی ممتد میشود . بعد از آن ساحل رو بشمال و شرق پیچیده و پس از احداث شبه جزیره عمان اندکی رو بمغرب و جنوب پیچیده داخل خلیج فارس میشود . در سواحل شبه جزیره عمان و جنوب و شمال آن

خاک عمان واقع است که غالباً باسم پایتخت کنونی آن مسقط نامیده میشود. پس از آن در ساحل غربی خلیج فارس از جنوب شرقی رو بشمال غربی ولایت ساحلی لحسا (الاحساء) که سابقاً باسم خطّه بحرین معروف بود واقعست که پایتخت آن هجر بود و در شمال این ولایت و جنوب بصره باز در امتداد ساحل ناحیه کویت است. در وسط قطعه عربستان میان عمان از مشرق و حجاز از مغرب و کویر دهنا (یا الزبج الخالی) از جنوب و کویر نفود از شمال مملکت نجد و یمامه واقع هستند که اوّلی در مرکز قدری بطرف مغرب و دوّمی در جنوب شرقی آن نزدیک بعمان است.

شبه جزیره عربستان از زمان بسیار قدیم و عهد قبل التّاریخی با شعبه‌ای
 دول قدیمه عرب
 از اقوام سامی مسکون بود. این قوم که باسم عمومی عرب خوانده
 میشود اغلب صحرا نشین و نیمه وحشی بوده اند و بجز در سواحل آن قطعه و حدود شاه
 و عراق تمدنی وجود نداشته است.

در این قطعه از قرون بسیار قدیم و شاید از هزار سال یا بیشتر قبل از میلاد مسیح
 برای تجارت هندوستان با مصر و سوریه و بابل يك شاهراهی پیدا شده بود. دول عظیمه
 تمدن مصر و بابل و فنیقیّه و یهود و شاید خیتی های آسیای صغیر بواسطه رونق تمدن و ازدیاد
 ثروت و شوکت و تجملاتشان اتمعه ممالك دور دست را بسوی خود جلب میکردند بدینطریق
 ادویه معطر و حیوانات کمیاب و پر قیمت از طاوس و بوزینه و طلا از هندوستان از راه دریا
 بعمان در جنوب شرقی و مشرق عربستان حمل شده و از آنجا از راه خشکی بحضرموت
 سواحل جنوبی یمن و از حضرموت که خود نیز مرکز کّل محصول و تجارت مهمّی از بخورات
 (کندر و غیره) و ظاهراً طلا نیز بود از راه شمال غربی عربستان تا مملکت نبطی ها و شبه
 جزیره سینا و از آنجا ها به مصر و سوریه (مخصوصاً بندر غزه) و بابل حمل میشد این
 تجارت و مخصوصاً حمل بخورات از حضرموت مایه اساسی تمدن ممالك جنوب غربی عربستان
 شده و لهذا در جنوب و جنوب غربی عربستان در عصر بسیار قدیم دولی متمدن عربی نژاد
 تشکیل شده بود مانند سلطنتهای معین و سبا و حضرموت و قتبان

این ممالك و مخصوصاً معین که مرکز عمده تجار بخورات شده بود برای تأمین راه
 تجارت بشمال در خطّ تجارت خود نفوذی پیدا کرده و حتّی در بعضی مراکز عرض راه
 چنانکه ذکر خواهد شد مستعمره ای تأسیس کرده بودند. این تجارت که بواسطه اینکه

راه دریای سرخ برای کشتی رانی هنوز دایر نشده بود از راه خشکی ظاهراً از مکه و اَلْعَلَاء و حِجْر و مَدِیْنَه و مملکت نَبَطِی ها میگذشت و عبور و مرور این کاروانهای تجارتی در آن نقاط عرض راه و ایستگاهها نیز موجب تأسیس و پیدا شدن مراکز تمدن گردیده بود.

دولت معین
سلطنت معینی ظاهراً قدیمترین دول متمدن عربستان بوده و پیش از قرن هشتم قبل از میلاد مسیح و شاید چندین قرن هم قبل از آن تمدنی کافی داشته و دولت مهمی تأسیس کرده بود که کتیبه ها و آثار زیادی از آن بدست آمده . این مملکت عبارت از قسمت شمالی و شرقی یَمَن و «جوف» جنوبی عربستان و مشرق آن خطّه بود . شهر عمده و شاید قدیمترین آن مَعِیْن (اسم قدیم = مَعان) و پایتخت آن شهرهای قَرْنَاو (قرنه - سوداء) و یَثِیْل (براقش) بود که در شمال شرقی صنعاء امروزی واقع بودند . ابتداء و انتهای این دولت درست معلوم نیست بعضی ابتدای آن را از دوهزار سال قبل از میلاد و انقراض آنرا در قرن نهم قبل از میلاد میدانند بعضی دیگر ابتدای آنرا از قرن دوازدهم و انتهای آنرا در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد تصوّر میکنند برخی دیگر آنرا معاصر دولت سبا دانسته و ابتدای آنرا از قرن نهم قبل از میلاد میدانند . بعضی نیز انقراض آنرا در اواخر قرن سوم قبل از میلاد دانسته اند .

اسامی ۲۷ نفر از سلاطین این مملکت از کتیبه ها بدست آمده است .

قَبْطَانُو
سلطنت قَبْطَان (یا قَبْطَانِی) در جنوب شرقی مملکت معین بوده و با سلطنت معین هم عصر و با آن ملّت هم نژاد بود .

این دولت تا استیلای حیریه ها در سنه ۱۱۵ قبل از میلاد وجود داشت . پایتخت آن تَمَنَع (یا تَمْناء) در جنوب شرقی یا جنوب غربی مَأْرِب از قدیم معروف بوده است . ظاهراً مملکت جَبَاء هم که در مآخذ رومی یکی از ممالک جنوب غربی عربستان شمرده میشود و امرای آنها از کاروانهای تجار بخور راهداری می گرفتند جزو قَبْطَان بوده و یا آنکه قوم جبائی جانشین قَبْطَانیان شده اند .

حَضَرَمَوْتُ سلطنتِ حَضَرَمَوْتُ نیز با معین هم عهد بود و در مملکتی که حالا نیز به حَضَرَمَوْتُ معروف و در اقصی جنوب عربستان در جنوب و مشرق یمن میان درجه ۱۵ و ۱۹ عرض شمالی و ۴۷ و ۵۳ طول شرقی (از گرینویچ) واقع است برقرار بود. پایتخت این دولت شهر شبوه مرکز اصلی محصول بخور بود.

ابتدای این دولت نیز با سلطنت معین هم عصر بوده (و حتی بعقیده بعضی اصلاً معینی‌ها از حَضَرَمَوْتُ آمده اند) و تا حدود ۳۰۰ سال بعد از میلاد مسیح دوام داشت که در آن تاریخ بدست حبشیه‌ها برافتاد. دولت‌های معین و سبا که باهم رقابت و منازعه داشتند اغلب در سر نفوذ در حَضَرَمَوْتُ مبارزه و گاهی آن و گاهی این در این مملکت تسلط داشتند.

سبا مهمترین و معروفترین دول و ممالك غربی دولت و مملکت سبا بود که در جنوب مملکت معین واقع بود تاریخ این دولت ۱ قرن نهم یا دهم میلادی شروع میشود (۱) و در سنه ۱۱۵ قبل از میلاد مسیح بدست حمیرها منقرض گردیده است. سلطنت سبا بدو دوره منقسم میشود: اولی از ابتدای تأسیس آندولت تا حدود ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح که سلطنت در دست گَهَنه بود و این ملوک کاهن مانند ملوک قدیمه معینی مُکَرَّب نامیده میشدند. دومی از اواسط یا اواخر قرن ششم قبل از میلاد تا انقراض آندولت است که سلاطین مقتدر حقیقی حکمران بودند. در دوره اول پایتخت آنها صِرواح بوده و در دوره دوم مأرب که داستان سد آن میان مانیز معروف است.

اسامی بیشتر از ۴۵ نفر از ملوک سبا از کتیبه‌های آن مملکت بدست آمده است. مهمترین دول جنوب عربستان معین و سبا بود و دول یا امارت‌های قتیان و حَضَرَمَوْتُ و جباء و غیره در اطراف این دو دولت گرد آمده بودند و مخصوصاً سبا بزرگترین همه بود و شاید حوزه اقتدار او تا اقصی شمال یمن و بلکه بیشتر میرسید.

(۱) پادشاهان آشوری در کتیبه‌های خود از ۷۳۴ و ۷۱۵ قبل از مسیح از مملکت سبا و باجیکه به آنها دانه حرف میزنند و مخصوصاً در کتیبه دومی از مملکت عربستان و یثعتر پادشاه سبا ذکر میکنند. اسم یثعتر در کتیبه‌های سبا در ضمن اسامی سلاطین آنجا پیدا شده است و اگر عهد سلطنت حضرت سلیمان در قرن دهم قبل از مسیح بوده باشد ذکر مملکت سبا که بدیدن سلیمان آمده بود دلیل آن میشود که سلطنت سبا قدیمتر از قرن نهم قبل از مسیح است.

جَنَبَرِهَا

ظاهراً بواسطهٔ برقرار شدن راه دریائی در دریای سرخ و براه افتادن کشتی رانی در نتیجهٔ کشف موسم منظم بادهای موافق (مونسونها) جنوب

غربی باهتمام رومیها و آمدن سفائن میان بنادر باب‌المندب و بندر مصری میوس هورموس در ساحل دریای سرخ (در حوالی ۲۵ درجه عرض شمالی) در اواخر نیمهٔ اوّل قرن اوّل مسیحی طبعاً راه تجارت بخور بطرف دریا برگشته و ممالك معین و سبا و یمن انحطاط و زوال گذاشت و شاید خرابی سدّ معروف مأرب که مابینهٔ آبادی مملکت سبا بود باعث عدم تعمیر آن نیز در نتیجهٔ همین انحطاط بوده که در مراقبت بنگاهداری آن اهمال شده و کم‌کم منهدم گردید. در نتیجهٔ انتقال راه تجارت بسوی دریا ولایات ساحلی جنوب غربی یمن رونق یافتند و مرکز تجارت محصولات خاصّ آن مملکت از دریا و خشکی شدند. حملهٔ رومیها به سبا و معین و قنّان و تخریب شهرهای مهمّ آن ممالك نیز بلا شك مدّ سرعت انقراض آن دول گردید. در نتیجهٔ این تحولات در سنهٔ ۱۱۵ قبل از میلاد قوم حیر (هاماوران کتب فارسی) که از اقصی جنوب غربی عربستان بودند نخست بر ممالك قنّانی و پس از آن بر سبا که هر دو در شمال خاگ آنها بودند تسلط یافتند و سلاطین آنها که در کتب عربی تُبَعّ نامیده میشوند بخودشان لقب سلاطین سبا و ذوریدان (۱) دادند و پس از انقراض حضرموت در اوایل قرن چهارم مسیحی اسم آن مملکت را نیز بر لقب خود اضافه نموده و سلاطین سبا و حضرموت و یمنه نامیده شدند.

اسامی ۲۶ نفر از ملوک حیر از کتیبه ها بدست آمده است.

پس از جنگ بی نتیجهٔ ایوس کالوس دومین والی رومی مصر که در سنهٔ ۲۶ یا ۲۵

قبل از میلاد بحکم اگوست امپراطور روم بمملکت یمن حمله برد و پس از شش ماه زحمت بیفایده و خرابی زیاد و کم کردن راه در صحرا عاقبت بدون نتیجه و پیریشان برگشت امپراطورهای روم با حیرها روابط دوستانه برقرار نمودند و با آنها برای هم عهدی و اتحاد برضدّ ساسانیان طرح دوستی می‌بخشند که از دست اندازی ایرانیان از راه دریای عمان در عربستان ایمن باشند.

استیلای حبشه

در قرن دوم مسیحی حبشیها (که اصلاً در ازمنهٔ قدیمه از یمن بافریقا

مهاجرت کرده بودند) بمملکت یمن یعنی حیر و سبا و معین و غیره

و حضرموت استیلا یافتند و در دورهٔ تسلط آنها در اواسط قرن چهارم مبشرین مسیحی حبشه

(۱) ریدان که اسم قدیمی شهر ظفار است یا بتغت حبریان بود.

نصرانیّت را در یمن داخل کرده و در عدن و ظفار کلیساها بنا کردند ولی تقریباً از ۳۷۵ مسیحی باینطرف باز آن مملکت در تحت حکومت سلاطین بومی که کم و بیش در تحت نفوذ حبشه بودند و تبع (جمع = تبابعه) لقب داشتند استقلالی داشت تا آنکه در اوایل قرن ششم مسیحی که دین عیسوی در آنجا بیشتر انتشار یافته و بواسطه تبلیغات مبشرین سریانی جمع کثیری در نجران مسیحی شدند حکمرانان حمیری بواسطه ضدیت با حبشه و دین آنها و سلب عقیده از بت پرستی قدیمی دین یهود را پذیرفته و در سنه ۵۲۱ مسیحی در تحت ریاست ذونواس برضد نفوذ حبشه برخاسته و مستقر شدند و مسیحیان بومی را در (نجران در سنه ۵۲۳) مسیحی کشتار کردند. (۱) دولت مسیحی حبشه بتشویق امپراطور روم یوستین اول برای انتقام مسیحیان در سنه ۵۲۵ مسیحی عربستان لشکر کشی کرده و ذونواس را کشته مملکت حمیرا متصرف شد. چند سال بعد (ظاهراً ۵۳۱ مسیحی) ابرّه (ابراهیم) که یکی از سرداران حبشی بود برضد پادشاه حبشه عصیان نموده و نظر بروایات عربی از ریاط سپهسالار حبشی و فاتح یمن را کشت و بر حسب تواریخ رومی اسمیانیوس (سمیفق) فرمانفرمای حبشی یمن را محبوس کرده خود فرمانفرمای حبشی یمن شده اعلان استقلال داد لکن بعدها بنایب السلطنه کی قناعت نموده اسماً تحت حمایت حبشه ماند. مشارالیه سد مأرب را در حدود ۵۴۰ مسیحی تعمیر کرد و در همین اوان سفرائی از ایران و روم و حیره و غسان و کمنده پیش او آمدند. وی در صنعا کلیسایی باسم قلیس بنا کرده و خواست که حجّ عرب را از مکه بدانجا باز گرداند ولی عربها زیر بار نرفتند. خصومت یهود و نصاری در یمن شدت گرفت و چون دولت حبشه مسیحی و مایل برومیهها بود حمیرها برغم حکمرانان حبشه تمایل بایران داشتند. در جنگ روم و ایران در عهد نوشیروان دولت روم سعی کرد ابرّه را برضد ایران برانگیزد ابتدا ابرّه بیطرفی اختیار کرد ولی بعد بتحریک روم حمله ای برضد ایران نمود و باز زود دست از خصومت برداشته و از راه برگشت. این ابرّه همان است که بنا بروایات عربی اسلامی بافیل بمکه هجوم آورده و خواست کعبه را خراب کند و عربهارا بحجّ بصنعاء مجبور نماید و بواسطه ظهور آبله در قشون او که پریشان و پراکنده شدند مجبور بعودت بحبشه گردید. این هجوم ظاهراً

(۱) داستان این کشتار در روایات عرب بشکل هول انگیزی مانده و سوزاندن این مسیحان در گودالها به تفصیل شرح داده شده و بهین واقع در قرآن به عنوان اصحاب الا خود اشاره شده است.

در اواسط قرن ششم میلادی بوده است (۱) و شاید این اشکرکشی نصف راهه برضد ایران هم با هجوم بنگه یکی بوده باشد (مورخین اسلام این حمله را در حدود ۵۷۰ مسیحی و مطابق سال تولد حضرت رسول دانسته عام الفیل مینامند) (۲) پس از ابرهه دوبرش یگسوم و مسروق بتوالی حکومت کردند و در عهد حکومت مسروق یمن بدست ایرانیها گذشت.

استیلای ایران
حیریه که از تسلط حبشیهای مسیحی و بیکانه بجاك خود ناراضی بودند به یمن
بدربار ایران استغاثه کردند و سیف بن ذی یزن از اولاد ملوک حیر به طیسفون پدش نوشیروان آمده استمداد نمود. دولت ایران در حدود سال ۵۷۰ مسیحی یا اندکی بعد از آن قشونی بعدۀ ۸۰۰ نفر در هشت کشتی بسرداری وهریز نام به یمن فرستاد دو کشتی در راه غرق شد و شش کشتی باشصد نفر بسواحل حضرموت رسیدند. وهریز کشتی ها را آتش زد و قشون ایران با همراهی بومیها مسروق را کشته و حبشی ها را بیرون کردند و سیف را پادشاه نمودند ولی چون پس از عودت قشون ایران باز حبشیها بدانجا حمله برده سیف را مقتول و مملکت را تصرف کردند بار دوم قشون ایران باز بسرداری وهریز بدانجا رفته حبشیها را طرد نمودند و خود در آنجا ماندند. پس از وهریز چند نفر از سرداران ایرانی بتوالی در یمن فرمانفرمائی کردند و آخرین آنها باذان بود از طرف خسرو پرویز که پس از خسرو با ایرانیان مقیم آنولایت مسلمان شده و معروف بابناء گردیدند (یعنی فرزندان ایرانیان)

مراکز متفرقه
از تمدن معینی و سبائی و حمیری آثار زیادی باقی مانده و کتیبه های آنها با خط مخصوص خودشان که در عهد اسلامی آنرا خط مُسند مینامیدند تمدن عربی در شمال در دست است.

چنانچه سابقاً ذکر شد در راه تجارت معینی ها و سبائیها در خط شمال مراکز تمدنی بوجود آمده بود از آنجمله در العلاء در شمال مدینه و خیبر آثار زیادی از تمدن معینی و کتیبه ها بآن خط پیدا و معلوم شده است که مادامیکه سلطنت معین برپا بوده در این

(۱) مطابق حساب از روی اصح روایات در حدود سال ۵۴۸ مسیحی

(۲) صحت این تاریخ مستبعد است چه فتح یمن بدست ایرانیها در سنه ۵۷۰ مسیحی واقع شده و آن در

زمان حکومت مسروق بود که پس از دوره حکمرانی یگسوم بسطنت رسیده و یگسوم نیز بعد از وفات ابرهه جانشین او شد پس ممکن نیست که هجوم ابرهه بنگه در سنه ۵۷۰ بوده باشد

نقطه يك مستعمره متمدن معيني برای تأمین تجارت با شمال وجود داشته است .
 ظاهراً بعد از برافتادن دولت معینی (و شاید نیز بعد از انقراض وارث اوسبا) در این
 مستعمره دولتی بومی از قوم نمود با سم دولت لحنانی تشکیل شد (ظاهراً در قرون اوّل مسیحی)
 در شمال العلاء بلافاصله و در قریب ۳۷ فرسخ دور از ساحل دریای سرخ حجر مرکز
 تمدن نمودی واقع بود که باز قومی عرب در آنجا ساکن بوده و کتیبه هائی در آنجا بیادگار
 گذاشته اند . این خطّه ظاهراً بعد از انقراض دولت های معینی و سبائی بدست نبطی ها گذاشته است
 در شمال شرقی حجر تقریباً در ۱۴ فرسخ آن تیماء واقع است که باز مرکز تمدن بسیار
 قدیمی بود (۱) (ظاهراً از قرن ششم و شاید نهم قبل از مسیح) که نفوذ بابلی و آرامی در آن
 پیداست و اسم آن در کتیبه های بابلی مذکور شده است . در خود تیماء هم کتیبه های آرامی
 از قرن ششم قبل از مسیح بدست آمده است .

در شمال غربی حجاز و نزدیک بساحل خطّه مدین باز مرکز تمدن قدیمی بوده .
 در شمال مدین مملکت نبطی ها واقع بود که نفوذ و تمدن آنها در ادوار مختلفه در جنوب
 آن مملکت تا العلاء نیز بسط پیدا کرده بود

در حوالی دمشق (در پنج فرسخی جنوب شرقی آن شهر) کوه صفا واقع است که
 در مشرق و مغرب و جنوب آن کوه آثاری از تمدن عربی قدیمی از جنس تمدن نمودی حجر
 معاصر آن (ظاهراً از سه قرن اوّل مسیح) پیدا شده و کتیبه هائی معروف به کتیبه های
 صفائی بدست آمده است .

پس از انقراض نبطی ها تجارت و تمدن عربستان شمالی بمملکت تدّمّر در شمال شرقی
 سوریه منتقل شده است .

از تفصیل فوق دیده میشود که در عرض هزار و پانصد سال قبل از اسلام بتوالی
 در طول راه تجارت یمن با سوریه و مصر مراکز تمدنی در قرون مختلفه پیدا شده و شهر ها
 یا ممالك متمدنی بوجود آمده و رونق گرفته بوده است و مخصوصاً مکه و یثرب (مدینه)
 نیز از ایستگاههای همین شاهراه تجارتی بوده اند و ذکر مکه در مآخذ قدیمه از قرن اوّل و
 دوّم مسیحی آمده است . در قرون قبل از اسلام در شمال شرقی حجاز مهاجرین یهودی بعدّه
 زیاد مستقرّ بودند (مانند یثرب و خیبر و فدک و غیره) .

(۱) اسم تیماء بعنوان باجگذاری پادشاهان آشور در کتیبه آشوری از سنه ۷۳۳ قبل از مسیح دیده میشود
 پادشاه آشور تیگلث یلسر در سنه ۷۲۴ آن شهر را گرفت .

مدین قسمت شمالی نهامه حجاز شمالی است که تا خلیج عقبه ممتد میشود و تیماء در جنوب شرقی تبوک واقع است که آنهم در موازات مدخل خلیج عقبه در ۲۸ درجه عرض شمالی در مشرق و مغرب نجد است حجر در جنوب غربی تیماء و العلاء در جنوب حجر واقع بوده است .

چنانکه اشاره شد در جنوب بحر میّت و فلسطین و در شمال خلیج عقبه مملکت ببطی‌ها و شمال شرقی شبه جزیره سینا در اراضی کوهستانی قوم ببطی عربی نژاد ساکن بودند که از قرن چهارم قبل از مسیح دارای دولت و تمدن بودند و بواسطه اینکه این مملکت مرکز تجارت بود و ببطی‌ها از شمال تا حدود حوران و عراق مراوده داشتند بعدها بتمام اراضی سرحدی میان شامات و عربستان از فرات تا دریای سرخ اسم ببطی داده شد و حتی عربها و مورخین اسلام همه آرامیهای سوریه و عراق را ببطی خواندند . پایتخت این مملکت که آنرا مورخین یونان و روم پترا مینامیدند و شاید اسم عربی آن سلع بوده در کنار شرقی وادی العربه در خطّ میان بحر میّت و خلیج عقبه در ۳۰ درجه و ۱۹ دقیقه عرض شمالی و ۳۵ درجه و ۳۱ دقیقه طول شرقی واقع بوده و هم اکنون خرابه های آن موجود است . در سال ۳۱۲ قبل از مسیح پادشاه مقدونیه آنتیگونوس (Antigonus) بآن مملکت حمله برد ولی نتوانست فتح کند و پس از آن تاریخ سلاطین این مملکت استقلال و قدرت و عظمت داشتند و حتی حارث نام از سلاطین ببطی دمشق و حدود شام و حوران را تصرف کرد (در حدود ۸۵ قبل از میلاد) بعدها کم کم زیر حمایت و تبعیت روم آمدند تا در سنه ۱۰۶ مسیحی امپراطور روم تراژان آن مملکت را مستخر نموده جزو متصرفات روم کرد . اسامی قریب ۱۳ نفر از سلاطین آنها بدست آمده است .

زبان اصلی عربی ببطی بعد از انقراض دولت ببطی‌ها بتدریج از میان رفته و زبان آرامی جای آنرا گرفت و لهذا چون از میان اقوامی که بزبان آرامی متکلم بودند ببطی‌ها نسبت بعربها از همه نزدیکتر بودند زبان آرامی در میان عربها بزبان ببطی معروف شد . خطّ عربی فعلی از خطّ ببطی مشتق است و ظاهراً در قرن سوم مسیحی اخذ شده است .

چنانکه ذکر شد تجارت و بطور کلی امور اقتصادی بزرگترین عواملی است که در تأسیس ممالك و دول و انقراض آنها و آبادی و خرابی شهرها و نرّقی

و انحطاط يك بخطه با يك ملت تأثیر دارد طلوع دولت سبا و افول دولت مَعْبَنی و بعد بالا گرفتن کار حبرها در جنوب و پریشانی سبائیه در شمال یمن همه ناشی از عوامل اقتصادی و تجارنی بوده . چه چنانکه ذکر شد مادامیکه راه تجارتی جنوب عربستان و هند بطرف شامات و آسیای صغیر و روم از خشکی ساحل غربی عربستان بود مملکت مَعْبَن و سبا رونق داشت و چون راه تجارت بدریای سرخ افتاد این ممالك رو بزوال نهاده رَیدان (ظفَار حَالِیَه) که پایتخت حبرها و نزدیک به تنگه باب المندب بود مرکز تمدن آن سامان گردید و رونق گرفت و همین طریق و قتیکه پترا پایتخت نبطی ها که ایستگاه قوافل میان جنوب عربستان و شامات و عراق و مرکز تجارتی بود در اوایل قرن دوم مسیحی بدست رومیها افتادند در شمال بادیه الشام این مقام را احراز کرده و رو بزرقی و رونق گذاشت .

شهر تَدْمُر که فرنگیها آنرا پالمیر نامند در سرحد اقصای شمال وسطی کویر شام میان شام و عراق و در سر راه تجارتی که میان این دو مملکت بود بنا شده بود قریب ۳۸ فرسخ در شمال شرقی دمشق و پنج روز راه با شتر دور از رود فرات واقع بود . این شهر ظاهراً در چهار پنج قرن قبل از میلاد مسیح بنا شده ولی قدیمترین ذکر آن در تواریخ (گذشته از سفر ملوک تورات) از ۴۲ سال قبل از مسیح است که ذکر از ثروت آن شهر و تحریک طمع مارک آنتونی سردار رومی شده است و قدیمترین سند بومی که بزبان آرامی نوشته شده از سال ۹ قبل از مسیح است و در اینوقت تدمر ایستگاه عمده تجارتی میان ممالك رومیها و اشکانیها بود . زبان کتابت و خط مستعمل در تدمر آرامی ولی زبان مردم ظاهراً عربی یا آرامی مخلوط بعربی بود . این نقطه ایستگاه قوافل بتدریج شهر مهمی شد . عمده تجملات دنیای قدیم ابریشم و جواهرات و مروارید و عطریات و کندر و بخور بود و اینها از چین و هند و جنوب عربستان میآمد و سالیانه از این امتعه معادل قریب سه میلیون و نیم تومان بروم وارد میشد . این امتعه از دوراه میآمد یکی از دریای سرخ و مصر و اسکندریه و دیگری از خلیج فارس و صحرای میان عربستان و شامات . این راه پس از انقراض مملکت نبطی ها بدست تدمریها گذشت و آنها امتعه مزبور را از راه کویر بمراکز مهم تجارتی در ساحل فرات مانند ولوزیا^(۱) یا در ساحل خلیج فارس

(۱) ولوزیا را که عربها اَلْبَیْس مینامیدند بلاش اول اشکانی در ساحل فرات نزدیک حبره و در ۱۴ فرسخی

جنوب شرقی بابل بنا کرد و شاید اسم ایرانی آن بلاشه بوده در محل آن شهر حالا آبادی کفیل واقع است .

مانند فرات بصره^(۱) و گرج میسان^(۲) در سه فرسخی شمال آن حمل میکردند و از اینراه
تجّار تدمر منافع کُلّی بدست آورده و شهر تدمر حقوق گمرکی گزافی از واردات و صادرات
دریافت میداشت و مردم تدمر اغلب به تنظیم و هدایت و مراقبت کاروانها و پاسبانی چاههای
سر راه مشغول بودند . این شهر چندی بهمین طریق ترقّی و رونق یافته و سکنه آن عزّت و
ثروت کُلّی و تمدّن پیدا کردند و پس از آنکه رومیها بسواحل سوریه دست یافتند (۶۳ قبل از
مسیح) بزودی مملکت تدمر اهمیت سیاسی پیدا کرد و اگرچه ظاهراً از اوایل تاریخ مسیحی
بزیر تبعیّت روم آمده بود لکن در قرن اوّل مسیحی این مملکت هنوز تا اندازه ای استقلال
داشته و میان روم و ایران مملکت فاصلی بود که هر دو طرف استقلال آنرا شناخته و رعایت
میکردند بعد ها آن کشور بتدریج بزیر نفوذ کامل رومیها آمد و از سنه ۱۰۵ میلادی که
پترا مسخّر شده و روم بانحطاط گذاشت تدمر در تجارت مشرق بی رقیب ماند و رو بترقّی کُلّی
گذاشت . عهد عظمت و رونق مهمّ تدمر از سنه ۱۳۰ تا ۲۷۰ مسیحی است . در سال ۱۳۰
مسیحی هادریان به تدمر آمده و آنجا را رسماً در حمایت خود گرفت و اسم هادریان پالمیر
بآن شهر داد و ترتیبات اداری شهر مطابق اصول شهرهای یونانی تابع روم برقرار شد . در
اوایل قرن سوّم میلادی تدمر يك مستعمره رومی شد ولی باهمه این احوال یكنوع استقلال
داخلی داشت . رومیها فقط بحمايت قناعت داشتند و رؤسای بومی عرب باداره امور میپرداختند .
جنگ میان اشکانیان ایران و روم باعث اهمیت سیاسی مقام تدمر و عظمت آن در
ممالك مشرق شد . رومیها به بزرگان تدمر که کمک شایانی بروم برضد ایران میکردند
پاداش بزرگ داده و رتبه های رومی میدبخشیدند . یکی از خانوادهای مهمّ بزرگان شهر که
در جنگ روم با ایران خدمات مهمّی بروم کرده بود و بدینجهت ظاهراً در زمان سیپتیموس
سیورُس امپراطور روم (۱۹۳ - ۲۱۱ مسیحی) در اواخر قرن دوّم مسیحی بافتنخار داشتن
حقوق رومیها نایل شده بود کم کم در ریاست تدمر ترقّی کرد اُذینه بن حیران از این خاندان
در سنه ۲۳۰ یا ۲۳۱ در موقع آمدن امپراطور آلكساندر سیورُس (۲۲۲ - ۲۳۵ مسیحی)
به تدمر برتبه شمیخی (سناتوری) رومی ارتقاء یافت و پسرش حیران باز بیشتر ترقّی کرده
و بمنصب امارت یا « رَأْس تَدْمُر » نائل شد . پسر او سیپتیموس اُذینه معروف (اودناتوس

Forath (۱)

Charax (۲) که اسم قدیم آن استراباد بود .

رومیه‌ها) باز بالانتر رفته و در عهد امپراطور والِرین در سنه ۲۵۸ مسیحی بدرجه قنسولی که مقام پس از جنند رومی بود رسید.

پس از شکست روم از شاپور اول پادشاه ساسانی و اسارت والِرین در سنه ۲۶۰ مسیحی ایرانیان پیش رفته شمال سوریه و آسیای صغیر را گرفتند و اذینه ناچار در صدد تقرب به شاپور و قبول حمایت ایران درآمد لکن پادشاه ایران عریضه و هدایای او را رد نمود و وی از آن تاریخ با جان و دل بکمک رومیها قد علم کرد و چون در انقلاباتیکه پس از والِرین در روم پیش آمد و سرداران رومی به گالینوس امپراطور باغی شدند و مملکت روم متزلزل و مشوش گردید اذینه باز به گالینوس وفادار مانده و بدونفر دیگر که مدعی تاج و تخت روم بودند مخالفت کرده و یکی از آنها را که کیتوس بود در حِمص کشت لهذا در سنه ۲۶۲ مسیحی به بزرگترین پاداش نائل آمد یعنی نایب السلطنه شرق و امیر شده امارت در خاندان او ارثی قرار داده شد و از این تاریخ لقب سلطنت بخود گرفت پس باقیه قشون رومی و لشکر خود بایرانیان حمله برده و بالشکر ایران که پس از خراب کردن انطاکیه بایران بر میگشتند جنگ کرده آنها را شکست داد (در سنه ۲۶۱ مسیحی) پس از آن وُرُود نام را در تدمر جانشین خود قرار داده و خود حمله بایران کرده و از فرات گذشته و نصیبین و ره‌اء (اورفای حالیه و ادیس بونانیها) را پس گرفت و ایرانیان را از آسیای صغیر و سوریه و قسمت رومی بین النهرین بیرون کرده و خود اگرچه بر حسب ظاهر در تحت حمایت و تابعیت روم بود با تمام آثار سلطنت مستقله حکمران سوریه و عربستان و ارمنستان و کاپادوکیه و کیلیکیه گردید و حتی دوبار به طیسفون پایتخت ایران نیز رسید و بلکه نظر باقوال بعضی مورخین در یکی از حملات خود (در سنه ۲۶۵) آشهر را تصرف نمود (۱) و غنائم و اسرائی را که در جنگ های بایران بدست او افتاد پیش امپراطور فرستاد (سنه ۲۶۴ مسیحی) در سنه ۲۶۷ مسیحی اذینه وقتیکه عازم هجوم بر ضد کت ها در کاپادوکیه بود در حِمص با پسر بزرگش هیرودیس بدست برادر زاده اش ماکونیوس (یا مایونیوس) کشته شد و بعضی این

(۱) ابنوقایم در عهد سلطنت شاپور اول ساسانی روی داده است.

قتل را بتحریک روم دانسته اند. پسر او وَهَبُ اللَّاتِ که صغیر بود (۱) اسماً جانشین او شد لکن اختیارات و قدرت در دست زنوبیا (بَتْ زَبَّای یاز بَاء) مادر او (یا نامادری او) بود که یکی از مشهورترین سلاطین مشرق است و علاوه بر تمام متصرفات شوهرش قسمت بزرگی از آسیای صغیر و مملکت مصر را نیز ضمیمه قلمرو خود نمود. پس از آنکه باهفتاد هزار نفر قشون مصر را ازدست رومیها گرفت کم کم نسبت بروم بی اعتنا شده و خود و پسرش را امپراطور و ملك الملوك نامید و تا آنقره و کالسیدون (قاضی کوی) حوالی قسطنطنیه قشون ساخلو گذاشت ولی باز هنوز بر حسب ظاهر رشته مناسبات خود را باروم قطع نکرده بود و در سگه های خود اسم امپراطور روم و وَهَبُ اللَّاتِ را باهم میبرد لکن در سنه ۲۷۰ بکلی رشته پاره شد و اسم امپراطور را از سگه انداختند و لهذا همینکه اورلیان در سلطنت روم مستقر شد (۲۷۰. مسیحی) در صدد جنگ با تدمریها برخاسته و بتدریج مصر و آسیای صغیر و سوریه را ازدست آنها پس گرفت و همین قرار جنگ کنان پیش رفت تا تدمر را محاصره نمود. زنوبیا با پسرش از شهر فرار کرده برای خواستن کمک از پادشاه ایران بسوی ایران رفتند ولی در کنار فرات گرفتار شدند و بدین جهت در بهار سنه ۲۷۲ مسیحی شهر تدمر تسلیم شد. امپراطور روم مردم شهر را بخشیده و فقط اجزای دولت را کشت و زنوبیا و وَهَبُ اللَّاتِ را گرفتار ساخته با خود بروم برد ولی در وصول بداردانل خبر شورش تدمریها را شنید که در پائیز همان سال قیام کرده و ساخلوی رومی را کشته و پادشاهی با اسم آنطیوخوس برای خود گزیده اند. اورلیان فوراً برگشت و شهر را گرفته خراب کرده و مردم آنجا را قتل عام نمود. زنوبیا و پسرانش در تیبور (تیورلی حالیه) در نزدیک شهر روم زندگی کرده و درگذشت.

گذشته از دول و نواحی متمدن عربی که ذکر شد اهالی باقی نواحی عرب نشین عربستان بر دو نوع بودند اعراب بادیه نشین (بدوی) و اعراب نخته قاپو (حضری) حضریها اگرچه شهر و قصبه داشتند ولی در درجه ابتدائی

حیره و قحطان
وکنده

(۱) نسبت اذینه و هیرودیس و وهب اللات کاملاً مسلم نیست و بعقیده بعضی وهب اللات پسر زبّاء از شوهر اولش که برادر اذینه باشد بوده و هیرودیس بزرگترین پسر اذینه از زن اولی خود بود و پس از قتل اذینه و هیرودیس زبّاء یکی از پسرهای صغیر اذینه را اسماً بسلطنت نشانده و پسر خود وهب اللات را با خود نایب السلطنه اعلان کرد.

تمدن بودند و با بدویها از هرسوی احاطه شده و با آنها مخلوط بودند در بعضی نواحی و مخصوصاً در سرحدات عربستان این حضریها در تحت نفوذ دول متمدن بزرگتر دولی نیم متمدن بوجود آورده بودند که اعراب بدوی مجاور را در تحت تسلط خویش نگاهداشته و از تاخت و تاز آنها بممالك متمدن جلوگیری میکردند.

بطور کلی قطعه عربستان در تحت نفوذ سه دولت بود که عبارت است از ایران و روم و حبشه. مشرق و شمال شرقی این قطعه زیر حمایت ایران و شمال غربی تابع روم و قطعات مرکزی و جنوب در تحت نفوذ حبشه یا دول بومی یمن قبل از حبشه و ایران بعد از اخراج حبشیها از یمن بود. از مجاورت با این ممالك و دول متمدن در سرحداتی عربستان چنانکه ذکر شد دولی نیمه مستقل و نیمه متمدن بوجود آمد که هر کدام از آنها تابع دولت متمدن بزرگ مجاور خود بود. بدینطریق سه دولت تحت الحمايه عربی حیره و غسان و کنده در تحت نفوذ ایران و روم و یمن و دست نشانده این دول در قرن اخیر قبل از اسلام پیدا شدند.

مملکت حیره در زیر سلطنت ملوک لخمی یا منادیه در سواحل جنوبی فرات تا بادیه شام و کویر نفوذ نفوذ و در واقع میان عراق و داخله عربستان واقع بود. این سلطنت که بزرگترین دول عربی نیم متمدن مذکور در فوق بود از اواخر قرن سوم مسیحی تا سنه ۶۰۲ پایدار بود و علاوه بر آنکه سدّی میان ایران و اعراب بادیه بود در جنگ های ایران و روم نیز کمک مهمی بایران میداد. اهالی حیره مرگب از بومیان و مهاجرین عرب بود که اصلشان اغلب از اعراب عدنانی بادیه بوده است. اولین امیر عرب که باین مملکت دست یافت جَذِیمَةُ بْنُ الْأَبْرَشِ از قبیله قُضاعه بود که ظاهراً در اواسط قرن سوم میلادی از داخله عربستان بنقاط شمال غربی مملکت حیره آمده و امارتی تأسیس کرد و بعد از او نظر بروایات عمرو بن عبدیّ لخمی (از قبایل مهاجر یمن) که خواهرزاده جذیمه بود سلطنت لخمیها را تأسیس نموده و حیره را مرکز سلطنت قرار داد. حوزه قلمرو این پادشاهان بتدریج بسیار وسعت گرفته و از فرات تا نجد و شام امتداد یافت و مخصوصاً امرؤ القیس پسر عمرو بن عدیّ مذکور اکثر اراضی و قبایل عربستان را تا حدود یمن تسخیر و منقاد نموده و در سنه ۳۲۸ مسیحی وفات کرد. قریب بیست نفر از این سلاله با یکی دوفتر غیر لخمی در میان بیشتر از ۳۰۰ سال در مملکت حیره سلطنت نمودند که از مشاهیر آنها نعمان بن

امری القیس بود (در اوایل قرن چهارم مسیحی) که قصر مشهور حَوْرَتْقی را در کنار شهر حیره بنا نمود و شاید بهرام گور اگر داستان تربیت او در حیره مبنی بر اساس صحیحی باشد درپیش همین نعمان پرورش یافته باشد و مُنْذِرِ بْنِ النُّعْمَانِ بْنِ اِمْرِئِ الْقَیْسِ (منذرِ اوّل) که نظر بروایات در استحکام بهرام پنجم ساسانی معروف به بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸) در سریر سلطنت دخالت مهمی داشت و منذر بن امرئ القیس معروف به منذر بن ماء السماء (منذرِ سوّم) که ظاهراً در سنه ۵۰۵ مسیحی جلوس کرده و بواسطه جنگهای خود با حارِثِ بْنِ جَبَلَه غَسَّاسی و مخالفتش بادین مزدك معروف است . بسبب همین مخالفت قباد پدر انوشیروان او را از امارت حیره معزول و حارث بن عمرو کندی را از ملوک بکنده بسلطنت حیره منصوب کرد ولی بعد انوشیروان پس از براندختن مزدکیان دوباره منذر را بمسند خود باز گردانید این امیر چنانکه بیاید در سنه ۵۵۴ مسیحی در دست حارث غَسَّاسی مقتول شد . آخرین پادشاه این سلسله نعمان بن منذر معروف است که داستان خلع و قتل او بحکم خسرو پرویز معروف است . (۱) اهالی حیره از اواخر قرن چهارم مسیحی بتدریج عیسوی شدند (۲) ولی سلاطین آنجا غالباً در دین قدیم بت پرستی خود باقی بودند تا وقتیکه نعمان بن المنذر آخرین پادشاهشان هم نصرانیّت اختیار کرد . سلاطین حیره که دست نشانده ایران بودند غالباً بادولت روم و ملوک غسان که تابع روم بودند زد و خورد داشتند . پایتخت آنها حیره تقریباً در يك فرسخی نجف در جنوب شرقی آن شهر واقع بود .

سلاطین غسان از خاندان جَفَنَه که اصلاً از مهاجرین یمن بودند از اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم مسیحی باینطرف در سرزمین حَوْران و جنوب غربی آن در اراضی بَلَقَاء و جَوْلان سلطنت داشتند . از این دو خطه اوّل عبارت از نصف جنوبی مملکت واقع در مشرق رود خانه اَرْدُن است و دوّمی در قسمت شمالی آن مملکت واقع بود . این اراضی در مشرق قسمت سوریه و مشرق قسمت شمالی و مرکزی فلسطین و مغرب صحرای بادیه الشام از نهر اردن تا کویر ممتد بوده و در واقع در شمال غربی اقصی نقاط عربستان واقع شده بود .

(۱) در ترتیب تاریخی ملوک حیره و وقایع آن مملکت بواسطه اختلاف زیاد مآخذ تاریخی در میان مورّخین اختلاف است و ما رأی محققین علما مانند مولر و نولدکه و روتشتاین را نقل نمودیم .
(۲) اغلب اهالی منهدب نسطوری داشتند .

بایستخت آنها گاهی در قصبه جابیه در جولان (در جنوب غربی شهر دمشق) و گاهی در جَلِیق در بَلقاء (در جنوب شرقی جبل هر مون و در نزدیکی شهر معروف بُصری) بوده است (۱) این مملکت تحت حمایت روم و پادشاهان آن دست نشاندۀ امپراطورهای قسطنطنیه بودند همانطوریکه پادشاهان حیره دست نشاندۀ شاهنشاهان ایران بودند.

مملکت غسانیان ناحده‌ی متمدن بود و مخصوصاً چون مراکز حکومتشان از يك طرف نزدیک بدمشق و از طرف دیگر در جوار بصری مرکز خطۀ عربستان رومی واقع بود در زیر نفوذ و تأثیر تمدن رومی در آمده بودند. بصری شهر متمدن بزرگی بوده در بدست فرسخی جنوب دمشق و بنای آن مبدأ تاریخ معروفی است که از سنه ۱۰۵ مسیحی شروع میشود.

غسانیها از طرفی بواسطهٔ مخاصمهٔ پادشاهان لخمی حیره و ایرانیان متحد و دوست روم بودند و از طرف دیگر بواسطهٔ داشتن مذهب یعقوبی (۲) از مذاهب نصاری مورد کینهٔ دولت ارتودوکس روم واقع شده بودند تا سنه ۵۸۱ (یا ۵۸۳ مسیحی) غسانیها دوست روم بودند ولی پس از آن دشمنی در میانهٔ آنها پیدا شده و با ایران همدست شدند. در سنه ۶۱۴ که خسرو پرویز دمشق را گرفت سلطنت غسانیان پایان آمد اگرچه بعد ها پس از استرداد شامات از طرف رومیها (سنه ۶۲۹) باز در تواریخ اسلامی سخن از يك امیری باسم جَبَلَة ابْنِ الْأَيْهَم بمیان میآید که ابتدا مسلمان شده و بعد مرتد شد و داستان ارتداد او را با شرح و بسط ذکر کرده اند.

اولین پادشاه مسلم غسانیان جَبَلَة بنِ حَارِث بنِ ثَعْلَبَة بنِ عَمْرٍو بنِ جَفَنَه بوده ولی بزرگترین و معروفترین سلاطین غسانی و در واقع نخستین پادشاه نامی و تاریخی آنها حارث بن جبلة (پسر همین جبلة بن حارث) بود که در سنه ۵۲۸ مسیحی مُنْذِر بنِ ماء السَّماء (منذر سؤم) امیر حیره را شکست داد و در سال بعد (۵۲۹) از طرف یوستینیان امپراطور روم باصطلاح امروز به ایلخانیکری (فیلارک (۳) - بطریق) تمام قبایل عرب در سوریه منصوب شد. در سنه ۵۴۱ بهرامی بلنزار یوس سردار رومی معروف با ایران جنگ و اظهار لیاقت کرد در سنه ۵۵۴ در جنگ بزرگی منذر مزبور را مغلوب و مقتول کرده و در سنه ۵۶۳ (یا ۵۶۶) بقسطنطنیه رفته و با دبدبهٔ خصوصی پذیرائی شد. بعد از وفات او در سنه ۵۶۹

(۱) این نواحی امروز غالباً جزو مملکت ماوراء اردن در تحت سلطنت امیر عبدالله و در قیموت انگلیس است

(۲) Monophysite

(۳) Philarque

با ۵۷۰ مسیحی پسرش المنذر جانشین او شد (۱) وی نیز پادشاهی با اقتدار بود و کمی پس از آغاز سلطنت او قابوس امیر حیره مملکت غسان را استیلا کرد و در جنگی که در گرفت غسانیها قشون حیره و قابوس را شکست دادند. بعد ها امپراطور روم ظاهراً بواسطه اختلاف مذهبی با المنذر خصومت پیدا کرده و در پی قتل او برآمد لهذا وی قریب سه سال بمخالفت بر ضد روم برخاسته و عاصی شد ولی بواسطه حمله عربهای تابع ایران بآن مملکت امپراطور یوستین با المنذر آشتی نمود و در ۵۸۰ مسیحی با دو پسرش به قسطنطنیه رفت و امپراطور تیبریوس (۵۷۸ - ۵۸۲ مسیحی) تاجی باو بخشید در همانسال به حیره هجوم برده آن شهر را آتش زد و سال بعد بواسطه نهمت ارتباط باطنی با ایران از طرف رومیها بحمله گرفتار شده به قسطنطنیه فرستاده شد و بدینجهت پسر وی نعمان با سه برادر دیگر خود بخصومت برخاسته و بیسلاد روم دست اندازی کردند ولی قشون روم آنها را شکست داده نعمان را نیز گرفتار ساخته پیش پدرش بردند و پس از آن پادشاه با اقتداری از غسانیان پیدا نشد بلکه مملکت بامارنهای متعدّد کوچک منقسم شده و بدست امرای مختلف غسانی افتاد چنانکه جسته جسته در تواریخ به اسامی آنها برمیکشوریم مانند عمرو غسانی که نابغه شاعر عرب پس از رنجش از نعمان بن المنذر آخرین پادشاه حیره پیش او رفت و جبله بن الایهم سابق الذکر و غیره.

رو بهمرفته قریب ۹ یا ۱۰ امیر غسانی یکی بعد از دیگری در این مملکت حکمرانی کردند ولی مهمترین آنها که همه مملکت را در تصرف داشته و اسمشان در تواریخ ملل مجاور ضبط شده باشد همان چهار نفر مذکور بوده و شکی نیست که قبل و بعد از آنها از آن خاندان امرای دیگر وجود داشته که یا یکی تنها و یا چند نفر در چند نقطه در آن واحد امارت ضعیف و محدود و بی سر وصدائی داشته اند که اسامی آنها باختلاف از ۹ تا ۳۲ نفر در کتب تاریخ آمده است. ملوک غسانی نصرانی و پیرو مذهب یعقوبی بودند و یکی از اسباب خصومت آنها با مملکت حیره نیز غلبه مذهب نسطوری در حیره بوده است.

ملوک -کننده نیز مانند غسانیها و لخمیها اصلاً از یمن بودند و در مرکز عربستان و نجد ویمامه سلطنت داشتند اگرچه از قرن چهارم مسیحی ذکر -کننده در مآخذ تاریخی آمده است ولی در واقع مؤسس این سلسله حُجْر بن عَمْرُو معروف به آکیل المِزار بود که نظر بروایات از یمن بشمال عربستان آمده و از طرف ملوک حمیر بامارت تمام عربهای شمالی

(۱) مآخذ عربی غالباً نعمان را پسر و جانشین بلافضل حارث میدانند

عربستان از نجد و یمامه برقرار شد و در نصف دوم قرن پنجم مسیحی سلطنت رکنده را در نجد تأسیس کرد. در ۴۸۰ مسیحی تمام قبایل عرب نجد از جنوب تا شمال در زیر لوای رکنده متحد بوده و نفوذ این مملکت تا حدود حیره میرسید پس از وفات حجر پسرش عمرو بامارت رسید ولی میان قبایل عربستان مرکزی اختلاف افتاده و تسلط امیر رکنده محدود به قسمت جنوبی نجد گردید پس از وی پسرش حارث بن عمرو که شخص لایق و کافی بود و دوباره قبایل عرب را در زیر لوای خود متحد ساخت. در حدود ۴۹۶ مسیحی بحدود شرقی فلسطین حملاتی کرد و والی رومی بدفع او برخاست. در سال ۵۰۰ باز حملات تجدید شد و عاقبت امپراطور روم آناستازیوس مجبور شد در سنه ۵۰۳ با حارث مزبور صلح کند و بنا بر این او را بسلطنت رکنده شناخته و همدست خود بر ضد ایران و حیره ساخت و در همان سال در جنگ ایران و روم بر مملکت حیره هجوم کرده و پس از وفات لُعمان بن الأسود پادشاه حیره در جنگ با رومیها بآن مملکت استیلا یافت و اکثر اراضی آنرا دوسه سال در تصرف خود نگاهداشت. در سنه ۵۰۵ منذر سوم پادشاه حیره (پسر امری القیس و ماء السماء) بسلطنت جلوس کرده و بزودی رکندها را از مملکت خود راند و چون این سلسله در تحت نفوذ و حمایت سلاطین حمیر یعنی تابع تباعه یمن بودند ظاهراً پس از افتادن یمن بدست حبشها در سنه ۵۲۵ حارث بن عمرو در پی حامی جدید برآمده و بقباد پادشاه ایران نزدیکی کرد و چون منذر بن امری القیس پادشاه سابق الذکر لحمی حیره در این اوان بواسطه مخالفتش با مذهب مزدک از طرف قباد معزول شد حارث اظهار تمایل بکیش مزدکی کرده و از طرف دربار ایران بسلطنت حیره پذیرفته شده و مملکت حیره و بحرین و یمامه را اندک زمانی در تصرف خود درآورد تا وقتی که انوشیروان پس از دفع مزدکیان دوباره منذر را بتخت حیره نشاند و وی نظر بیعضی روایات حارث را گرفتار ساخته در سنه ۵۲۹ بقتل رسانید. حجر پسر این حارث آخرین امیر این سلسله بود و از اواخر ایام پدرش کار امارت رکنده ضعیف شد و سلطنت حیره برضد آنها اقداماتی کرد که باعث انقراض آنها گردید پسر حجر بن حارث امری القیس شاعر معروف عرب توانست مملکت از دست رفته پدرش را بدست بیاورد و پس از آنکه بقسطنطنیه رفته و از امپراطور روم که دشمن ملوک حیره بود مددخواست و کامیاب نشد در آنقره (پایتخت حالیه عثمانیها) وفات نمود. ملوک رکنده نصرانی بودند.

مملکت بحرین واقع در طول ساحل غربی خلیج فارس که امروز به احسا
 (الاحساء) معروف است قبل از ظهور اسلام مسکن قبائل بنوعبد
 قیس و بنو بکر و جزو قلمرو ایران بود و مخصوصاً در آن اوان و بعد
 از آن یکنفر حاکم ایرانی بنام سُبُخْت^(۱) در هَجَر پایتخت آن مملکت مستقر بود. اهالی عَمَّان
 مرگب از قبیلهٔ غربی آزد و ایرانیان بودند.

سواحل غربی
 خلیج فارس

گذشته از دول جنوب غربی و شعبه های شمالی آنها و نبطان و تدْمُرِیها
 و مستعمرات معینی و سبائی و نبطی و مراکز تمدن دیگری که ذکر شد
 و گذشته از امارت های حیره و غسان و کُنده در باقی اراضی عربستان
 عرب های بدوی صحرائ نشین در نواحی مختلفه ساکن و سیار بودند که باز هر قسمتی در دایرهٔ
 نفوذ یکی از دول بزرگ سابق الذکر بود و مثلاً از آنجمله در حجاز نفوذ هر دولتی که در
 یمن حکمرانی داشت غالب بود. یهودی های مهاجر فلسطین یا عرب های یهودی مذهب نیز در
 نواحی مختلف عربستان ساکن بودند.

باقی اراضی
 عربستان

حجاز

اسم حجاز در تقسیمات اداری و جغرافیائی امروز بِخَطَّةٔ ساحلی غربی عربستان اطلاق
 میشود که در کنار دریای سرخ از عسیر (در جنوب) تا منتهی الیه خلیج عقبه (در شمال)
 تقریباً بطول هزار و سیصد کیلومتر ممتد شده و عرض آن در پشت ساحل بطرف داخلهٔ
 عربستان تقریباً از ۱۸۰ تا ۲۷۵ کیلومتر است ولی مطابق معنی اصلی کلمه و استعمال قدیم
 آن فقط قسمت جنوبی این خطّه و در واقع کمتر از دو ثلث آن حجاز نامیده میشد و قسمت
 شمالی در مشرق حِسمَا و در مغرب بلاد مَدَین نامیده میشدند.

خطّه حجاز مرگب از دو منطقهٔ طبیعی است که یکی از آنها که در قسمت شرقی واقع است
 کوهستانی (که بهر بی نجد گفته میشود) و دیگری غربی و پست و هموار است در طول ساحل
 (که تِهَامَه نامیده میشود) قسمت اخیر تقریباً بکلی بی حاصل و خالی از گیاه و درخت است
 ولی قسمت اوّل حاصلخیز است. شهرت و آبادی تِهَامَه فقط بواسطهٔ وجود مگّه و مدینه میباشد.
 شهر مگّه که در جنوب حجاز و نزدیکی ساحل واقع است (قریب ۸۳ کیلومتر تادریای

(۱) سُبُخْت اسم فارسی است که معنی آن اینست سه نجات داد و از این اسم برمباید که صاحب
 اسم مسیحی بوده است. بغنن بضمّ اوّل بمعنی نجات دادن فعل قدیم فارسی است که حالا متروک شده است

سرخ) قبل از اسلام نیز مهم‌ترین شهر حجاز بوده. این شهر بواسطه وقوع آن در يك وادی که چاه آب داشت و موقع مستحکمی در میان کوه‌های بلند تشکیل میداد مرکز خوبی برای اعراب شهر نشین ایجاد نموده و مخصوصاً ممکن است از عهد بسیار قدیم منزله‌گاه قافله‌های تجارتی یمن یا شامات نیز بوده است (۱)

شهر مکه بواسطه تجارت و مراوده اهالی آن با شامات (در فابستان) و با یمن (در زمستان) و بجهت داشتن بتخانه بزرگی که زیارتگاه تمام قبایل اعراب نواحی اطراف بود معمور و ظاهراً مدتها قبل از ظهور اسلام آباد بوده است. بر حسب اوضاع و چگونگی آن عهد وقتی تجارت و معامله در حجاز ممکن بود که امنیتی بواسطه تقید مذهبی موجود باشد و همه قبائل آنرا در مواقع معینی رعایت کنند. لهذا موسم حج را ماهی از ماههای پائیز (۲) که هنگام بدست آمدن محصول است قرار داده و آن ماه را با ماه قبل و بعد آن ماههای صلح مقدس می‌شمردند و جنگ و قتل و غارت و هجوم در آنها حرام و بر خلاف حکم مذهب و هتک حرمت خدایان محسوب میشد. بدینقرار سه ماه مزبور را بامر تجارت و مراودات و امور ایام صلح اشتغال می‌ورزیدند و مخصوصاً در سر راه قبائلی که از هر طرف عازم مکه بودند در مواقع مختلفه ایاب و ذهاب بازار گاههای عمومی بر پا میشد مثلاً در سمت جنوب شرقی سر راه حجاج طائف و نجد و یمن در اوایل ذی القعدة در عکاظ که میان طائف و مکه واقع بود بازاری دائر میشد و همچنین در اواسط یا اواخر آن ماه در مَجَنَه که میان عکاظ و مکه است و در اوایل ذی القعدة در ذوالمَجاز که میان مَجَنَه و مکه است. روز نهم ذی الحِجَّه و دهم آنماه در عرفات و مکه حج مذهبی بوده و پس از آن مردم باز بترتیب باو طان خود بر میگشتند. در مکه که همه این قبائل بهم میرسیدند تجارت مهمی میشد و اهل مکه از واردین پذیرائی کرده امتعه خارجه بآنها فروخته و خرما و پوست و غیره از آنها می‌گرفتند.

(۱) بطلبوس و دیودور از این شهر ذکر میکنند و اوّلی آنرا باسم «مکورابا» مینامد.

(۲) بواسطه کیسه يك ماه در سه سال از گردش ماهها در فصول بقدر امکان مانع میشدند این عمل را که نسیتی مینامیدند از یهودیهای یثرب یاد گرفته بودند که در واقع همان «عبور» بنی اسرائیل بود. نظر به روایات ابتدای این اصلاح دویست سال قبل از اسلام بوده است. در هر سه سالی یکبار سال را ۱۳ ماه می‌گرفتند لکن چون در سه سال بجای ۴۲ روز و ۱۵ ساعت که فرق سال شمسی و قمری میشود فقط ۳۰ روز اضافه میکردند لهذا اگر دویست سال این ترتیب اجرا شده باشد قریب ۱۷۵ روز موقع فصول عوض میشود و شاید بهمین جهت موسم حج از پائیز تا بهار عقب رفته بوده و در ظهور اسلام در بهار بود. اسامی اشخاصی که اهل خبره اینکار و مأمور کیسه و ضبط حساب سال بودند یکی پس از دیگری بتوالی در روایات عرب آمده است و چون یکی از معاریف آنها قلمس کینانی بوده اغلب همه را باسم او قلامسه نامیدند.

تجّار خود مگه چنانکه گفته شد بممالك مجاور مخصوصاً شام مسافرت مینمودند و ظاهراً قسّت عمده تجارت و معاملات آنها با شهر نَعْرَه در ساحل بحر الرّوم بود. اهمّیت تجارت با شام از این نکته ظاهر است که در موقع مراجعت کاروان نجارنی مگه که در سنه دوّم هجرت در بَدْر مورد حمله مسلمین شد بمیزان صد هزار تومان اموال داشتند که در آنوقت مبلغ هنگفتی بود.

اقوام عرب
و
انساب آنها

در میان اعراب مسئله نسب اهمّیت عظیمی داشته و دارد. دانستن نسب قبائل و اشخاص فنّ مهمّی در میان آنها بود. نسب شناسان عرب تمام طوائف و قبایل و تیره ها و شاخه های آنها را بتفصیل تمام شرح داده و ضبط میکردند و اگر چه نسب نامها کلیّۀ بعد از اسلام نرنیب داده شده و مدوّن گشته است لکن شکی نیست که قسمت عمده آن از محفوظات و روایات سینه بسینه بوده و فقط در درجات بالا تر نسبها مانند تاریخ همه اقوام عالم از يك حدی بیلا مشکوک و تاریک و افسانه آمیز میشود.

بطور کلی نسب شناسان همه اقوام عرب را بدو شجره بزرگ تقسیم میکنند. عربهای جنوبی (از یمن) و عربهای شمالی و اگر چه رساندن نسب طوایف اوّل را به قحطان و تفسیر آن به یقطان (که در تورات نبیره سام بن نوح است بسه واسطه) و نسب قسمت دوّم را به عدنان از احفاد اسمعیل بن ابراهیم نمیتوان حقیقت تاریخی فرض کرد اما با وجود این شکی نیست که این تقسیم اساساً صحیح و عربهای یمن (یا قحطانی) از يك شجره یا يك شاخه اصلی و عربهای شمالی (یا عدنانی) از شجره یا شاخه دیگری هستند.

نظر بر روایات قدیمه عرب عربهای یمن اعمّ از حمیرها و سبأها و معینی ها و قبتانیها و حضرموتیها که نخته قاپو بودند و عربهای بدوی آن مملکت که به بنو کهلان معروف هستند عرب اصلی بوده اند (عرب عاربة) و همچنین است طوایف و اقوام منقرض شده عاد و ثمود و طّسم و جدیس و عَمَلاق (جمع = عمالقه) که فقط اسم آنها در افواه مانده (عرب بائده). لکن عربهای شمالی (عدنانی) عرب مستعربه بودند یعنی اصلاً از نژاد عرب نبودند و در عرب مستهلك شده اند. و ظاهراً اغلب اینها و خصوصاً اهالی حجاز در قرون خیلی قدیم از حدود سوریه بدانجا مهاجرت کرده بودند.

از اعراب یمن در ادوار قدیمه و از منته مختلفه دسته های مهاجر زیادی بطرف شمال

کوچیده و در نقاط مختلفه سکنی گزیده اند مانند غسانیها و لخمیهها و کندیهها و مانند قبایل طُیّی که از عهد قبل از مسیح در نجد (عربستان مرکزی) در دامنه کوههای معروف آجا و سَلَمِی برقرار شده بود و قبایل شَمَرِ حَالِیّه از نسل آنها هستند و مانند قبایل عَامِلِه و جُذام که در فلسطین مستقر شده بودند و آزد که در عَمّان قرار گرفته و تَنُوخ که در حیره مقرّ گزیدند و خُزاعه که مدتها قبل از اسلام در مکه تسلط پیدا نموده بودند و قبایل بَنُو جُرهم که بنا بر روایات اسمعیل پسر حضرت ابراهیم در مکه با آنها وصلت کرد و آوُس و خَزَرَج در مدینه و بسیاری از قبایل دیگر عرب در حوالی مکه و سوریه و عراق و غیره. این طوائف همگی قبل از ظهور اسلام از یمن بسمت شمال مهاجرت نموده اند و این مهاجرتها کلی (که ظاهراً اغلب در قرن دوم مسیحی و بعد از آن واقع شده) شاید بیشتر در اثر انحطاط رونق مملکت سبا و خرابی معموره ممالک متمدنه آن خطّه بواسطه انتقال راه تجارت بسوی دریا و تخریبات کلی رومیها در حمله سابق الذّکر آنها بوقوع آمده باشد و نیز ممکنست شکستن سدّ مأرب که از عوامل مهمّ آبادی مملکت سبا بود در قرن دوم یا سوم مسیحی وسیل معروف عَرَم که در نتیجه این انهدام اراضی یمن را فرا گرفت چنانکه روایات عرب ذکر میکنند دخالت مهمّی در این مهاجرتها داشته باشد. علاوه بر اینها اصلاً از عهد قدیم بواسطه اقتضای طبیعت زمین یمن و آبادی و افزایش نفوس از گاهی بگاهی مهاجرتها کلی بماورای دریا (حبشستان) از یکطرف و ممالک شمالی (حجاز و نجد و عَمّان و شام و عراق و فلسطین) چنانکه در فوق هم ذکر شد جاری بوده است.

عربهای شمالی (و باصطلاح معروف اسمعیلی) را گاهی عدنانی باسم جدّ اعلای آنها برحسب روایات داستانی عرب و گاهی معدّی به نسبت به معدّ بن عدنان و گاهی نِزاری نسبت به نزار بن معدّ بن عدنان مینامند. قبایل نزاری هم بچندین قسمت منقسم میشدند که دو قسمت مهمّ و بزرگ آنها به رَبیعه و مُضَر معروف هستند. از قبایل مضر یکی بنو کِنانه بود که در سمت جنوب غربی مکه و دیگر هَذِیلِیها که در شمال شرقی آن شهر سکنی داشتند.

یکی از بطون کثیره کنانیه طایفه قریش بود که ابتدا یکی از طوائف

قریش

کوچک و فقیر بیقدر و اعتبار جنوب حجاز بود و نسب خود را به

نُصَیْرِ بْنِ کِنانه میرسানیدند. مطابق روایات عرب در یک قرن یا بیشتر قبل از ولادت حضرت

رسول (۱) یکی از افراد قبیله قریش موسوم به قُصَیّ بن کِلَاب که مردی لایق و دلیر و مدبر و عاقل و نابغه بود سالار و پیشوای قبیله قریش شد و باین سودا افتاد که ریاست مکه و خانه کعبه را که مدار و مرکز زندگی و سیاست شهر بود بدست آن قبیله بیاورد و یا بقول روایات عرب بآن قبیله باز گرداند (۲) قریش در تحت اداره قُصَیّ باین مقصود نایل شده و ریاست مکه را از خُزاعیه که اصلاً از عرب یمن بودند گرفته و اداره امور کعبه و حج را که حکم امارت و سروری سیاسی و مذهبی مغرب عربستان را داشت بدست گرفتند. از این تاریخ طایفه قریش اشراف عرب حجاز شمرده شدند و مرکز شهر (بطحاء) در دست آنها بوده و بواسطه تولیت کعبه که مرکز مقدس ملی و قبله حجّاج عرب بود نفوذ و اعتبار مخصوصی پیدا کردند.

کعبه
کعبه بتخانه بزرگی بود که بتهای معروف قبایل عرب در آن قرار داشت برپا شدن این معبد در شهر مکه بیشتر ممکنست در اثر چاه معروف زمزم بوده باشد و عمده سبب قدس این خانه بواسطه سنگ سیاه معروف (الحجر الاسود) بوده است کعبه مدتها قبل از اسلام وجود داشته و ظاهراً در ابتدای تاریخ مسیحی این بنا موجود بوده است. نه تنها قبایل بت پرست بلکه ظاهراً قبایل نصاری عرب نیز از هرسوی برای زیارت بمکه میآمدند و نظر بروایات ۳۶۰ بت که ظاهراً بتهای بسیاری از قبایل عرب هم جزو آنها بود در کعبه قرار داشت و در آن میان هُبَل بت بزرگ مکه و اللات و منات و عُزّی معروف هستند

مکه
شهر مکه بواسطه وجود کعبه و حج عمومی قبایل اطراف از حدود یمن و نجد تا شمال حجاز در ذی الحجه و بازارهای عمومی عرض راه حجّاج که چنانکه ذکر شد از اوّل ذی القعدة تا آخر محرم (یعنی سه ماه حرام) حوزه مکه را مرکز تجارت و مبادلات تجارنی و مراوده اجتماعی و ادبی قرار میدادند و نیز اقامه عمره در ماههای دیگر مخصوصاً در ماه رجب که باز ظاهراً بهمین جهت ماه حرام شده بود (۳) اهمیتی پیدا کرده بود و این حج و عمره بر

(۱) چون قصی جد پنجم حضرت رسول بوده لهذا میتوان زمان او را یکقرن و نیم قبل از آنحضرت فرض کرد.
(۲) چون نظر بروایات کعبه را ابتدا حضرت ابراهیم بنا کرده و تولیت آن در دست اولاد اسمعیل بوده تا جرهمها از یمن بدانجا آمده و از دست بنی اسمعیل گرفتند و بعد از مدتی قبیله خزاعه باز از مهاجرین یمن بر آنجا غلبه یافته و متولی شدند لهذا چون قریش نسب خود را با اولاد اسمعیل میرسانیدند در واقع تسلط خود را بکعبه استرداد حق قدیم موروثی بقلم دادند.

(۳) چنانکه اشاره شد کیسه کردن کسر سال در میان عرب ظاهراً چون دقیق نبوده نتیجه کامل و مطلوب نمیداد زیرا در صورتیکه ماه ذی الحجه ابتدا در یائیز بوده در اوائل ظهور اسلام در بهار می افتاد و شاید در ابتداء رجب هم در موسم تجارت بهار بوده و بتدریج به یائیز رسیده بود لیر حال این دو موسم اوّل بهار و ماه های یائیز که فصل تجارت بودند بهمین جهت حرام قرار داده شده بودند.

گرمی رونق بازار تجارتی و عبادات مذهبی در آن شهر میافزود و در واقع موسم عمومی زیارت مکه وسیله خوبی بدست اشراف و تجار مکه میداد که امتعه‌ای را که کاروانهای تجارتی آنها در تابستان از شام و در زمستان از یمن آورده بودند در پائیز و بهار در ماه های حرام بفروشد.

تولیت کعبه که حکم شرافت و سروری بزرگی در مکه داشت نظر بروایات قریش و ریاست مکه ابتدا با قبیلۀ جُرْهُم از طوایف عرب بائده (منقرضه) یمنی و قحطانی الاصل بود که وصلت حضرت اسمعیل با آنها معروف است. بعد هاقبایل خزاعه که باز از مهاجرین یمن و قحطانی الاصل بودند بخاک مکه رسیده و در آنجا مقام گزیدند پس از چندی با جُرْهمها منازعه کرده و غالب آمدند و ریاست مکه و تولیت کعبه را بدست آوردند و در دست آن قبیلۀ بود تا آنکه قُصی چنانکه ذکر شد بر خزاعه غالب شده و قریش را متوّلی کعبه و در واقع کدخدایان مکه گردانید.

قُصی بن کلاب تشکیلات جدید و منظمی در امور کعبه و حج ایجاد کرد و در واقع ریاست قریش و امارت مکه و تولیت کعبه را یکجا در دست خود گرفته و همه را در يك مقام و يك شخص تمرکز داد. وی کلّیۀ بطون قریش با بنو نَضْر را که متفرّق بودند جمع آوری کرده و متحد گردانید و برای اداره امور کشوری و لشکری بخصوص اجرای آئین ها و رسوم قومی و مذهبی در جوار کعبه مرکزی بایسم دارُ اللّٰه بر پا کرده و کعبه را از نوبنا نمود و چون خود او نظر بروایات هنگام طفولیت در حدود شامات نزدیک بتمدن نبطی ها و غسانیها و رومیها و عبرانیها نشو و نما یافته بود ترتیبات اداری او در حجاز تازکی داشت. مشار الیه پنج اداره یا منصب ایجاد کرد مانند رفادت (پذیرائی حجاج) و سقایت و حاجبی کعبه و سرداری و غیره و نیز مالیاتی بر قریش وضع کرد که عمده صرف پذیرائی حجاج میشد.

بعد از وفات قُصی شرافت و سروری بچهار پسر او رسید و ریاست کلّ و اداره امور بدست بزرگترین آنها عَبْد الدّار بود. بعد ها بواسطۀ نزاعی که میان اولاد عبدالدار و اولاد برادر او عبد مناف بوجود آمد مناصب سابق الذّکر میان این دو تیره تقسیم شد. رئیس اولاد عبد مناف هاشم بود و وقتی که هاشم در شهر غَرّه از بنادر سوریه وفات کرد پسرش عَبْد الْمُطَّلِب كوچك بود و در مدینه (یثرب) بزرگ شد و بعد یدش اعمام خود بمکه آمده و عاقبت رئیس قبیلۀ قریش گردید. در زمان او ابرهه فرمانفرمای حبشی یمن بمکه حمله آورد تا

خانه کعبه را خراب کند (۱) و عبدالمطلب پیش او رفته مذاکرانی کرد که در تواریخ اسلام شرح داده شده است.

عبدالمطلب ده پسر داشت که یکی از آنها عبدالله پدر حضرت رسول بود. عبدالله در حیات عبدالمطلب وفات کرد و حضرت رسول در تحت مراقبت عبدالمطلب بزرگ شد. نظر بروایات وی در طفولیت با مصاحبت جدّ خود سفری بشام کرد و بعد از وفات جدّش نیز که در تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب زندگی میکرد با سرمایه زن بیوه و متمولی برای تجارت شام مسافرت میکرد. بعدها در سن ۲۵ سالگی با همان زن که خدیجه نام داشت ازدواج نموده و چندین اولاد از او پیدا کرد. در حدود چهل سالگی شروع بدعوت مردم بدین جدید و پرستش خدای یگانه و نامرئی باللهم رحمن و الله نمود و این اعلان رسالت را بعثت مینامند. دین عرب مگه چنانکه اشاره شد اصلاً ستاره پرستی و رب النوع پرستی و بظاهر بت پرستی بود و بتهای سنگی (که بعضی از آنها از شهابهای آسمانی بود) و درختی آنها نشانه خدایان آسمانی و ماه و آفتاب و ستاره ها

دین قدیم
اعراب

و قوس و قزح و مرگ و غیره بود و دّ که مظهر ماه و بزرگترین خدایان بود (و حتی معینی ها و سبائیه هم آنها پرستش میکردند) و هبل که خدای بزرگ مگه و معبود همه شمال عربستان بود و بعل که از خدایان ملل سامی شمال بود و اللات و منات و العزی که هر سه خدای مؤنث بوده و اوّلی در تمام عربستان معروف و معبود بود و مخصوصاً در طائف و دومی خدای مرگ بود و سومی رقیب و دّ و اللات بود و نیز سواع و یعوق و یعوث و نصر و غیره که این دو رب النوع آخری جزو خدایان سبائیه نیز بودند. مخصوصاً ماه را بزرگترین خدایان دانسته و و دّ را رمز او و باقی را رمز زهره و مریخ و زحل و منازل قمر و آسمان و ستارگان ثابت قرار داده بودند. علاوه بر این خدایان يك خدای بزرگ و نامرئی را نیز که بالاتر از همه دیگران بود باسم الله معتقد بودند و نیز اجرام نهانی دیگری را باسم جنّ میپرستیدند و بر حسب بعضی روایات ۳۶۰ بت برای ۳۶۰ جنّ داشتند این دین که در واقع

(۱) تاریخ این حمله که معروف بعام الفیل است و بر حسب اکثر روایات تولد حضرت رسول نیز در آن سال واقع شده بتحقیق معلوم نیست. غالب تواریخ قدیمه مسلمین تولد حضرت را در سال ۴۲ سلطنت نوشیروان یعنی ۵۷۲ مسیحی ذکر میکنند و ظاهراً يك یا دو سال قبل از این تاریخ وقوع یافته است لکن چون ابرهه پس از عودت از مگه زنده بوفه و پس از وفات او پسرش یکسوم و بعد از آن پسر دیگرش مسروق حکومت کرده و در زمان این آخری قشون ایران بن را گرفت و این واقعه در سنه ۵۷۰ مسیحی یا اندکی بعد از آن بوده لهذا حمله ابرهه بنگه باید مدتی قبل از آن تاریخ بوده باشد.

با کم و بیش اختلاف دین تمام شبه جزیره عربستان بود و تشابه تام بلکه وحدت منشاء با ادیان سامی قدیم و معتقدات اقوام بابل و آسور و فنیقیان و عبرانیان و غیره هم داشت از دو سه قرن پیش از اسلام بواسطه نفوذ ادیان عالیه در نتیجه تأثیر مجاورت با ملل متمدنه تا حدی تکامل یافته بود یعنی عربهای بت پرست بواسطه مجاورت با روم و حبشه مسیحی در شامات و یمن و با ایران زردشتی در عراق و بحرین (ساحل خلیج فارس) و بعدها در یمن و مخالطه با اعراب یهودی مذهب رحمیر و مسیحی مذهب نجران (در یمن) و غسانیها و رکنندهای مسیحی در شامات و مهاجرین یهود ساکن در نقاط مختلفه عربستان و مخصوصاً در یثرب (مدینه) و جنوب فرات یعنی قلمرو ملوک رحمیر با ادیان ملل متمدن آشنا شده بودند.

ابتدای بعثت حضرت رسول صلعم پس از یکسال انزواء که مقدمه بعثت و وحی بود شروع بدعوت سّری کرده و سه سال در خفا نزدیکان خود را بدین خویش که ترك اصنام و عبادت رحمن (اسم معروف خداوند پیش یهودیهای عربستان) و الله (اسم خدای نامرئی نزد اهالی مکه) بود دعوت میکرد و چون عقیده رساندن نسب عرب عدنانی با اسمعیل و ابراهیم در میان اهل مکه معروف بوده لهذا حضرت رسول دین جدید را دین ابراهیم و الله را خدای ابراهیم و اسمعیل خوانده و عربها چنین توضیح کرد که در واقع دین جدید خارجی مانند یهودیت و نصرانیت نیاورده بلکه دین قدیم ملّی را که تحریف شده بود اعاده و رونق میدهد و بدعت بت پرستی را که بعد پیدا شده و خانه‌ای را که ابراهیم برای خدای خود ساخته بتخانه قرار داده است از میان برمیدارد یعنی در حقیقت کیش نیاکان قدیم و با عظمت عرب را باز میگرداند

سیرت حضرت رسول اکرم

حضرت محمد که مؤسس دین اسلام است پسر عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب است که مختصری از نسب و حالات اسلاف و اجداد او در صفحات قبل مذکور شد. از گذارش اجداد و منسوبین او علاوه بر آنچه گذشت چند فقره نیز که خالی از اهمیت نیست ذیلاً ذکر میشود:

هاشم که رئیس اولاد عبد مناف بود و منصب سقایت و پذیرائی حجاج را داشت مورد حسد برادر زاده خود اُمّیه بن عبد شمس شد و امیه خواست مقام او را حائز شود عاقبت کار بمحاکمه و تعیین حکم کشید بشرط آنکه هر کدام از طرفین که محکوم شد ۵۰ شتر داده و ده سال از مکه خارج شود. امیه محکوم شد و از مکه بشام رفت و این.

اولین عداوتی بود که میان این دو خانواده افتاد و بعد ها نثار دائمی در میانه ماند. هاشم در جوانی در غزه مرد و برادرش مُطَّلَب جانشین او گردید. پسر هاشم که از زنی از اهل یثرب بود در مدینه بزرگ شده و بعد عموی او مُطَّلَب او را بمکه آورد و به عبدالمطلب معروف شد و پس از وفات مُطَّلَب ریاست مکه و مناصب پدرش هاشم باو رسید. وی چاه زمزم را که مدتها مفقود الاثر شده بود پیدا کرده و در آورد و در قشون کشی ابرهه حبشی بمکه نیز بسمت شیخ مکه با وی مذاکرانی نمود. عبدالمطلب ده پسر داشت و کوچکترین آنها عبدالله بود. عبدالمطلب نذر کرده بود اگر ده پسر پیدا کند و بمحمد رشد برسند یکی را جلو کعبه قربانی خدایان کند و چون این شرط برای او حاصل شد ناچار از وفای نذر شد و پیش هُبَل بت بزرگ رفته و در آنجا قرعه بنام اولاد خود کشیده این قرعه بنام عبدالله درآمد ولی عبدالمطلب با اشاره کاهنی قرعه را در میان اولاد خود و ده شتر تجدید کرد باز قرعه به عبدالله افتاد و باز با اضافه ده شتر دیگر تجدید و این عمل را ده بار تکرار کرد تا عاقبت قرعه به شتر افتاد و عبدالله سالم ماند. عبدالله با زنی موسوم به آمنه دختر وهب ازدواج کرد و در همان سال اول ازدواج حضرت رسول تولد یافت تاریخ تولد آنحضرت بتحقیق معلوم نیست ولی اکثر روایات آنرا در سال ۴۲ سلطنت انوشیروان دانسته اند که مقارن سنه ۵۷۲ مسیحی میشود و چون اختلاف در عمر آن حضرت میان شصت و شصت و سه و شصت و پنج بوده لهذا بظن غالب در میان ۵۶۷ و ۵۷۲ مسیحی تولد یافته است. عبدالله پس از ازدواج سفری بشام کرد و در عودت از آنجا در مدینه مریض شده و وفات کرد در موقعیکه حضرت رسول هنوز متولد نشده یا تازه قدم بدینا گذاشته بود. مادر آنحضرت نیز پس از شش سال از تولدش وفات کرد و جدش عبدالمطلب هم که سرپرست او بود در هشت سالگی آن حضرت وفات نمود. لهذا پرورش و مواظبت ایشان بعهده عموی آنحضرت عبد مناف معروف به ابوطالب موکول شد. پدر آنحضرت بسیار فقیر بود و چیزی معتد به بارث نگذاشت. طفل ارجمند را پس از تولد بدایه دادند و در بادیه پرورش یافت. در شش سالگی با مادرش بمدینه رفت ولی چون مادرش آنجا یا در عودت وفات کرد بچه را بمکه آوردند. در نه سالگی وی ابوطالب سفری بشام کرد و حضرت رسول را نیز همراه برد و در آن سفر تا بصری رفتند. قصه ملاقات راهبی نصرانی بنام سِرْجِیوس یا جرحیوس و لقب بَهرِیابا وی در این سفر در روایات با شرح و بسط ذکر شده چون ابوطالب فقیر بود

حضرت محمد بائسی در طفولیت برای کمک زندگی خانواده کار بکند و لهذا برای کوسفندان متمولین شبانی و میوه از درختها جمع میکرد. بعد ها ابوطالب را در جنگ با طائفها همراهی کرد و همچنین در سایر سفرهای تجارتی ابوطالب بشام و قتیکه حضرت بسن جوانی رسید در خدمت تجارتی زنی بیوه خدیجه نام داخل شده و در صورتیکه تا آنوقت بساربان شترها و پاسبانی قافله در سفرها میدراخت حالا خود با سرمایه خدیجه سفرهای تجارتی ظاهراً بیدمن و شام می کرد و در سن ۲۵ سالگی خدیجه که ۴۰ سال داشت بآنحضرت تمایل پیدا کرده و در نتیجه با او ازدواج و شش بچه از او پیدا کرد. در سن سی و پنجسالگی آنحضرت قریش کعبه را خراب کرده و از نو بنا کردند. مصالح لازم را از يك كشتی شکسته رومی که بساحل دریا افتاده بدست آوردند و يك نجار مصری که در مکه بود ساختن در و سقف و غیره را بعهده گرفت پس از آنکه کار بنا پیش رفت در سر گذاشتن سنگ پایه با حجراسود نزاع کردند و هر قبیله میخواست اقتضای این کار نصیب او بشود تا عاقبت باینطریق صلح کردند که اولین کسی که از در در آید بحکم او راضی شوند و در این میان حضرت رسول که در آنوقت معروف بمحمد امین بود وارد شد و رأی داد که سنگ را در يك قماشی گذاشته و هر يك از بزرگان قبایل بیکطرف آن چسبیدند و چون نزدیک آوردند او خود سنگ را برداشته بمحل آن گذاشت و از این حیث شهرت و اعتباری پیدا کرد. بحضور آنحضرت قبل از بعثت در بازارگاه عکاظ هم اغلب اشاره شده است.

در چهل سالگی بحضرت رسول وحی آمد و برای ابلاغ رسالت بقوم خود مأمور یا مبعوث شد (مطابق با سنه ۶۱۰ مسیحی). ابتداء خدیجه و علی و ابوبکر و بلال حبشی و ابوذر و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و زید بن حارثه و چندین نفر از مشاهیر اصحاب در خفا ایمان آوردند و پس از آن بتدریج در نشر اسلام کوشیدند و مخصوصاً ابوبکر اهتمام زیادی در نشر دعوت در خفا نمود. بتدریج ولی با زحمت و مجاهدت عده ایمان آوردندگان زیاد شد و قریب چهل نفر یا بیشتر در حوزه سرتی مؤمنین در آمدند.

در این اوقات اجتماعات مؤمنین برای نماز و مذاکرات سرتی بود گاهی در کوه و گاهی در خانه یکی از اصحاب کرد میآمدند. پس از سه یا چهار سال دعوت سرتی چون کم کم مطلب فاش شده و انتشار میگرفت حضرت رسول رسالت خود را اعلان و آشکار ساخت (۶۱۳ مسیحی) و کم کم جمعی معتدبه بدین جدید گرویدند مخصوصاً علاوه بر بعضی از

اشخاص مهم که ذکر شد بسیاری از فقراء مکه و غلامان داخل حوزه اسلام شدند . این فقره باعث خصومت و غیظ مردم مکه با او و یارانش شده و آنها را دنبال کردند . چون ابوطالب عموی آنحضرت او را حمایت میکرد قریش از ترس اینکه در صورت قتل آنحضرت طایفه او بخونخواهی برخیزند و در مکه خونریزی شود از صدمه جانی زدن بآنحضرت مجبوراً خودداری نموده ولی بابوطالب اصرار و تهدید میکردند که او را از مخالفت با دین قوم خود بازدارد . ابوطالب دست از حمایت و پشتیبانی برادر زاده خود برنداشت و مردم مکه به آزار و شکنجه مسلمینی که حامی نداشتند پرداختند . این آزار بقدری شدید شد که یکسال بعد از اعلام علنی رسالت (۶۱۴ مسیحی) حضرت رسول ناچار آن جماعتی را که بیشتر در معرض زجر و ظلم بودند امر بمهاجرت داد و فرمود بزمین حبشه بروند که پادشاه آنجا مسیحی و موحد است . لهذا قریب ۱۵ نفر از مرد و زن که میان آنها عثمان داماد پیغمبر با دختر آنحضرت و زبیر و عبدالرحمن بن عوف از راه بندر شعیبه (که بندری نزدیک جدّه بود) و دریای سرخ بمملکت حبشه رفتند ولی پس از سه ماه چون خبر رسید که آشتی میان کفار قریش و مسلمین شده بعضی از آنان و از جمله عثمان باز بمکه برگشتند ولی همینکه بمکه نزدیک شدند فهمیدند که روابط اهل مکه با مسلمین باز بسیار بد شده و ناچار نهانی يك يك پیدش آشنایان و خویشاوندان خود درمکه آمدند . طویلی نکشید که شدت آزار مخالفین دوباره جمعی از مسلمین را مجبور بمهاجرت حبشه کرد و این بار رویهمرفته قریب صد نفر از مرد و زن بآنمملکت پناه بردند و چون در آنجا امنیت و راحت یافتند بزرگان مکه مشوش شده و عمرو بن العاص را با یکی دیگر و مقداری هدایا بسفارت بدربار حبش فرستاده تسلیم مهاجرین را خواستار شدند . حضرت رسول نیز عمو زاده خود جعفر بن ابیطالب را بآنجا فرستاد که اقداماتی برای جلوگیری از پیشرفت مقصود مخالفین نماید و در نتیجه پادشاه حبشه از حمایت مهاجرین دست برداشت و مخالفین ناکامیاب برگشتند (۱) . در این اثناء مخالفین در مکه بانواع مختلف حضرت رسول را زحمت میدادند تا آنکه حمزه عموی آنحضرت بیاری او برخاست و مسلمان شد و از این راه اسلام قوت گرفت و اندکی بعد از آن عمر بن الخطاب که مردی با قدرت و کفایت و استوار بود ایمان آورد و بایمان او کار اسلام پیش از اندازه استحکام گرفت و از آن تاریخ هم مسلمین جری تر شده و در جلو کعبه نماز کردند و هم مخالفین آشفته تر گردیده بر شدت معامله افزودند و چون دستشان بر مسلمین مکه که دارای قبیله و حامی

(۱) بعضی از این مهاجرین تا سنه ۶ هجرت در حبشه ماندند و در آن تاریخ حضرت رسول کسی فرستاده و آنها را آوردند

بودند از بیم خونخواهی نمیرسید و از تسلط بضغای مسلمین هم که در حبشه بودند بواسطه حمایت پادشاه حبشستان عاجز ماندند و از طرف دیگر انتشار روز بروز اسلام را در میان همشهریان و قبایل عرب دیدند از شدت غیظ دور هم گرد آمده عهدنامه‌ای بین خود نوشته و تمام قبایل عهد کردند که هرگونه روابط اجتماعی خود را از بنی هاشم و بنی مطلب که خویشان پیغمبر و حامی او بودند و بهیچ نوع مذاکره و محاجه و اصرار دست از حمایت او بر نمیداشتند قطع کنند و با افراد آن خانواده وصلت نکرده و داد و ستد نمایند و این عهدنامه را بر دیوار کعبه آویختند (در حدود ۶۱۷ مسیحی) در نتیجه اجرای کامل این قرار داد عرصه بر اولاد عبد مناف بقدری تنگ شد که همه (بجز ابولهب عموی پیغمبر که دشمن او بود) در دره کوه ابو قییس درکنار شرقی شهر بیرون دروازه که ابوطالب در آنجا می نشست نزدیک همدیگر مسکن گزیده و از سایر مردم منقطع شدند و بواسطه عدم امکان داد و ستد با مردم فقر و ضرورت در آنها شدت گرفته و اوضاع بغایت سخت شد بحدیکه حتی مراوده باشهر و اطراف آن هم جز در ماههای حرام مشکل بود. این اوضاع بیشتر از دو سال دوام داشت ولی باوجود زحمت فوق العاده که میدیدند خاندان عبدمناف از حمایت پیغمبر بواسطه تعصب خانوادگی دست برنداشتند. عاقبت بعضی خویشاوندان افراد این خانواده از طوایف دیگر که قرابت ازطرف مادر و دختر با آنها داشتند بمخالفت با قرارداد برخاسته و در نسخ آن کوشیدند و پس از دو یا سه سال از تاریخ تحریر آن نسخ شد (در حدود ۶۱۹ مسیحی) اندکی بعد در همانسال خدیجه زن باوفا و محبوب پیغمبر وفات کرد و بفاصله چند روز عموی او ابوطالب نیز از دنیا رفت و باینجهت حضرت زاید الوصف محزون و ملول و بیکس شد و چون از هدایت یافتن مخالفین از اهل مکه بکلی نومید شده و موقع خود او نیز پس از سختیهای ایام قهر و قطع روابط و بعد از وفات حامی بزرگ خود ضعیف و باریک شده بود ظاهراً دیگر تاموقع هجرت بمدینه اقدام بدعوت خود اهل مکه ننمود و هم خود را به پیدا کردن انصاری در خارج مصروف داشت و چون مکه امنیتی هم نداشت پنهانی با غلام و پسر خوانده خود زید بطائف رفت تا بلکه در آنجا بتواند برای خود یارانی پیدا کند. طائف شهر با ثروت و خرم و معموری است در ۴ فرسخی جنوب مکه و یکی از ایستگاههای خط تجارتنی یمن و سوریه بود. اهل این شهر هم همان عقاید دینی مکیهارا با کم و بیش اختلاف داشتند و مخصوصاً الهه العزری و منات را پرستش می کردند و اغلب با اهل مکه روابط تجارتنی و قرابتی داشته و مکیها نیز در آنجا اراضی

داشتند. اهل طائف و مخصوصاً بزرگان آنجا از قبیلهٔ ثقیف بودند و حضرت رسول از آنها یاری طلبید بدبختانه بشدت و خشونت رد کردند و حتی تقاضای آخری آنحضرت را در اینکه اقلأً آمدن او را بطائف افشا نکنند نیز نپذیرفته عامه را بر او شورانیدند. این جمع جاهل غوغا نموده و بآنحضرت هجوم آورده و سنگسارش کردند و آنحضرت با زید از شهر فرار کرده و در خارج شهر مجروح و خسته و ناتوان بیایگی رسید و پس از آنکه به حال آمدند سرّاً بطرف مکه روان شدند لکن قبل از ورود بمکه حضرت رسول در کوه حِراء در يك فرسخی شمال شرقی مکه پنهانی توقف نموده پیغام ببعضی از بزرگان مکه داد و حمایت آنها را خواست و آنها رد کردند تا عاقبت یکی از آنها قبول کرد که آن حضرت را پناه دهد و حمایت کند و باینطریق پیغمبر دو باره وارد مکه شد.

حضرت رسول حالا در مکه در حمایت حامی جدید خود مُطْعِمِ بْنِ عَدّی تا حدّی ساکت نشست و منتظر موسم حجّ آنسال (سنه ۶۲۰ مسیحی) شد که در آنوقت با امنیت آن موسم در میان حجاج خارجی از قبایل عرب در نشر دعوت و کسب یاران تازه اقدام نماید.

شهر یثرب که دومین آبادی معتبر حجاز بود و در قریب ۶۲ فرسخی

ارتباط با

شمال شرقی مکه و در ۳۳ فرسخی یَنْبُعْ بندر حجاز در ساحل دریای

اهل مدینه

سرخ در ۲۵ درجه عرض شمالی واقع است از زمان قدیم موجود

و معمور بوده و بطلمیوس آنرا در پنج قرن پیش از هجرت ذکر کرده است. این شهر در واحه ای واقع شده و مرکز محصول زراعتی است و لهذا مردم آنجا بر خلاف مکیها که فقط بتجارت زندگی میکردند بزراعت و عمل آوردن خرما و سایر محصولات مشغول بودند. این نقطه نظر بداستانهای عرب ابتداء مسکن قومی از عمالقه بود و حضرت موسی لشکری بر سر آنها فرستاده آنها را نابود نمود و بنی اسرائیل در جای آنها مقام کردند. در ازمنه تاریخی این شهر در دست یهود بود و سکنه آن اغلب از اینقوم بودند و در آنجا حکومت داشتند^(۱). در موقع مهاجرنهای یمنیها بشمال دو قبیلهٔ یمنی اَوْس و خَزْرَج به یثرب فرود آمده و در زیر حکومت یهود زندگی کرده باج گذار آنها بودند ضمناً یثرب و تهامه در مغرب آن تابع مرزبان ایرانی بود که در زاره در بحرین می نشست و از این نقاط نیز خراج میگرفت. کم کم اوس و خزرج بر یثرب تسلط یافته اکثر یهود را از آنجا اخراج

(۱) ظاهراً در نتیجهٔ جنگهای روم با فلسطین در قرن اول مسیحی بآنجا مهاجرت کرده بودند.

نمودند و این یهودیها بهمجنسان خود در نقاط شمالی یثرب مانند خیبر وفدک ملحق شدند لکن با وجود این در خود یثرب و حوالی آن جماعتی از آنها ماندند مانند نَضِیر و قُرَیظَه و قَیْنَقام .

قبایل اوس و خزرج در مدینه با نفوذترین مردم آنجا بودند ولی بزودی میان این دو قبیله خصومت پیدا شده و جنگ در گرفت و خونریزی شدیدی در میان آنها اتفاق افتاد بطوریکه روزگار دراز دائماً دشمن مانده و از گاهی بگاهی بهمیدگر ریخته و جنگها کردند که در داستانهای اَیام العرب معروف و مشروح است و مخصوصاً از ۵۸۳ مسیحی نزاعی در میان آنها برخاست که تاهجرت حضرت رسول دوام داشت . در این جنگها یهود مدینه بیطرف بودند ولی عاقبت بسبب وقایعی که اتفاق افتاد مجبور شدند با اَوس متحد شده و باخزرجیها جنگ کنند (سنه ۶۱۵ مسیحی) و آنها را مغلوب ساختند لکن خزرجیها باز در شهر مستقر و دارای نفوذ بودند . ظاهراً هر دو قبیله از طول خصومت و کثرت جنگها خسته شده و بستوه آمده بودند و در پی حکمرانی از خارج بودند که زمام امور را بدست گرفته صلح و سکون برقرار کند . حضرت رسول از اوّل نشر دعوت خود در موسم حجّ دین خود را بر قبایل عرضه و آنها را دعوت بآن دین میکرد . در یکی از موسمها آنحضرت بجمعی از قبیلۀ خزرج رسید و بآنها اسلام عرضه کرد و هفت نفر از آنان ایمان آوردند و بمدینه برگشته بدعوت مردم پرداختند و اظهار امیدواری کردند بر اینکه تبعیت حضرت رسول باعث رفع کینه و جنگ از میان آنها شده و کلیۀ آنها را جمع نماید . ظاهراً تأثیر عقاید یهود در عرب مدینه هم آنها را برای قبول توحید مهیّاتر ساخته بود . در سال بعد که ظاهراً همانسال وفات خدیجه و ابوطالب و سفر حضرت رسول بطائف و عودتش از آنجا بود (۶۲۰ مسیحی) دوازده نفر از اهل یثرب از هر دو قبیله اوس و خزرج در موسم حجّ بمکه آمدند و بآنحضرت در عقبه که تپه و تنگه ایست در میان مُنی و مکه نهانی ملاقات و بیعت کردند و بهمراهی با آنحضرت قول دادند و این بیعت را بیعت عقبۀ اوّل مینامند لکن این اندازه کافی نبود و بایستی عهد محکمتری از طرف قبایل یثرب داده شود که آنحضرت را در سختی و خوشی با جان و مال خود حمایت کنند تا اطمینان کافی برای رفتن به یثرب حاصل شود .

این کار در موسم حجّ سال بعد (سنه ۶۲۱ مسیحی) بعمل آمد . پس از آنکه در سال گذشته آن دوازده نفر با یکی از مسلمین قریش بعنوان داعی و معلّم به یثرب برگشتند در ظرف یکسال دعوت اسلام را در آن شهر نشر نمودند و جمعی کثیر از قبایل عرب مخصوصاً

اوس و خزرج بدین جدید گرویدند و بالخاصه اسلام سَعْدِ بْنِ مَعَاذِ از رؤسای اوس در آن شهر قوّت زیادی بمسلمین بخشید و چون بهار آمد و موسم حجّ مگه شد بیّهانه حجّ در عدد حجّاج یثرب هفتاد نفر از برگزیدگان اوس و خزرج بمگه آمدند و با تمام شرایط کتمان و سرّی نگاهداشتن مطلب باز در تنگه عقبه يك اجتماع سرّی با حضرت رسول کرده و بیعت نموده عهده دادند که آنحضرت و مهاجرین از مسلمین مگه را مانند عیال و اولاد خود حمایت و از آنها مدافعه کنند. پس حضرت رسول باصحاب خود حکم مهاجرت به یثرب را داد و پی در پی بتدریج در عرض سه ماه (از ذی الحجه تا آخر صفر) از مگه خارج شده و خود را به یثرب رسانیدند.

کنگاشهای سرّی مسلمین با قبائل یثرب با همه اهتماماتی که در کتمان و اخفای آن بعمل میآمد ظاهراً مخفی نماند و مخالفین قریش باصطلاح معروف بحریان امور «بو بردند» و لهذا با آنکه در دو سال اخیر حضرت رسول و مسلمین در مگه از دعوت و تندی بر ضدّ مشرکین و خدایان آنها خود داری کرده و صلح و سکون زندگانی میکردند سختگیری باز شروع شد و مراقبت شدیدی برای منع فرار حضرت کردند و مخصوصاً رؤسای آنها از همه عهده دشمن خود با قبایل خارجی و امکان حمله بمگه یا استقرار در مدینه در خطّ شاهراه تجارتی آنها با شام وحشت نموده و دیگرانرا ترسانیدند و لهذا در دارالندوه که مرکز مشاوره آنها بود گرد آمده و در این کار رأی زدند و عاقبت بر این عقیده متفق شدند که از هر قبیله یکی بر خاسته و متفقاً بحضرت رسول حمله برده او را بکشند تا خون او بر عهده همه قبایل افتاده و خانواده عبد مناف از خونخواهی عاجز شوند. حضرت رسول از این قرار مطلع شده و شبانه علی بن ابیطالب را در رختخواب خود خوابانیده خود با ابوبکر در نهایت خفا از مگه خارج شدند و در غاری نزدیک مگه پنهان گردیدند تا پس از آنکه در ظرف سه روز مخالفین همه مگه و اطراف را گشته و از یافتن آنها مأیوس شدند آنگاه شتری با يك دلیل پیدا کرده بسوی یثرب رفتند و در اواسط ربیع الاول مقارن ماه اوّل پائیز از سال ۶۲۲ مسیحی به یثرب که از این تاریخ مدینه الرسول نامیده شد ورود فرمود و همانسال را بعدها در موقع تأسیس تاریخ هجری در زمان عمر سال اوّل هجرت قرار دادند که مبدأ تاریخ ما و تمام ملل اسلامی است^(۱) در این وقت عمر حضرت رسول ازینجاه سالنجاوز میکرد.

(۱) مبدأ تاریخ هجرت از اوّل سالی قرار داده شده که در ظرف آن سال حضرت رسول مهاجرت فرمودند یعنی حضرت در ماه ربیع الاول هجرت کردند ولی ابتدای سال اوّل هجرت بر حسب معمول اوّل محرم همان سال است که مقارن ۱۶ تموز (ژوئیه) رومی و ۴۶ سرطان (یا ماه اوّل تابستان) یا ۳۰ تیر ماه هجری شمسی معمول فعلی بوده است.

از روز ورود حضرت رسول بمدينه دوره ای در تاریخ اسلام شروع میشود که آن را دوره هجوم و فتوحات و سلطنت اسلامی توان نامید. مسلمان تا در مکه بودند به نشر اسلام بمسالمت و تبلیغ مشغول بوده و در حال دفاع و مظلومیت زندگی میکردند ولی عاقبت چون مسلم شد که مشرکین مکه هر قدر هم حقایق و فوائد اسلام را دریابند و سستی و پوچی عقاید و عادات قدیمه خود را از عبادت سنگ و درخت و زنده در کور کردن دختران و خونریزیهای وحشیانه و غیره از روی حقیقت ملتفت شوند باز بواسطه منافع کوتاه نظرانه تجارنی و عایدات حج قبایل عربستان بمکه از بتخانه خود که دکان کسب آنها شده بود دست برنخواهند داشت مگر بحکم اجبار ناچار مسلمین تغییر رویه دادند. نمئن مسیحی رومی سوریه در شمال و حبشی یمن در جنوب و قبایل کننده و غسان و حیره و حنفاء حجاز که عربستان را از هر سوی احاطه کرده بود و نمئن زرتشتی ایران در عراق و بحرین و عمان و اخیراً در یمن بقدر کافی بصاحب نظران حجاز روشن داشته بود که در قرن هفتم مسیحی پرستش سنگ و کلوخ و درخت و کشت و کشتار همدیگر و محرومی از نظام و حکومت مرتب دیگر دوام نمیتواند داشته باشد لکن مگیا مثل کوتاه نظران همه ملل عالم امور اقتصادی محدود شخصی و قبیله ای خود را بر اقتصاد عمومی ملت و مملکت و داخل شدن در جرگه ملل متمدنه دنیا ترجیح میدادند و مخصوصاً چون اغلب در دره بی آب و علف خود از ملل دیگر دور و از مذاهب دیگر منقطع بودند تعصب دینی بومی آنان بحد افراط بود. اهل مدینه بر عکس این مگیا چون از قدیم با یهود از هر سوی معاشر بوده و در میان خود از یهود و صابین و حنفاء و حتی مجوس داشتند بمقاید مذاهب دیگر آشنا و بدیدن و شنیدن ارباب ادیان دیگر و اقوال آنان خو گرفته بودند و بدینجهت با وجود بت پرستی قبایل عربی آنجا و عبادت منات و العزی نعصب آنها باندازه اهل مکه نبود ضمناً براکز نمئن قدیم مانند تیباء و حجر و العلاء و مدین و خاك ببطی ها و هم بسوریه و عراق نزدیکتر بودند و علاوه براینها تشکیل حکومتی منظم و امنیت بخش و خانه دادن بخولخواهی و خونریزیها و منازعات بی پایان خود نیز آنها را بانتهاب يك رئیس خارجی و تعصت باو و اتحاد در زیر لوای او راغب میکرد.

حضرت رسول بلافاصله بعد از ورود بمدينه به تنظيم امور داخلي پرداخته و بعضي از

قواعد و سنن شریعت اسلام را اعلان و تأسیس فرمودند پس از آن لشکرها را از مهاجرین (مسلمین مهاجر از مکه) و انصار (مسلمین مدینه) آراسته بغزوات و فتح اطراف و حمله بقوافل تجارتی مشرکین مکه و تاخت و تاز اطراف مکه پرداخت. تواریخ اسلام در ده سال توقف حضرت رسول در مدینه یعنی ده سال اوّل هجرت ۲۷ غزوه (یعنی جنگی که در آن خود پیغمبر سردار لشکر بود) و ۴۸ سرّیه (یعنی اردوئی که بسر داری یکی از مسلمین باطراف فرستاده میشد) ثبت میکنند. شرح تمام این غزوات و سرایا که بعضی مهم و بعضی نسبتاً کم اهمیت بود بسیار مفصل میشود لهذا بذکر مهمترین آنها اکتفا میرود.

در ابتدای امر یهود مدینه و حوالی آن قبل از هجرت رسول بمدینه نسبت
 بآنحضرت و مسلمین موافق بودند چه آنحضرت علمدار دین توحید و دعوت
 بخدای یگانه و دفع شرك و بت پرستی بود و خصوصاً وقتی که میدیدند که مردم را
 به پرستش رحمن (اسم خدای یهود عربستان) دعوت کرده و بیت المقدس را قبله خود قرار
 داده است و مسلمین هم روز عاشورا را که دهم تشرین اوّل یهود و مقارن ورود حضرت
 رسول بحوالی مدینه بود مانند خود یهود روزه میگیرند. پس از ورود پیغمبر بمدینه با یهود
 آنجا نیز عهد اتحاد بستند ولی طولی نکشید که یهود ملتفت شدند که آئین اسلام دین جدیدی
 است غیر از دین آنها و آنحضرت مدّعی نسخ ادیان سابقه توحیدی نیز هست و از طرف
 دیگر استقرار و انتظام سلطنت اسلامی در مدینه و اتحاد قبایل عرب آن سامان در زیر
 لوای اسلام اهمیت یهود را در آن دیار کمتر و آنها را ضعیف تر میساخت بدین جهت روابط
 بین مسلمین و آنها تیره شد. یهودیها با منافقین مدینه (یعنی مسلمین ظاهری و سست عقیده)
 همدست شده و بنای تمسخر و ایراد گیری بر حضرت رسول گذاشتند و کار بجائی رسید که
 آنحضرت که ابتدا به یهود کمال رعایت و بلکه احساسات خوب نشان میداد یکباره از آنها مأیوس
 شده و رشته مودّت را منقطع ساخت قبله را از بیت المقدس بکعبه و روزه را بماء رمضان
 تبدیل داد مراکز مهم یهود در حجاز چنانکه گفته شد در فدک و خیبر و خود مدینه
 بود. در مدینه آنها از وقتی که قبایل اوس و خزرج آنها را از معموره شهر بیرون کرده
 بودند در اطراف شهر در محلاتی بشکل قلعه ها ساکن بودند و از آنجمله بنو قینقاع که
 غالباً زرگر بودند در بکطرف و بنو لُضیر در طرف جنوبی و بنو قریظه که بزرگترین طایفه
 آنها بود در جنوب شرقی شهر سکنی داشتند.

یهود حجاز
و اسلام

جنگ بدر در سال دوم هجرت غزوه بدر بزرگ واقع شد. کاروان تجار مکه از شام بر میگشت و حضرت رسول قشونی از مهاجرین و انصار آراسته در صدد حمله بکاروان بر آمد. ابوسفیان رئیس قافله مطلع شده خبر بمکه فرستاد و مردم مکه بیاری کاروان شتاب کردند کاروان خود را از خطر رهانیده بسوی مکه رفت ولی جنگجویان مکه در بدر که ایستگاهی نزدیک بساحل دریا در مغرب مدینه بود فرود آمده و آماده جنگ با مسلمین شدند در جنگی که در این نقطه با حضور خود حضرت رسول وقوع یافت فتح کامل نصیب مسلمین شد و این جنگ اولین جنگ عمده و در واقع مهمترین همه غزوات بود و فتح در آن قوت قلب زیاد بمسلمین بخشید.

بعد از بدر با یهودیهای قینقاع منازعه در گرفت. این جماعت زمینی نداشتند و اغلب زرگر بودند پیغمبر بر آنها حمله برد و آنها در سنگرهای خود متحصن و عاقبت بعد از محاصره تسلیم شدند پس آنها را از حجاز اخراج و اموالشان را ضبط و در میان مسلمین تقسیم نمود. در ماه شوال سال سوم هجرت مکیها بخونخواهی کشتگان بدر و انتقام از مسلمین انبوهی جمع کرده و رو بمدینه آوردند پیغمبر نیز با مجاهدین اسلام بیرون رفته و در شمال شهر در دامنه کوه احد فرود آمدند و در جنگی که در آن نقطه شد مسلمین شکست یافته حمزه عموی پیغمبر و جمعی از بزرگان مسلمین کشته شده و خود پیغمبر مجروح گردید ولی مکیها فتح خود را دنبال نکرده و بمکه بازگشتند.

در اوایل سال چهارم هجرت طایفه بنو نضیر را که در محله یا قلعه خارجی مدینه در جنوب شهر سکنی داشتند پس از محاصره و اجبار بتسلیم از مدینه اخراج نموده و اموال آنها را مسلمین ضبط نمودند و اغلب آنها به خیبر که مرکز مهم یهود در حجاز بود و در پنج فرسخی شمال مدینه واقع است مهاجرت کردند.

پس از این واقعه جمعی از بنو نضیر بمکه رفته و قریش را بچنگ با پیغمبر تشویق و تحریک کردند و از آنجا پیش قبیله بزرگ عرب عطفان در مشرق خیبر در حدود حجاز و نجد آمده آنها را نیز بوعده کمک قریش و خودشان بچنگ تحریض نمودند و نیز قبایل زیادی از نجد و کنانه و تهامه و غیره بدانها ملحق شدند و از اجتماع همه این قبایل که معروف باحزاب شدند لشکر عظیمی مرگب از ده هزار نفر گرد آمده و در شوال سنه پنجم هجرت

بمدینه حمله آوردند. یهود بنو قریظه که قویترین قبایل یهود مدینه و هنوز در آن شهر مستقر بودند با آنها یار شدند و منافقین مدینه نیز باطناً کارشکنی نموده و مخالفین را تشویق میکردند چون مخالفین باطراف مدینه رسیدند حضرت رسول باشاره سلمان فارسی از اهل اصفهان یا رامهرمز که در مدینه قبل از هجرت پیغمبر غلام يك يهودی بوده و پس از هجرت مسلمان شده و در حوزه مسلمین داخل گردیده بود حکم داد خندق^(۱) در اطراف مدینه کند و سه هزار قشون مسلمین در داخل خندق در حال دفاع ایستادند و محاصره مدینه باین ترتیب قریب یکماه طول کشید و جز بعضی مبارزه های تن بتن جنگی بوقوع نیامد ولی عرصه بر مسلمین بسیار تنگ و کار سخت شد معذالك مهاجرین و انصار پافشاری کرده استوار ایستادند. در این بین از یکطرف حضرت رسول بتدابیر سیاسی میان یهود بنو قریظه و احزاب عرب اختلاف انداخته و آنها را از همدیگر بدگمان کرد و تفرقه در میان آنها راه یافت و از طرف دیگر بواسطه تصادف وقت با اواخر زمستان سرما و باد های سرد تندی روی داد و محاصره کنندگان در صحرای باز و بی مأوی تاب نیاورده پراکنده شدند و هر طایفه بوطن خود برگشت و مسلمین از سختی فوق العاده که از گرسنگی و سرما بآنها روی آورده بود خلاص شدند.

بعد از مراجعت احزاب پیغمبر بواسطه خیانتی که از بنو قریظه سرزده بود همان روز اوّل بمحل آنها که چنانکه ذکر شد قلعه ای در خارج شهر و در جنوب شرقی مدینه داشتند حمله برد و آن جماعت را قریب یکماه محاصره کرد و عاقبت بشرط واگذار شدن حکم در باره آنها بسعدبن معاذ تسلیم شدند و سعد حکم بقتل همه مردان و ضبط اموال و اسارت عیال و اولاد آنها داد و این حکم اجرا شد.

در سال ششم هجرت حضرت رسول باز بیک عده غزوات و سرایا در اطراف مدینه از شمال و جنوب اقدام کرد و از آن جمله به فدک که یکی از قصبات یهود در شمال مدینه بود دومة الجندل که در زیر حکم يك امیر عرب نصرانی از کندیها بود قشون فرستاد. در اواخر آنسال حضرت رسول با عده کثیری از اتباع خود بقصد ادای عمره در ماه ذی القعدة از ماههای حرام بسوی مکه رفت و مکیها با وجود آنکه محاربه در آماه حرام بود در صدد جلوگیری برآمده

(۱) خندق ظاهراً از کلمه فارسی کنده است که در لغت پهلوی کندک تلفظ میشده و شاید از راه زبان آرامی عبری انتقال یافته است. عرب حجاز این تدبیر جنگی را ندیده و نشنیده بودند ولی چون در ایران معمول بود سلمان بآنها یاد داد.

و پس از مذاکرات و کشمکشهای زیاد عاقبت صلحی در حدیبیه نزدیک بمکه بمدت دهسال میان مسلمین و اهل مکه منعقد شد که بموجب آن مرادۀ مسلمین بمکه در ایام حجّ جز در آن سال اجازه داده شد و در این مصالحه بعضی از قبایل عرب به همعهدی مگیاها و بعضی دیگر در حمایت مسلمین شناخته شدند.

پس از عودت از حدیبیه بمدینه در اوایل سال هفتم هجرت حضرت رسول به خیبر مرکز مهمّ یهود حجاز در ۲۵ فرسخی مدینه حمله برد و پس از محاصره با اهل آنجا مصالحه کرد و همین کار را نیز با یهود فدک نمود.

در این سال نفوذ و قدرت اسلام بسیار وسعت گرفت و حضرت رسول نه تنها مرتّباً از روی نقشه منظمی بتسخیر یا منقاد ساختن یا اقلاً در تحت نفوذ آوردن تمام قطعات شمالی و غربی حجاز تا حدود شام و سواحل دریا کامیاب شد بلکه از طرف مشرق تا بحرین نفوذ و سلطه او امتداد یافت و بهر طرف اردوهای کوچک روانه نموده فتح یا مصالحه میکرد بشرط قبول اطاعت و یا دادن جزیه در مورد اهل کتاب (یهود و نصاری و زردشتیان) در سال قبل (یعنی سال ششم) حضرت رسول نامه های دعوت باسلام بسلاطین ایران و روم و حبشه و امرای غسانی و والیان بحرین و یمنه و عثمان و یمن نوشته و هر کدام را با یکی از اصحاب فرستاده بود. در سال هفتم جواب بعضی از آنها رسید و از آنجمله خسرو پرویز که از نامه پیغمبر متغیر شده بود به باذان والی ایرانی یمن نوشت که کسی بمدینه نفرستد تا آن شخص را که ادّعی جدید نموده و چنین نامه ای بشاهنشاه نوشته پیش خسرو روانه نماید و نظر بروایات آن دو نفر ایرانی بمدینه آمدند ولی خبر قتل خسرو پرویز آنها را از دنیال کردن مأموربت خویش منصرف ساخت (۱) در اواخر آنسال حضرت رسول باتباع خود نزدیک بموسم حجّ بمکه رفته و عمره عمل آوردند و در این مسافرت هیمنت اسلام بالا گرفته و مردم زیادی داخل دین اسلام شدند.

(۱) بر حسب روایات حضرت از سال ششم هجرت در خیال حمله بعدود ایران و روم افتاده و در همان سال ظاهراً نامه ای بوالی رومی شام فرستاده بود که در راه حامل مراسله معرض غارت شد قصه نامه بخسرو پرویز و حکم خسرو به باذان در اثر آن نامه و اخبار حضرت بقتل پرویز و اسلام باذان و ایرانیان یمن در نتیجه آن ظاهراً بر از اشتباهات تاریخی است چه در وقت نوشته شدن نامه به پرویز آن پادشاه کشته شده بود و بظن قوی خسرو پرویز قبل از وفاتش از ظهور مدعی نبوت در حجاز بواسطه خبر نگارهای خود اطلاع پیدا کرده و بوالی یمن حکم فرستاده بود که از احوال او تحقیق کرده بشاهنشاه خبر بدهد و نیز اسلام ایرانیان یمن مشکل است که قبل از فتح مکه وقوع یافته باشد.

در اوایل سال هشتم کار اسلام بقدری بالا گرفت که نوازن میان مکه و مدینه بهم خورده و کم کم بر همه معلوم شد که ستاره اسلام رو باوج است و مخصوصاً اسلام خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ بزرگترین سردار تاریخی اسلام و عمرو بن العاص از مدبرین و با کفایت ترین رجال مکه قوت و ابهت مهمتی بکار مسلمین داد.

در سال هشتم هجرت پانزده نفر از اتباع حضرت رسول در حدود سوریه مورد حمله اعراب سرحدی شام و ظاهراً غسانیه شده و مقتول شدند و مقارن همان اوقات فرستاده پیغمبر بوالی و سردار رومی بصری در مملکت ماوراء اردن اسیر و مقتول گردید. برای انتقام این توهین و فتح حدود عربستان در جمادی الاولی قشونی مرگب از سه هزار نفر بسرداری پسر خوانده پیغمبر زید بن حارثه بسوی شام فرستاده شد و حضرت رسول فرمان داد که در صورت کشته شدن زید سرداری لشکر با جعفر بن ابی طالب و پس از او هم با عبد الله بن رواحه باشد. این اردو بمحدود شام رسیده و در مؤتّه در انتهای جنوبی بحر میّت بالشکر روم روبرو و جنگی سخت در میان آنها واقع شد. در این جنگ سرداران لشکر همه کشته شدند و خالد بن ولید بزحمت زیاد بقیّه قشون را عقب نشانده و عودت داد.

در صلح حدیبیه قبایل بکر در حمایت مکیها و قبایل خزاعه در حمایت مسلمین قرار داده شده بود. در شعبان سنّه هشتم هجرت جمعی از قبیلّه بکر ببعضی از خزاعیه متعرض شده و با آنها جنگ و بعضی از قریش باطناً به بکریها مدد کردند. خزاعیه شکایت بمدینه بردند و حضرت رسول این فقره را نقض عهد شمرده مصمم حمله بمکه شد و اگر چه قریش مکه ملتفت خطر شده و ابوسفیان را بشتاب برای عذر خواهی و تجدید عهد مصالحه بمدینه فرستادند اما این کار سودی نبخشید و پس از عودت ابوسفیان حضرت رسول با لشکری بزرگ از مسلمین بدون افشای مقصد بحوالی مکه رسید و چون بزرگان مکه ملتفت شدند که کار از کار گذشته و خود را از هر نوع مقابله عاجز دیدند یکایک بیرون رفته و تسلیم شدند و ایمان آوردند و بدین طریق شهر مکه نیز تسلیم شد و حضرت رسول بدون هیچ نوع سختگیری و انتقام جوئی وارد شده با مردم آنجا برفق رفتار فرمودند ولی بنهای کعبه را سرنگون ساخته و بت پرستی را برانداخت پس از اقامت دو هفته در مکه خبر رسید که قبایل بزرگ عرب هوازن و ثقیف گرد آمده و قصد حمله به پیغمبر دارند بیست هزار نفر از جنگجویان قبایل مزبور

در نزدیکی طائف اجماع کرده بودند . حضرت رسول در شوال از مکه حرکت فرموده و بمقابلۀ با آنها روان شد . در حُنین که دره‌ای بود میان طائف و مکه دريك منزلی مکه از جهت مشرق جنگ واقع شد و نزدیک بود مخالفین غلبه کنند ولی حضرت رسول و علی بن ابیطالب با فشاری نموده و عاقبت جنگ را بفتح مسلمین خاتمه دادند و غنائم بیشمارى بدست مسلمین افتاد و حضرت رسول قسمت بزرگ آنرا بتازه مسلمانان قریش برای تألیف قلوب آنها داده و از آنجا رو بطائف آورد . اهل طائف که غالباً از ثقیف بودند در شهر خود که برخلاف بلاد دیگر حجاز قلعه و برج و بارو داشت متحصّن شدند و قشون اسلام نزدیک بیگماه آنها را محاصره کرد . در این محاصره بار اول بود که آلات آشبار و سنگ انداز که رومیها استعمال میکردند از طرفین بکار رفت . چون محاصره طول کشید و شهر مستحکم بود حضرت رسول با لشکر اسلام برگشت و فتح آنجا را موکول ببعد کرد و در رمضان سال آینده (سال نهم هجرت) خود مردم طائف بمدینه آمده و اسلام قبول کردند و هم در این سال پیغمبر اکرم کس بعمّان فرستاد و از ایرانیان شهر نشین و زردشتی جزیه و از اعراب آزد اطراف شهرها صدقات جمع کرد . در یمن هم اسلام انتشار یافت و چه اقیال (امرای بومی) یمن و چه ایرانیان آنجا منقاد شدند . جزیه گرفتن از زردشتیان (مجوس) بحرین و عمان و یمن باعث قدری گفتگو در میان مسلمین شد و بعضی اینکار را با اصول اسلام که تسا آتوقت بآنها تعلیم میشد مخالف دانسته و گفتند چگونه پیغمبر از مجوس جزیه میگیرد در صورتیکه اهل کتاب فقط یهود و نصاری هستند باین جهت این آیه نازل شد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱) یعنی ای آنانکه ایمان آورده‌اید شما بخود پیردازید و قتیکه شما هدایت یافتید اگر کسی گمراه شود بشما زیانی نمیرسد بازگشت همه شما بسوی خدا است و او شما را از آنچه میکردید آگاه خواهد کرد . این فقره سابقه ای شد برای اینکه زردشتیها را از اهل کتاب شمرند و یا معامله اهل کتاب را بآنها کردند و قتیکه عمر بن الخطاب در طریق معامله با زردشتیان ایران قدری تردید داشت عبد الرحمن بن عوف از جای برجسته و گفت من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود با مجوس نیز همان معامله کنید که با اهل کتاب میکنید باوجود این شکی نیست که در نظر مسلمین اوایل اسلام از سه ملت (۱) قرآن سوره ۵ (مائده) آیه ۱۰۴ .

نصاری و یهود و مجوس مسیحیان کمتر مورد خصومت بودند تا دیگران و مخصوصاً در جنگهای ایران و روم سوره روم شاهد آنست که تمایل بروم بیشتر بوده است. نسبت به پیروان کیش صابئه که در قرآن ذکر آنها مکرر آمده است (صابئین) و مقصود از آن پیروان مذهب قدیم بابلی و ستاره پرستی بود که ظاهراً در آنزمان در عراق بسیار بودند و شاید در بلاد عربستان نیز جسته جسته متوطن بودند و هم اکنون در عراق باسم مُقْتَسِلَه و ماندایی ها هستند نیز چون مایه خطری نبودند ابراز خصومت مخصوصی دیده نمیشود.

در سال نهم هجرت کار اسلام در تمام جزیره العرب بالا گرفت. فتح مکه و استقامت مسلمان و مغلوب نشدن قطعی آنها نفوذ و قدرت و ابهت دولت جدید عربی و دین تازه را در همه طرف مورد توجه نموده و آوازه فتوحات و اصلاحات حضرت رسول در هر سوی پیچید و مردمان نامی عرب از همه جا برای قبول اسلام میآمدند و قبایل اطراف هیئت هائی برای دخول در تبعیت میفرستادند و در نتیجه نواحی عربستان تا حدود دریای عمان و خلیج فارس در زیر اقتدار حکومت مدینه درآمد.

چیزیکه حالا لازم بود شکستن نفوذ روم و استرداد هیمنت و عظمت اسلام در انظار اهالی شمال غربی عربستان بود که شکست مؤنه آن را ضعیف ساخته بود پس برای انتقام وقعه مؤنه از رومی ها حضرت رسول در تابستان آن سال (ماه ربیع الاول و ربیع الثانی) لشکری مرگب از سی هزار مرد و ده هزار اسب آراسته و مخصوصاً وقتی که از تجار سوریه که بی بازار مدینه مال التجاره خود را از روغن و آرد میآوردند شنیده شد که قبایل عرب در حدود شمالی عربستان در مملکت غسانیان که تابع روم بودند در جنبش هستند و خود قیصر هرقل در حص اردوی بزرگی ترتیب میدهد و قصد عربستان را دارد اردوی اسلام بسوی حدود شام بحرکت آمد حضرت تا تبوک در حدود شام و قریب ۳۷ فرسخ دور از مدینه رسیده و اهالی بلاد جنوبی بلقاء (یعنی مغرب فلسطین و نهر اردن) و همچنین ایله بندر ساحل دریای سرخ (حالا عقبه) و یهودیهای اراضی جنوب عقبه را بزیر تبعیت در آورد و نیز قشونی برای تسخیر دومه الجندل (که ظاهراً بواسطه شکست مؤنه از اطاعت خارج شده بود) فرستاده و امیر مسیحی آنجا را که از کننده بود گرفتار ساختند و هم درین سال حضرت علی با قشونی بحکم ینغمیر بنجد رفته قبیله طی را مغلوب و مقهور ساخت.

در سال دهم هجرت باز دائره نفوذ و تسلط اسلام وسعت گرفت و از هر سوی عربستان

از یمن و غسان و عثمان و غیره دسته‌ها بمدینه آمدند و گاهی مأمورین از طرف پیغمبر بآن ولایات رفته اسلام را تبلیغ نمودند و مردم مسلمان شدند. در آخر این سال در موقع حج حضرت رسول حج نموده، بمکه رفت و این حج را حجة الوداع نامند و درین حج بسیاری از قواعد اسلام را بیان فرمودند.

دوره خلافت در مدینه

حضرت رسول در سال یازدهم هجرت وفات یافت و ابوبکر پدر زن او جانشین وی گردید. در این وقت بسیاری از قبایل عرب و سکنه نواحی عربستان از یمن و یمامه و حضر موت و غیره از اسلام برگشته مرتد شدند لکن خلیفه بکمک مهاجرین و انصار (یعنی اولین مسلمین مکه و مدینه) و با فشاری آنها همه مرتدین را دوباره مغلوب ساخته و باطاعت آورد این جنگها قریب نه ماه طول کشید و در آغاز سال دوازدهم هجرت که مقارن اول بهار بود تسلط و قدرت خلیفه در شبه جزیره عربستان سر تا سر برقرار شده و موقع پرداختن فتوحات خارجی رسیده بود.

از روزیکه حضرت رسول پس از استقرار حکومت اسلام در مدینه و فتوحات خارجی فتح نواحی مجاور دامنه فتوحات خود را وسعت داد و معلوم شد که مطمئن نظر آن حضرت در نشر اسلام و تسخیر ممالک منحصر و محدود بمجاز نیست بلکه اقلاً بسط تسلط اسلام بر تمام عربستان و برانداختن بت پرستی و مذاهب دیگر در آن قطعه نیز منظور ایشان است واضح بود که دیر یا زود سر و کار دولت جدید التأسيس اسلامی با دول معظمه که حدود شمال غربی عربستان را در تحت تبعیت خود درآورده یا جنوب غربی و سواحل شرقی آن را متصرف گردیده اند یعنی روم و ایران خواهد بود و با این دول منازعه در خواهد گرفت و قعنه مؤته و تصرف تبوک بزودی این اندیشه را محسوس تر گردانید و دنباله این تصادم ملحوظ در عهد جانشینان آن حضرت امتداد یافته و بنسبت پیشرفت فتوحات اسلامی و انبساط قلمرو اقتدار خلفا تزايد گرفت.

اولین سیاست دولت جدید اسلامی متحد ساختن تمام عربها و همه خطه عربستان در زیر يك لوا و يك حکومت و يك دین بود و اینکار را اصل الاصول سیاست خود تشخیص داده بودند و حتی درین زمینه بقدری مجاهدت داشتند که نصاری عرب یمن را عمر بن الخطاب با وجود صلح و قبول جزیه که کرده بودند از عربستان اخراج کرد و گفت وصیت پیغمبر در مرض اخیرش این بود که در جزیره العرب دو دین نباید بماند.

چنانکه گفتیم تسخیر تمام نواحی عرب نشین و تسلط بر تمام اعراب مسلمین را باشکالات

و تصادم با دول خارجی میکشاید زیرا که نه تنها کُنده و عَمّان و بحرین و غیره از نواحی داخلهٔ عربستان در تحت نفوذ یا حمایت یا تسلط و تصرف فعلی دولّین روم و ایران بود بلکه قسمت جنوبی سوریه و فلسطین که جزو مملکت روم بود و قسمت جنوبی عراق یعنی حوضهٔ فرات سفلی که جزو خاک ایران بود هر دو عرب نشین و در واقع جزو حقیقی عربستان بودند و لهذا مصادمه با این عربها جنگ با ایران و روم را ناگزیر میکرد راست است که این نواحی از لحاظ جغرافیائی از جزیرهٔ العرب خارج بود ولی از حیث نژاد سکنه و اتصال خاک و ملت و زبان با آن قطعه پیوسته بود و بهمین جهت کشمکش با عرب خارج از حدود عربستان منتهی بدر افتادن با روم و ایران شد. عربهای عراق اغلب مسیحی و اندکی بت پرست بودند. از قرائن چنان استنباط میشود که در آن عهد عربهای حجاز از دودولت بزرگ مجاور شبه جزیرهٔ خود ایران را خطرناکتر از روم میشمردند چه اولاً آوازهٔ تسلط ایران در یمن و فتوحات پرویز و استیلائی او بشام و مصر و رسیدنش به پای تخت روم و برانداختن دول عربی غسان و حیره و کُنده در تمام عربستان حتّی در میان قبایل بدوی پیچیده بود. ثانیاً از قدیم بزرگترین ممالک مستقلّهٔ عربی از حیث وسعت و قدرت تابع ایران یا تحت نفوذ او بودند مانند حیره و بعدها کُنده نیز و از آن طرف در جنگهای ایران با روم غسانها که تابع روم بودند از میان رفتند. البتّه این هم در خاطر ها بوده که روم و مقدونیّه در حملات خود یمن در سنهٔ ۲۵ قبل از مسیح و مملکت انباط در سنهٔ ۳۱۲ مسیحی کامیاب نشده و شکست خوردند لکن ایران دور دست ترین نقاط عربستان را مانند یمن و حَضْرَمَوْت و عَمّان تصرف کرده بود و نیز بطور کلی بواسطهٔ تجارت عمدهٔ عربها قبل از اسلام با شامات از یکطرف و تمایل مهرآمیز مسلمین بنصاری بیش از مجوس و یهود از طرف دیگر آنها بجهت که مهاجرین اسلام را پناه داد و پذیرائی خوب کرد و روم که از عربها برای استفاده برخاسته ایران جلب قلوب میکرد بیش از ایران تمایل بودند.

از آیات قرآن میل قلبی و همدردی مسلمین بنصارای تَجران در یمن که ذو نواس یهودی مذهب آنها را کشت (اصحاب الاخذود) و طمن بریهود و اخبار از غلبهٔ روم بایران بطور تمایل و تصریح بنزدیکی نصاری بمسلمین و دوری یهود واضح دیده میشود مخصوصاً چون ایران از یهود برخلاف نصاری حمایت میکرد و مسلمین با یهود در مدینه و خیبر و غیره در خصومت و جدال شدید بودند و حجاز از جنوب در زیر تهدید قشون ایرانی در یمن و از مشرق و شمال شرق مورد حمله و استیلائی عربهای تابع ایران میتوانست بشود لهذا مسلمین آشوب و

بی سامانی داخلی ایران را پس از پرویز مغنم شمرده و در حمله بایران عجله کردند .

در اوّل سال دوازدهم هجرت (مقارن اوّل بهار) قشون اسلام بسرکردگی
 خالد بن ولید سردار بزرگ عرب از یمامه بشمال در طول ساحلی خلیج
 فارس حرکت کرده و به مثنی سردار دیگری که قطیف را گرفته بود
 ملحق شده رو به منتهی الیه شمالی خلیج فارس و سواحل غربی شط العرب و فرات پیش رفتن
 آغاز کردند . اوّلین زد و خورد با ایران در سرحد ایران در نقطه موسوم به حفیر واقع شد
 که تقریباً در چهارده فرسخی مغرب رأس خلیج فارس در سمت جنوب غربی موقع بصره واقع بود
 در این جنگ سردار ایرانیان هرمز نام حاکم آن ناحیه بود و بواسطه اینکه قسمی از
 افراد قشون ایران با زنجیر بهم دیگر بسته شده بود این جنگ بجنک زنجیر معروف شد .
 خالد بن ولید در جنگ تن بتن (مردامرد) با هرمز فاتح گردیده و هرمز را بکشت و در نتیجه
 قشون ایران متفرّق و مغلوب شدند لهذا خالد تا شط العرب و موقع بصره تصرف کرده و
 پیش رفت و مثنی هم با یکدسته قشون جلو رفته و از فرات گذشت و دو قلعه را که یکی در
 دست زنی و دیگری فراتر از آن در دست شوهرش بود پس از محاصره اوّلی و حمله بدوّمی
 فتح کرد ولی وقتیکه باز پیش رفت و یکی از نهرهای بزرگی رسید که در آترمان در میان
 فرات و دجله جاری بود مصادف با قشون ایران شد که از پایتخت بسررداری قارن نام و بکمک
 هرمز والی حفیر فرستاده شده بود و در رسیدن باین نقطه که به مذار موسوم بود خبر شکست
 هرمز را شنیده و مصمم بانقام شده بودند مثنی بخالد اطلاع داده و استمداد کرد و خالد
 بشتاب خود را رسانید و جنگ سختی در گرفت که منتهی بشکست قشون ایران و کشته
 شدن باغرق جمعی از آنان شد . مسلمین بقیه آنها را دنبال کردند ولی ایرانیان سوار کشتی ها
 شده از آب رد شدند . این جنگ معروف بجنک ننی (باسم نهر مذکور) و جنگ مذار شد .
 در رسیدن خبر شکست به مداین (۱) دولت ایران قشون دیگری از عربهای مطیع
 تشکیل داده و بجنک با اردوی اسلام فرستاد . این قشون در ولّجه که نزدیک ملتقای
 فرات و دجله است تمرکز یافتند و خالد پس از گذاشتن عده کافی برای حفظ حفیر و سایر
 (۱) پایتخت مملکت ایران را که در واقع مرگب از دوشهر بود یکی سلوکیه در ساحل غربی و دیگری طیسفون
 در ساحل شرقی دجله عربها مداین می نامیدند که بمعنی شهرها است .

اراضی فتح شده خود بولجه راند و جنگ ولجه نیز اگرچه سخت بود بفتح مسلمین خاتمه یافت .
 وقتاریکه خالد بن ولید با عربهای مسیحی در قشون ایران کرد عربهای عراق را بغیظ
 آورده و طوایف عرب از مشرق و مغرب فرات بجنبش آمدند و از هر سوی کرد آمده در
 آلّیس که در نزدیکی فرات و تقریباً در وسط مسافت میان حیره و موقع قدیم بصره واقع
 بوده اجتماع کردند و قشونی هم از مداین بآن نقطه فرستاده شد خالد از شنیدن خبر این
 قشونکشی بزرگ بعجله عقب نشست و از فرات گذشته خط رجعت خود را محکم نمود .
 پس از آن باز جلوتر آمده در الّیس جنگ بسیار شدیدی در گرفت که هر دو طرف تا آخرین
 درجه پافشاری کردند ولی عاقبت باز مسلمین چیره شدند و چون خالد بواسطه پایداری
 فوق العاده ایرانیان قسم خورده بود در صورت فتح نهری از خون آنان جاری سازد تمام
 اسرا را جمع کرده و قریب سه روز بکشتار آنان مشغول بود تا قسم خود را انجام داده باشد
 و آن نهر که خون ایرانیان آنرا رنگین کرد بعدها نیز به نهر خون معروف شد .

بعد از این فتوحات خالد بهتر آن دانست که قبل از هجوم بمملکت ایران یعنی خطّه
 مرکزی میان فرات و دجله ساحل غربی فرات را تا نقاط شمالی آن در حدود شامات تسخیر
 نموده و در تحت اقتدار مسلمین بیاورد . این فقره هم به مقصود اصلی مسلمین که نخست
 منقاد ساختن نواحی عرب نشین باشد نزدیکتر و هم مخصوصاً برای تأمین خط رجعت خود
 و قطع نشدن خطّ اتصالش بامدینه ضروری بود .

برای این مقصود رو بمملکت حیره کرد در کنار یکی از جویهای غربی فرات قصبه
 آمفیشیا را که قالی و نظیر شهر حیره و دارای ثروت زیادی بود خراب و غارت کرده
 و غنائم حاصله را میان مجاهدین اسلام تقسیم نمود بعد از آن قشون خود را در کشتیهاییکه
 در آن شهر بدستش افتاد سوار کرده رو ببالای فرات بسوی حیره حرکت داد . والی ایرانی
 حیره از فرات گذشته خود را عقب کشید ولی خود اهل حیره مقاومت کردند و کار بمحاصره
 رسید عاقبت کشتیهای نصرانی که در دیرهای خارج از شهر بودند بمیانجیگری برخاسته و
 اسباب تسلیم و صلح را فراهم آوردند . بموجب عهدنامه ای که بسته شد اهل حیره در دین
 مسیحی باقی مانده و جزیه قبول کردند .

جنگهای حفر و ولجه و مذار و آلّیس و فتح آمفیشیا همه در ماه صفر سنه ۱۲ هجری
 (تقریباً ماه دوم بهار) و فتح حیره در ربیع الاول همان سال واقع شد .
 خالد پس از فتح حیره آنجا را مرکز اردوی خود قرار داده و در انتظار اردوی دیگر

مسلمین که بسرمداری عیاض بقصد التحاق بخالد و حمله بایران از مدینه حرکت کرده بود و از راه دومة الجندل مرکز حکومت کننده در شمال نجد رو بعراق میرفت بنشست ولی این مدت انتظار را که بواسطه گرفتاری عیاض بچنگ در دو ماه طول کشید خالد بتسخیر نقاط شمالی و غربی حیره در مغرب فرات پرداخت و بتدریج قصبات و نواحی این خطه را تاحدود شام یعنی تمام قسمت آباد میان فرات و صحرای شام را بتصرف آورد از آنجمله شهر مهم آنبار را که در بیست فرسخی شمال بابل بر روی فرات واقع بود با مصالحه و عین تمر را که در مغرب آن نقطه دور از فرات بود با جنگ متصرف شد و در این نقطه آخری بواسطه شدت غیظی که از مقاومت عربهای مسیحی در همه جا باو دست داده بود تمام مردان و پسران را قتل عام کرد پس از آن در ماه رجب (اول یائیز) سفری موقتی به دومه بکمل عیاض و دفع انبوه عربهای مسیحی بکروغسان و کننده که از هر طرف هجوم آورده بودند کرد و بواسطه حمله عیاض از مغرب و خالد از طرف مشرق کار آنها ساخته شد. خالد باز در ماه شعبان بعراق بازگشته و دنباله نقشه خود را در فتح ساحل غربی فرات گرفت و پس از جنگهای متوالی در طول فرات و تدمیر قبایل تغلب که اسباب زحمت او بودند دامنه فتوحات را تا شهر فراض در حدود شام در ساحل فرات و در مشرق تدمر رسانید.

این شهر در تصرف رومیها بود و قشون خالد و قشون روم که لشکر ایران و قبایل عرب نیز با آنها متحد شده بودند ماه رمضان را روبروی هم در دو طرف رود فرات نشستند عاقبت قشون روم از رودخانه گذشته و جنگ بزرگ و طولانی واقع شد و رومیها در اواسط ذی القعدة شکست خوردند و خالد بحیره برگشته و بعد بحج رفت و باز بزودی بعراق برگشت.

در اوایل سال ۱۳ هجرت بواسطه جنگ سختی که میان مسلمین و دولت روم در حدود شام در حوالی بحر طبریّه و دمشق برپا بود ابوبکر خالد بن ولید را با نصف قشون او مأمور امداد اردوی شام کرد و مثنی با نصف دیگر در عراق ماند. از آنطرف در کار داخلی ایران آثار انتظامی ظاهر شد^(۱) و بنا بر این دولت ایران اردوئی بدفع عربها سوق داد مثنی

(۱) - این انتظام ممکن است ناشی از احساس ایرانیان بخطر خارجی باشد که در نتیجه پریشانی اداره دولت و انقلاب داخلی و بی سر و سامانی کار سلطنت بر اساس استقلال مملکت خود پیمناک شده و اختلالات را دفع و بر اطاعت یزدگرد سوم پسر شهریار متحد شدند. ابن یادشاه اگرچه بر حسب آراء محققین علماء در ثلث اخیر سال ۱۱ هجرت جلوس کرده بود تا چندی بعد از جلوس با مدعیان تاج و سلطنت در خراسان و مداین و غیره د کشمکش بوده و ممکن است پس از دو سال یعنی در اواخر سال ۱۳ هجرت عرصه بر او کاملاً صاف شده باشد و شاید همین جهت مورخین اسلام جلوس او را در این تاریخ اخیر دانسته و تمام وقایع مذکوره در فوق و بعد از آنرا نیز تا جنگ بویب در عهد اردشیر و شهر براز و بوران و اورمیدخت ذکر کرده اند.

که با عده کمی از قشون مسلمین خط سرحدی را در طول حدود دشمن مدافعه مینمود ساخلوهای نقاط متصرفی خود را احضار کرده و مهیای جنگ شد و با لشکر کوچک خود از حیره حرکت نموده و از فرات گذشته در جلو بابل اردو زد که ۱۵ فرسخ بیش با پابخت ایران فاصله نداشت. در جنگی که در این دو نقطه با اردوی ده هزار نفری ایران بسرکردگی هرمز نام که دارای يك فیل جنگی هم بود در تابستان سال ۱۳ هجرت واقع شد قشون عرب فاتح شده و فراریان قشون ایران را تا دروازه مداین دنبال کردند.

بعد از این جنگ مثنی که خط سرحدی بسیار درازی از مصب شط العرب و حفر تا حدود شام در جلو و قشون کمی در زیر حکم داشت دید که با فداکاری زیاد فتح ممکن است ولی نگاهداری اراضی مفتوحه و تعقیب فتوحات با عده کم بسیار مشکل است لهذا از مدینه کمک خواست ولی جواب بتأخیر افتاد و عاقبت مجبور شد خود برای استمداد بمدینه برود اما در همان اوقات ابوبکر بیمار شده و اندکی بعد وفات یافت.

آخرین وصیت خلیفه اول که پس از دو سال و سه ماه خلافت پرمشغله در جمادی الاخر سنه ۱۳ هجرت درگذشت بجانشین خود عمر بن الخطاب این بود که هرچه زودتر قشون امدادی بخط جنگ ایران برساند عمر بلافاصله بعد از بیعت مسلمین با او برای خلافت مردمرا بجنک با ایران دعوت نمود ولی ترس از ایران چنان بر عربها مستولی شده بود که صدای ابراب از کسی بلند نشد^(۱) خلیفه بوعد و وعید و تشویق و ملامت عاقبت عده ای از مسلمین را جمع آوری کرده و در تحت فرمان ابو عبید براه انداخت و از طرف دیگر عربهایی را که بواسطه ارتداد بعد از وفات پیغمبر و سلب اعتماد از آنها حق شرکت در جهاد نداشتند بار دیگر اجازه جهاد داد.

مثنی نیز پس از یکماه غیبت از عراق باز بحیره برگشت و بانتظار ابو عبید وقشون او نشست. در این وقت چنانکه گفتیم اوضاع داخلی ایران اندکی انتظام گرفته و دولت بخیاલ دفع عرب از خطه عراق افتاده بود. رستم سردار نامی را از خراسان خوانده مأمور جنگ دشمن کردند و بزرگان ایران از هرثوئی بمدد برخاستند و دهقانان (یعنی اشراف ملاکین) در طول سواحل فرات بدفع مسلمین قیام نموده تمام خطه عراق طوق اطاعت عرب را شکسته و برضد آنان اقدام کردند دوارو از دو سمت بحرکت آمد یکی بسررداری جابان رو بحیره و دیگری بسررداری نرسی برای تصرف کسکر روان شدند مثنی قشون خود را از تمام نقاط

جمع آوری کرد و حیره را تخلیه نموده رو بطرف مدینه عقب نشسته منتظر ابوعبید شد . پس از یکماه انتظار ابوعبید با لشکر خود رسید و ابتدا با قشون جابان جنگ کرده اورا شکست داد آنگاه از فرات گذشته در جوار کسکر با اردوی نرسی نیز مصاف داده و اورا هم مغلوب ساخت از شنیدن این اخبار رسم بغیظ آمده و سپاهی انبوه با فیلان جنگی ترتیب داده با سردار نامداری بهمن نام فرستاد . قشون اسلام در مقابل این لشکر بزرگ ایرانی باز عقب نشینی اختیار کرده و از فرات گذشته در ساحل غربی آن رودخانه نزدیک بابل صف آرائی کردند . اردوی ایران روبروی اینها در ساحل شرقی فرود آمد و در میان دو قشون پل از زورقها در روی رودخانه دائر بود . بهمن بابوعبید تکلیف کرد پل را بگذرد و او نیز قبول نموده از پل عبور کرد و در جنگی که در گرفت نه تنها قسمت عمده قشون عرب و سرداران آنها کشته و غرق و پیریشان شد بلکه خود ابوعبید نیز زیر پای فیل جنگی مالیده شد و مثنی هم مجروح گشت و بقیه السیف قشون با هزاران زحمت در سایه شجاعت و حزم مثنی از پل گذشته و تا الیس عقب نشستند . این جنگ که بمجنگ پل معروف است فتح مهمی برای ایران بود و اگر بهمن سردار ایرانی فوراً از پل گذشته و عرب را دنبال نمیکرد ممکن بود عراق را از مسلمین تصفیه نموده و شاید تا مدتی چشم مسلمین را چنان میترسانید که دیگر باسانی جرئت تجدید حمله نمیکردند لیکن بروز انقلابی در پایتخت اورا برآن داشت که عودت کند و فقط قشون او بتصرف نقاطی که مسلمین تخلیه کرده بودند و از آنجمله حیره مشغول شد .

وصول خبر شکست و ورود فراریها بمدینه عمر را مضطرب نکرد بلکه دعوت عمومی جدیدی برای جهاد در تمام عربستان منتشر ساخت و از هر طرف بجمع آوری قشون مشغول شد . از طرف دیگر مثنی که با اردوی خود در خفّان (واقع در مغرب الیس و در سرحدّ بادیه) بود بجمع آوری قوای امدادی از هر طرف پرداخت و مخصوصاً از اعراب مسیحی بادیه کک زیادی بوی رسید بطوریکه پیش از رسیدن مدد از مدینه خود قوّت کافی برای جلو رقتن پیدا کرد و در این اثناء باو خبر رسید که پس از^{*} انتظام اوضاع در مداین قشون بزرگی از ایران برای دفع مسلمین حرکت کرده و در سه دسته با فیلان جنگی پیش میآیند . وی با قشون خود جلو رفته و در بویب که در پهلوی موقعی بود که حالا کوفه در آنجاست نزدیک بیک پل از پلهای فرات اردو زد ولی ایندفعه در عبور از پل احتراز نمود قشون ایران از پل گذشت و جنگ سخت و هولناکی در گرفت که بقول مورخین اسلام تا آنروز سخت تر از آن جنگی در اسلام

پیش نیامده بود و مخصوصاً کشتار از طرفین فوق العاده بود. عاقبت آردوی ایران مغلوب و سردار ایشان مقتول گردید. جنگ بویب در رمضان سنه ۱۳ (ماه دوم پائیز) واقع شد. پس از این جنگ و فتح عظیمی که در نتیجه آن برای عرب حاصل شد قشون اسلام بسرمداری مثنی در عرض و طول عراق جلو رفته و تمام خطه جنوبی و عراق از مشرق تا ساحل دجله و از شمال تا بغداد (که آنوقت قریه کوچکی بود) و تکریت بتصرف آنها درآمد و تا دیوار مداین غارت و تخریب کردند و ایرانیها همه جا قشون ساخلورا عقب کشیدند. این اوضاع پایتخت ایران و بزرگان مملکت را کاملاً متوجه خطر اساسی نموده و رگ وطن پرستی آنها را تحریک نمود. این دفعه همه بجنبش آمده دور یزدگرد را گرفته و قشون عظیمی آراستند و بلافاصله تمام خطه بین النهرین را ثانیاً تصرف و همه قصبات و شهرها را تا حیره ساخلوی قوی گذاشتند. مردم این نواحی باطاعت دولت باز گشتند و اغلب بر ضد مسلمین شوریده آنها را مجبور بمقب نشینی کردند بنابر این مثنی در اواخر سال سیزدهم هجرت باز از فرات گذشته بساحل غربی رفت و باز از مدینه بعجله مدد خواست. خلیفه اوضاع را نیک سنجیده و باین نتیجه رسید که تا مداین گرفته نشود این جنگ و گریز و حمله و عقب نشینی ها فایده ندارد و تا دولت ایران و پایتخت آن برپا است متصل اردوهای تازه تشکیل و روانه خواهد شد. بنابر این مصمم شد لشکر بزرگی تهیه نموده بقلب ایران یعنی پایتخت سوق دهد و برای این مقصود حکم داد هرنفسی که قادر بمجهاد باشد بسوی عراق سوق شود و قشونی که در حدود شام بود نیز بآنها ملحق شوند و در نتیجه این اقدامات لشکری گران مرگب از سی هزار نفر بسپهسالاری سعد بن ابی وقاص در اوایل سال چهاردهم هجرت در حرکت آمد. قبل از آنکه سعد بعراق برسد مثنی از جراحق که داشت در ماه صفر همان سال وفات کرد و بقیه قشون باردوی سعد ملحق شد. سعد وقاص چندی بآرایش لشکر خود و دسته بندی آنها مشغول گردید و پس از پرداختن این کار امر حرکت بمجلو داده و از صحرای بزرگ قادسیه که در میان یکی از کانالهای فرات (در مشرق) و خندق شاپور در مغرب که بازجوی روانی بود (۱) واقع بود اردو زد. پشت خندق در سمت مغرب هم کویر وسیعی بود (۲)

(۱) - این خندق در عهد سامانیان در طول حدود غربی عراق از منتهی الیه غربی خلیج فارس تا شهر هیت که در اول خاک جزیره و روی فرات واقع بود ساخته شده بود و مقصود از این بود که میان اعراب صحرای عربستان و خاک ایران حائل شود (۲) - قادسیه در جنوب نجف و در پنج فرسخی جنوب غربی کوفه واقع بوده.

در پهلوی این نقطه پلی روی بحرای قدیم فرات وجود داشت . اردوی بزرگ ایران نیز که بنا بروایات مسلمین از هشتاد تا صد و بیست هزار نفر و بسیار فیلهای جنگی مرگب بود بسپهسالاری رسم بتائی حرکت کرده و در کنار بابل از فرات گذشته در مقابل لشکر عرب در آنسوی نهر فرود آمد . دوره انتظار و صف آرائی مدتی طول کشید و عاقبت در رمضان سال چهاردهم هجرت قشون ایران سدی بنهر بسته گذشتند و جنگ فیصل بخش دو ملت در گرفت پس از سه روز پی در پی جنگ خونین که در آن اثناء کمک مهمتی از قشون شام بمسلمین رسید فتح هنوز نصیب هیچ طرف نشده بود لیکن شب روز سوّم باز مسلمین نابره جنگ را مشتعل نموده و تا صبح فردا امتداد دادند . عاقبت قلب لشکر ایران شکست یافت و رستم کشته شد و مسلمین فاتح شدند ولی بقدری خسته و ناتوان شده و کشته داده بودند که طاقت دنبال کردن دشمن نداشتند غنیمت هنگفتی بدست عرب افتاد که در آن میان لوای عظمت ایران درفش کاویان نیز بود .

سعد جندی قشون خسته خود را راحت گذاشت و پس از آن بدفع دسته های قشون ایران که اینجا و آنجا تجمع کرده بودند پرداخت و در این بین مسلمین حیره را در آخر سال چهاردهم بار سوّم تصرف کردند و چون قشون پراکنده ایران در برج بابل گردآمده و باز از فرات گذشته در خرابه های بابل قدیم فرود آمده بودند سعد بدفع آنان حمله برد و آنها را تادجله عقب نشاند و خود در بابل مرکز اردوی خود را برافراشته و از آنجا مشغول تصفیة خطّة دورا یعنی بین النهرین شد .

پس از آنکه چند ماه باین کار یعنی تصفیة اطراف صرف شد در اواسط سال پانزدهم هجرت در تابستان با اجازه عمر سعد بن ابی وقاص بسوی مداین حمله ور شد . مداین که در دو طرف دجله از راست و چپ بنا شده بود یعنی سلوکیه در مغرب و طیسفون در مشرق قریب چهار فرسخ در جنوب بغداد واقع و پایتخت - اساسیان بود که امروز آثار آن در طاق کسری در محل طیسفون دیده میشود . قشون اسلام ابتدا سلوکیه را محاصره کرد و این محاصره چندین ماه امتداد یافت که در ظرف آن مدت عربها باز ضمناً بتسخیر اطراف از شمال تا جنوب و باطاعت آوردن دهاقین عراق مشغول بودند و طولی نکشید که از تکریت که قریب چهل فرسخ در شمال مداین روی دجله واقع است تا خلیج فارس و از دجله تا بادیه الشام تمام خاک عراق در تصرف مسلمین درآمد در اواخر سال پانزدهم ایرانیها سلوکیه را تخلیه نموده و تمام نفوس آن شهر با آنچه داشتند با کشتی ها به طیسفون گذشتند و عربها

بلامانع شهر را تصرف نمودند. چند هفته بعد که هنوز تدارك زورقها ممکن نشده بود معبری در دجله پیدا کردند که بشنا میتوان گذشت و فوراً حکم یورش صادر شده قشون اسلام شناکنان دجله را گذشته و طیسفون را در ماه صفر از سنه ۱۶ که مقارن اول بهار بود بتصرف آوردند. یزدگرد که قبلاً زن و بچه خود را با خزانه و اساس سلطنتی به حلوان ۲۵ فرسخ شرقی مداین فرستاده بود خود نیز از مداین گریخت. غنائم مداین که بدست عربها افتاد بهترین شاهد عظمت و ثروت هنگفت دولت ایران بود. بنابر روایات يك ميليارد و نیم درم در خزانه بوده و معادل آنرا نیز رستم برای جنگ قادسیه گرفته بود. از قسمی که بدست اعراب افتاد بهريك از افراد قشون که شصت هزار نفر بودند (۱۲۰۰۰ درم) قریب دو هزار و پانصد تومان پول حالیه باشد رسید غیر از خمس غنائم که بمدينه فرستاده میشود. از جواهر آلات و اسباب زرین و سیمین و ااث پر از گوهر و طلا که در آنجا بدست آمد نه تنها عقل عربهای آبادی ندیده بلکه عقول متوسطه شهر نشینان متمدن نیز حیران میشد. وصف این اشیاء نفیسه و فرش بهارستان و عنبر و مشک و کافور و عود و غیره بیهساب و بتفصیل در کتب اسلام ثبت است.

بعد از این واقعه ایرانیان در پشت سلسله تپه های شرقی دجله و عربها در شرق و غرب دجله مدتی آرام بودند ولی دریائیز ایرانیان باز بر سر کینه جوئی آمده و از هر سوی بدور پادشاه کرد آمدند و قشونی آراسته به جلولا که قلعه بسیار محکمی در روی شاخه رود دیاله در جای قزل رباط حالیه بود آمدند سعد لشکری مرگب از دوازده هزار نفر بمقابله با آنها فرستاد و اینان در بیرون قلعه فرود آمده و قلعه را محاصره کردند. بساخلوی قلعه از حلوان مدد میرسید و اغلب بیرون آمده با عربها دلیرانه جنگ میکردند. سعد قشون تازه ای بكمك قشون عرب فرستاد و پس از هشتاد روز محاصره در اواخر سال ۱۶ جنگ بسیار سختی میان طرفین رویداد و يك کرد بادی بعربها كمك کرده ایرانیان پیرشان گشتند و جلولا بتصرف تازیان آمد. در وصول فراریان بحلوان یزدگرد با بقیه قشون به ری گریخت و ققاع از سرداران عرب جلو رفته حلوان را نیز بگرفت.

غنائم جلولا و حلوان باز بشمار بود. علاوه بر غنائمی که به سی میلیون درم تخمین کرده اند اسبهای زیادی بدست قشون عرب افتاد که در تقسیم بهر نفری نه اسب رسید. خمس غنائم بوسیله فرستاده مخصوص بمدينه فرستاده شد و ضمناً تقاضای اجازه برای حمله بایران

و تسخیر ولایات دور دست آنرا نمودند . عمر اجازه نداد و چنان صلاح دانست که میان ایران و مملکت اسلامی از کوه ها سدی باشد و هیچ طرف را امکان حمله بدیگری نباشد . اردوی مسلمین در عراق که بواسطه این غدغن خلیفه دستشان از فتوحات جدید در داخله ایران بسته بود بتسخیر باقی نقاط بین النهرین قناعت نمود از طرف مشرق رو بقسمت علیای دجله تا تکریت که ۳۵ فرسخ بالاتر از مداین بود بالا رفته و آن قلعه را که از طرف ساخلوی یونانی و اعراب مسیحی مدافعه میشد گرفته یونانیها را مقتول و اعراب را مطیع و متحد خود ساختند و با مدد آنها بموصل حمله بردند و آن شهر بزودی تسلیم شد . از طرف مغرب باز همانطور در ساحل فرات رو بیالا رفته قلعه هیت را که بر روی فرات در ساحل راست آن بود محاصره نمودند و چون بواسطه استحکام قلعه تسخیر آن ممکن نبود نصف قشون را بالاتر فرستاده قرقیسیا را که در پیوند کاه نهر خابور بفرات بود بحمله گرفتند و بمحض رسیدن این خبر هیت نیز تسلیم شد بدینطریق اعراب تابع روم در ساحل شمال غربی فرات و قبایل عرب تابع ایران در جنوب غربی فرات تحت انقیاد در آمده و آن اراضی و قسمت جنوبی خطه میان دو رود خانه دجله و فرات که کلدیه باشد و سواحل شط العرب از طرفین تا خلیج فارس و سواحل شرقی دجله تا تنبّه های شرقی برای مسلمین مصفی و همه جا ساخلو گذاشته شد ابله در مصب شط العرب هم که بندر خوبی بود در تصرف ایران پس از جنگ سختی در سنه چهاردهم گرفته شد و فاتح این نقطه عتبه حاکم آنجا شده آنجا را مرکز فتوحات آینده خود در ساحل شط العرب و خوزستان نمود .

عمر پس از فتح عراق و شام چندی از فتوحات خارجی خود داری کرده و مشغول تصفیّه امور داخلی ممالك فتح شده و ترتیب اداره آنها شد یعنی میخواست ابتدا تسلط و تصرف دولت جدید اسلامی را در حوزه قلمرو خود از سواحل عدن و حضر موت تا حدود ایران و آسیای صغیر استقرار و استحکام کامل داده و چنانکه شرط عقل سیاسی است مملکت داری را بر کشور ستانی مقدم بدارد . بدین لحاظ فراریان سکنه عراق را اذن عودت و تصرف اراضی خود داده اداره اوقاف و خالصه جات دولتی (مشتمل بر املاک دولتی ایران و جنگلها و املاک شاهزادگان و اشراف و املاک جنگ کنندگان با مسلمین و اوقاف آتشکده ها) دایر نموده بمسلمین عرب غدغن اکید کرد املاک نخرند . بجای شهر مداین شهر کوفه را در نزدیک خیره و بجای شهر ابله بصره را در مصب شط العرب بنا کردند .

اوضاع سرحد شمال شرقی دولت عرب چندی باین حال ماند و جز بعضی تاخت و تازها در طرف خوزستان اتفاقات مهمه روی نداد و در این اوقات مسلمین عمده قوای خود را صرف تسخیر ولایات شمالی سوریه و فتح فلسطین و مصر و اسکات فتنه هائی که بی دربی در ممالک فتح شده مخصوصاً در شمال سوریه بظهور میرسید میکردند میان عراق و خاک ایران قلعه ها و سنگر هائی در حلوان و نقاط دیگر در طول سلسله تپه های سرحدی با ساخلوی کافی دائر بود و در جنوب عراق نیز بصره مرکز مهمی بود که والی آنجا سر خلیج فارس و سواحل شط العرب را در دست داشت و در اینطرف با ایرانیان که مراکز آنها در اهواز و رامهرمز بود مجاورت داشتند.

يك واقعه غیر مترقبه ثانیاً موجب اشتعال تابرۀ مصادمات در سرحد خوزستان شد. علاء حاکم بحرین (الحساء حالیه) بسائقۀ ناجوئی بدون اجازه خلیفه و بر خلاف میل او قشونی آراسته و با کشتی ها از خلیج فارس گذشته از راه خوزستان بسوی استخر فارس هجوم برد وی ابتدا بلا مانع پیش رفت ولی همینکه از ساحل دور افتاد خط رجعت او از طرف ایرانیان بریده شد اردوی او از هر طرف محاصره گردید و پس از جنگ سختی مغلوب شده عقب نشست ۱۰ راه او بطرف کشتی ها بسته بود. بمحض رسیدن خبر واقعه بعمر بسیار خشمگین شده بشتاب تمام حکمی به عتبه والی بصره فرستاد که بكمك علاء برود و او با ۱۲۰۰۰ نفر بمعجله خود را بموقع محاصره رسانیده قشون علاء را نجات داد و به بصره آورد.

این جنگ ایرانیان را جرئت داده شروع بتاخت و تاز در سرحدات نمودند. هُرمزان والی اهواز که در جنگ قادسیه هم حضور داشت بساخلوهای سرحدی عربها متعرض شده و حملاتی کرد و عاقبت عتبه والی بصره مصمم دفع او شد. وی برای این مقصود در سال هفدهم هجرت اردوئی جمع آوری کرده و از کوفه مدد خواست و اعراب بدوی را هم که در حوالی اهواز مقیم بودند بسوی خود جلب کرد و پس از آن تدارك بهر زمان حمله برده او را از اهواز بیرون کرده و بآنسوی رود کارون راند و در مصالحه ای که عقد شد اهواز جزو قلمرو عربها گردید.

لیکن در سال بعد بواسطۀ نزاع سرحدی هُرمزان باز علم جنگ برافراشت و این مرتبه هم مغلوب شد و عربها باز یدشرفت کرده مصمم حمله بداخله ایران شدند ولی باز خلیفه اجازه نداد و ناچار با هُرمزان باز صلح کرده او را مانع از استقرار در حدود اهواز نشدند.

طولی نکشید که در سنه نوزدهم هجرت فرستادگان یزدگرد از مرو در ولایات سرحدی مردمرا بجهت تشویق نمودند و آثار حرکت مهمی مشهود گردید بدینجهت خاطر خلیفه مشوش شده و حکم به تجهیز اردوی بزرگی از کوفه و بصره صادر کرد و سرداری اردو را به نعمان داد. این اردو از سرحد گذشته و هرمزان را که لشکر بزرگی دور خود جمع کرده بود در رامهرمز شکست داده و آن نقطه را تصرف کرد. هرمزان بشوشر عقب نشست و این قلعه را ایرانیان بشدت تمام مدافعه کردند بطوری که ماهها قشون مسلمین از فتح آن عاجز شدند عاقبت با تلفات زیاد آنجا را نیز بیورش گرفته و هرمزان را اسیر کرده و بمدینه فرستادند (۱) بعد از آن شوش را که شهر بزرگی بود محاصره نموده و در این نقطه خیانت جمعی از اشراف ایران که با اتباع خود بمسلمین ملحق شدند قشون عرب را قوت مهمی داد ولی با وجود این فتح شوش بآسانی میسر نشد و پس از محاصره طولانی بدست دشمن گذشت پس از آن شهر جندی شاپور را با توابع آن تصرف کرده و آهنگ حمله باصفهان نمودند در این حال خلیفه غدغن چندین ساله خود را نسخ نموده و بمسلمین اجازه حمله بقلب ایران یعنی خراسان و فارس داد.

هیئت از قشون عرب که هرمزان را بمدینه بردند بخلیفه که سبب شورش دائمی و پی در پی ولایات فتح شده ایران را از آنها میپرسید اوضاع ایران را درست شرح داده باو مدلل داشتند که تا پادشاه ایران زنده و در يك نقطه ایران مستقر است نه تنها ایران از حمله و کینه خواهی دست برنخواهد داشت بلکه اهالی ولایات مفتوحه نیز آرام نخواهند نشست و متصل بتحریر پادشاه خود برضد مسلمین عصیان و طغیان خواهند نمود پس دبر یا زود باید بچاره یگانه کار که فیصل قطعی نزاع باشد اقدام کرد و پادشاه را برانداخت و رنه اوضاع آن سامان مصفی نشده و انقلابات تسکین نخواهد یافت هرمزان نیز این عقیده را تأیید کرد و عاقبت چنانکه ذکر شد عمر مجبوراً از عقیده سابق خود که آنهمه در آن نبات میورزید دست برداشته و غدغن تجاوز بایران را نسخ نموده اجازه حمله داد.

جنگ قاطع برای هر دو طرف ضروری شده بود عربها بواسطه انقلابات دائمی در متصرفات خود و تاخت و تازهای سرحدی بطوریکه ذکر شد خود را از خاتمه دادن بکار ایران ناگزیر دیدند و دولت ایران نیز که ابتداء تصوّر میکرد عربها بعراق عرب قناعت کرده و خاك اصلی ایران را آسوده و مصون میگذارند بواسطه جلو رفتن عربها در خوزستان و مخصوصاً فتح شوش که پایتخت قدیم بود و قصد حمله آنها باصفهان مضطرب شده یکبار دیگر بجلوگیری

(۱) - این شخص مسلمان شد و در مدینه مشاور عمده مسلمین برضد ایران بود.

قطعی از دشمن مصمم گردید. از همه ولایات ایران بحکم شاه یزدگرد قشون و سرداران گرد آمده و در زیر لوای پادشاهی در دامنه نهاوند بهم پیوستند.

از هر سوی خبر اجتماع و قشون کشی ایرانیان پی در پی بمدینه رسید و معلوم شد لشکر عظیمی مرگب از صد و پنجاه هزار نفر سپهسالاری فیروزان آراسته شده و در همدان اردو زده از آنجا بسوی حلوان در حرکت هستند و اگر جلوگیری نشود بحوالی کوفه خواهند رسید. مسلمین از این اخبار مشوش شدند و واضح است که يك شکست عرب در سرحد موجب شورش عراق و شاید از دست رفتن کوفه و بصره میشد عمر باز خواست خود حرکت کند و در میان بصره و کوفه قرار گرفته جنگ را اداره نماید ولی اصحاب مانع شدند لهذا نُعْمَانُ بْنُ مُقَرِّن سابق الذكر از خوزستان احضار شده مأمور سپهسالاری قشون عرب گردید. پس از گذاشتن ساخلوهای قوی در پشت سر خود قشون اسلام در دو شعبه از بصره و کوفه پیش رفتند و از طرف دیگر بقشون عرب در شوش حکم دادند بسوی استخر حمله ور شده از التحاق قشون ایرانی آن سامان باردوی بزرگ ایران جلوگیری نماید.

در حلوان اردوی مسلمین آراسته شد و چون شنیدند ایرانیان در نهاوند یعنی صحرائدامنه الوند اردو زده و سنگرها ترتیب داده اند عربها پیش رفته و در همان نقطه روبروی ایرانیان فرود آمدند اردوی عرب بیش از سی هزار نفر نبود پس از دو روز مصادمات ایرانیان به پشت سنگرهای خود کشیده و از آنجا بعربها حمله و دستبرد میکردند، عاقبت عربها بستوه آمده و با حيله تظاهر بفراز ایرانیان را تشویق بتعاقب و آنانرا از استحکامات خود دور کردند و از پشت سر راهرا بر آنها بستند آنکاه جنگ بسیار هولناکی در گرفت که منتهی بغلبه عرب و شکست قطعی ایران و یأس ایران از استرداد ممالك شاهنشاهی گردیده و بهجوم ایرانیان خاتمه داد بهمین جهت مسلمین این فتح را فتح الفتوح نامیدند ولی باوجود این جنگهای تدافعی تمام نشد و هر ناحیه از ایران برای حفظ خود از عربها جنگ کرد و این مقاومت و زد و خورد سالها طول کشید.

پس از جنگ نهاوند که در سال ۲۱ هجرت واقع شد بزرگان و رعایای مغرب ایران تسلیم شده و جزیه قبول کردند و باز غنائم هنگفتی بدست عربها افتاد و بافراد قشون تقسیم شد لیکن یزدگرد زنده بود و دست از مدافعه مملکت خود برنمیداشت.

پس از این واقعه خلیفه فرمان هجوم بداخله ایران داد و قشون مسلمین بتدریج ولایات غربی ایران مانند همدان و دینور و ساوه را فتح نمودند. بعضی از والیان و مرزبانان بواسطه

عجز از مقابله با عرب شهر و ولایت خود را بآنها وا گذاشته بداخله فرار کردند و بعضی دیگر تسلیم شده عهد صلح بستند. در ری مرزبان آنجا با قشون خود و مدد دیلمیان باز جنگی با عربها کرده مغلوب شدند و پس مصالحه کردند (سال ۲۲ هجرت).

پس از فتح ری قشون عرب از هرسوی بفتح بلاد ایران روی آوردند و شش اردو از بصره و کوفه هریک بسر داری یکی از بزرگان اسلام در جهات مختلفه ایران بفتوحات پرداختند و این اردوها دائماً بوسیله تکمیل و تعویض پی در پی کاسته های آنها در عده قوت اصلی نگاهداشته میشد و بدین طریق متوالیاً قم و کاشان و اصفهان و فارس و کرمان و مکران و سیستان و خراسان تا بلخ و مرو و کابل و کوزگانان و همچنین دینور و همدان و آذربایجان یکی بعد از دیگری بتصرف عربها درآمد.

یزدگرد در نزدیک شدن دشمن از ری باصفهان و از آنجا بکرمات و از آنجا بلخ پی در پی عقب نشست پس از آن بمرو پناه برد و در آنجا از خاقان ترک و فغفور چین (۱) استمداد کرد خاقان ترک باو امداد داده و لشکری فرستاد و چند سال در خطه مرو جنگ با عربها با غلبه و شکست های موقتی از طرفین مداومت کرد عاقبت خاقان ترک با قشون خود بمملکت خویش در ماوراء نهر جیحون برگشت و یزدگرد نیز با او بآن مملکت رفت. پس از چندی که در خراسان شورش جدیدی برضد عربها برپا شد یزدگرد برگشت ولی اوضاع سلطنت وی فوق العاده پیریشان گردیده و عاقبت چنانکه معروفست در سنه ۳۲ هجری در آسیابی در مرو کشته شد.

باوجود شکست دولت مرکزی و فرار پادشاه ملت ایران به آسانی تبعیت عرب را قبول نکردند و هر ولایت از ولایات ایران پی در پی و چندین بار قیام کرده و با عربها جنگید و سالهای دراز این شورشها و مقاومتها طول کشید بطوریکه عربها در خارج از قلعه های خود که قشون و سنگر داشت ایمن نبودند و جرأت استقرار در مملکت و میان مردم نداشتند مخصوصاً تمام مورخین متفقند بر اینکه در مقابل لشکر پر شور و ناز و نفس و جان نثار و از خود گذشته و بی پروای عرب هیچ قومی بیشتر از ملت ایران مقاومت نکرد و این مقاومت بحدی شایان حیرت بود که نظر مسلمین را مخصوصاً از همه نقاط منصور و بسوی ایران معطوف داشت چه عربستان و سوریه و مصر پس از فتح آرام ماند و عربها بآسانی در این

(۱) - فغفور اصطلاح فارسی است که ایرانیها به پادشاه چین میدادند و در واقع لقب چینی را ترجمه میکردند چه فغفور در اصل بنیور است و بنی اسم فارسی خدا و بنیور به معنی پسر خدا است.

دو مملکت آخری مستقر شده و بتدریج آنها را عرب نشین و عربی زبان کردند ولی ایران در مقاومت خود بقدری پافشاری کرد که نه تنها زبان خود را بکلی از دست نداد بلکه کیش زردشتی را هم در بعضی ولایات بیشتر از یکقرن کاملاً و در سایر ولایات در میان قسمت عظیمی از اهالی تا چندین قرن نگاه داشت .

شرح تاریخ مفصل جنگهای متفرقه و شورشها و فتوحات عرب در هریک از نقاط ایران داستان بسیار مبسوطی است که علاوه بر آنچه در تواریخ بزرگ مانند طبری و مروج الذهب مسمودی و تاریخ الکامل ابن الاثیر و نظیر آنها ثبت است کتب خاصی هم برای این قسمت مانند فتوح البلدان بلاذری و واقدی و غیره پرداخته شده است .

ایران در زیر حکومت خلفای مدینه

ابوبکر و عمر و عثمان و علی را که بعد از وفات حضرت رسول یکی بعد از دیگری حائز مقام خلافت یعنی جانشینی پیغمبر و سلطنت دنیوی و روحانی مسلمین شدند و هر چهار نفر در مدینه بخلافت نشستند اهل سنت « خلقای راشدین » نامیده اند ابوبکر از سنه ۱۱ تا ۱۳ هجری و عمر از سنه ۱۳ تا ۲۳ و عثمان از ۲۳ تا ۳۵ و حضرت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین از اواخر سنه ۳۵ تا اواخر سنه ۴۰ خلافت کردند و چون این خلفاء از میان صحابه پیغمبر برای عامه مسلمین انتخاب شده بودند و خلافت را ارثی نکردند و روش آنها بر وفق اصول اولی اسلام بود لهذا آنها را راشدین نامیده و دوره خلافت آنها را دوره شور و حرارت ایمان و سلطنت تقوی و عدالت و کتاب و سنت شمرده اند .

ابوبکر در جمع آوری و نگاهداری مملکت و دین جدید با صداقت و بایرداری کار مهمی کرد و مرتدین را مغلوب و عربستان را مصقی ساخته بفتح شام و عراق پرداخت و عمر با قدرت و متانت و استقامت و تسلط فوق العاده ای دنباله فتوحات را گرفته مملکت را در مغرب و مشرق بسط داده و انتظامات عمده برقرار کرد . عثمان ضعیف النفس و سهل القبول بود و مخصوصاً خویشاوندان خود را در کارهای دولتی مقدم داشته و طرفگیری از آنها میکرد . بواسطه سوء سیاست او قبایل عرب با همدیگر خصومت و حسد پیدا کردند و کار بانقلاب و شورش کشید و عاقبت خود عثمان در دست باغیان کشته شد .

بعد از وفات عمر شورش عمومی در ایران برپا شد و دوباره لشکر کشی و جنگها لازم بود تا از نو تسلط عرب را در آنجا برقرار نماید . شهرها و قلعه های ایران بیورش یا به تسلیم

باز فتح و در مقابل مبلغی مهم مصالحه شده و غالباً امیر یا مرزبان بومی در منصب خود گذاشته میشد مخصوصاً دامنه فتوحات در مشرق ایران وسعت یافت نیشابور و مرو و سرخس و خوارزم و بلخ و طخارستان فتح شد. کرمان و سیستان باز شوریدند و باز بزیر اطاعت آورده شدند. هرات و کابل و غزنه نیز بتصرف مسلمین آمد تا چنانچه گفته شد در سال هشتم خلافت عثمان یزدگرد کشته و دل ایرانیان ضعیف شد.

امتیازاتی که برای قبول کنندگان اسلام در ممالك مفتوحه مرعی بود بقدری دلربا بود که صرف نظر از آنها و قبول همه مذلت‌های ذمی بودن برای هرکسی آسان نبود و جز صاحبان ایمان راسخ در دین قدیم دیگران دیر یا زود اگر هم قلباً نبود بطمع بهره‌مندی از حقوق مسلمین و کسب عزت و ثروت و ترقی اغلب داخل دین غالبین میشدند و مخصوصاً بعد از فوت پادشاه و زوال سلطنت این کار بیشتر رواج داشت. با اینهمه پس از آنکه عده زیادی از ایرانیان بتدریج مسلمان شدند و اشراف آنها دسته ممتاز و نجیبی در میان مسلمین غیر عرب تشکیل کردند باز مقام آنها نسبت بعرب پست بود و امتیازات عرب را نمیتوانستند بدست بیاورند مگر آنکه خود را بیکی از بزرگان عرب یا يك قبیله عربی بسته و از موالی آنها بشوند. در خلال این اوضاع تخم انقسام و اختلافی در میان مسلمین در کار پاشیده شدن بود. از یکطرف قبایل عرب ساخلو یا مهاجر در عراق بامتیاز و تحکم و نفوذ قریش حسد برده و بنای شکایت گذاشتند و بواسطه اینکه اغلب حکومتها و مناصب بقرشیها داده میشد اعراب بغیظ آمده نمیتوانستند راضی شوند که در صورتیکه فداکاری آنها ممالك وسیعه را برای اسلام مستخر کرده آنها برخلاف اصول مساوات اسلامی از قریش عقب بمانند و این کدورت در کوفه و بصره هر روز شدت میگرفت و مرکزی برای ناراضی‌ها در آن خطه تشکیل میشد و واضحست که کینه باطنی خود اهالی آن مملکت نیز باین آتش دامن میزد چه ایران حکومت عرب را باین آسانیه نمیتوانست هضم و بر خود هموار کند برخلاف سوریه و فلسطین که همانطور که زودتر تمکین کردند بعدها هم مطیع و مقهور و منظم مانده و مخصوصاً در زیر دست والی با اقتدار و با تدبیر خود معاویه مرکزی برای قدرت عرب و قریش و بنی‌امیه شدند پس عراق کانون فتنه و انقلاب و مرکز ناراضیها و شام مرکز هواخواهان خلافت عثمان گردید و مصر هم حال عراق را داشت. از طرف دیگر ضدیت میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه بواسطه انتقال خلافت بعثمان که شیخ بنی‌امیه بود و محرومی حضرت علی که چشم و چراغ بنی‌هاشم بود از خلافت بزرگان صحابه را نیز بدو دسته منقسم کرد و اتفاقاً در این اختلاف نیز شامیهها

طرفدار امویها و عراقیها و مخصوصاً اهل کوفه و هواخواه هاشمیان شدند.

عثمان چنانکه ذکر شد در دست شورشیان اعراب که مخالف نفوذ و امتیاز قریش بودند در سنه ۳۵ هجرت مقتول و حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب بخلاف انتخاب شد هوا خواهان عثمان آنحضرت را شرکت در قتل عثمان متهم کرده و به خوشحواهی برخاستند و ابتدا عایشه زن پیغمبر و دختر ابوبکر با طلحه و زبیر از بزرگان صحابه لشکری بزرگ تشکیل و در حوالی بصره با خلیفه جدید جنگ کرده و مغلوب شدند و بعد معاویه از بنی امیه و خویشاوندان عثمان و والی تمام شامات با قشون سوریه در صفین با حضرت علی و قشون او از کوفه و بصره و مصر و مدینه جنگیده و عاقبت وقتیکه غلبه لشکر علی نزدیک بود معاویه و مشاور او عمرو بن العاص بحيله خواستار حکمیت شدند و حضرت علی برغم میل و عقیده خود از طرف اتباع خویش مجبور بقبول حکمیت و تعیین حکم شد. حکم معاویه حکم علی را فریب داده او را وادار بخلع علی نموده و خود معاویه را بخلافت نصب کرد و از آنوقت دو خلافت یکی در کوفه و دیگری در دمشق برپا شد که اولی عراق و ایران و خراسان و مکه و مدینه و یمن و مصر را در تصرف داشت. و دومی شامات را بعد ها معاویه مصر را نیز گرفت. در این بین جمعی از مسلمانان که سابقاً از اتباع حضرت علی بودند بر او یاغی شده و او را بواسطه قبول حکمیت توبیخ نموده و دارای این عقیده شدند که حکومت مختص خداست و خلیفه لازم نیست فقط هیئت از متقیان مسلمین باید بر طبق احکام خدا امور را اداره کنند این جمع با اسم خوارج معروف شدند و عقیده آنها تا حدی در اکناف عراق و مصر شیوع یافته پیروان زیاد کردند.

عاقبت چهار هزار نفر از آنان اجتماع و بر حضرت علی خروج کردند و در نهر روان در شمال مداین صف آرایی نمودند و خلیفه با قشونی که بقصد شام حرکت میکرد بر آنها حمله برده آنانرا قلع و قمع نمود لکن عقیده خارجیان بکلی قلع نشده و در عالم اسلامی پراکنده ماند سه نفر از خارجیان در سال ۴۰ هجرت همقسم شدند که علی و معاویه و عمرو بن عاص را بقتل رسانیده و بمقیده خود نزاع را از بین مسلمین بردارند یکی از آنها در مقصود خود کامیاب شده حضرت امیر را بقتل رسانید و آندو نفر دیگر بمقصود نرسیدند معاویه مجروح شد و نمرود و به عمرو آسیبی نرسید پس از وفات حضرت امیر مردم بر پسرش امام حسن بیعت کردند ولی وی بواسطه عدم اعتماد بر اتباع خود پس از چند ماه خلافت در سنه ۴۱ هجرت استعفا کرده و معاویه خلیفه مسلم و بلا منازع شد در عهد خلافت حضرت علی باز شورشی در فارس و کرمان بوقوع آمد و این ولایات از اختلافات داخلی مسلمین و شورش خارجیان

عرب در ایران استفاده نموده والی عرب را بیرون کرده و از اطاعت عرب خارج شدند. برای اسکات این شورش و جلوگیری از وسعت دایره آن زیاد حاکم بصره که مرد کافی بود فرستاده شد وی بتدبیر و وعد و وعید و القای تفاهت میان امرای ایران بتسکین شورش کامیاب گشته و خود والی فارس شد و استخر را مرکز حکومت خویش قرار داد.

خلافت بنی امیه

معاویه ابن ابی سفیان چنانکه از نسبش معلومست پسر ابوسفیان رئیس خانواده بنی امیه بود که یکی از شیوخ درجه اول مکه قبل از فتح آن شهر بوده و از مخالفین بزرگ حضرت رسول بشمار میرفت پس از اسلام ابوسفیان و ازدواج دختر او با حضرت رسول خود ابوسفیان و یسرانش یزید و معاویه جزو صحابه شده و باز در جرگه بزرگان قریش در آمدند. در جنگهای مسلمین در شامات ابوبکر هر دو پسر ابوسفیان را بآن حدود فرستاد و از آن تاریخ این دو برادر از سرداران لشکر اسلام در سوریه بوده و در فتوحات در آن خطه خدماتی نمودند چنانکه معاویه بیروت و صور را در سال چهاردهم هجرت فتح کرد و در جنگها همه جا شرکت داشت.

در سال هجدهم هجرت چون ابو عبیده و یزید بن ابی سفیان که هر دو سرداران بزرگ قشون شام بودند از طاعون مردند عمر بن الخطاب معاویه را بسپهسالاری اردوی شامات و حکومت آن مملکت برگماشت و از آن تاریخ تا قتل عثمان در سنه ۳۵ هجری وی والی با اقتدار شامات ماند و از این تاریخ تا استعفای امام حسن از خلافت امیر و حکمران مستقل شام و صفحات غربی ممالک اسلامی بوده و پس از کناره گیری آن حضرت تا وفات خود معاویه که قریب بیست سال بود وی خلیفه مسلم و بی منازع کَلّ قلمرو اسلام بود در تابستان سنه ۳۸ هجری معاویه عمرو بن العاص را بالشکری مأمور استخلاص مصر از دست حضرت امیر نمود و وی آن مملکت را فتح کرده تا آخر عمر خود در سنه ۴۳ هجری والی مصر ماند. معاویه بواسطه تدبیر و سیاست فوق العاده خود و جلب همدستهای مدبر و کافی و شجاع و عاقل مانند عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود و زیاد بن ابی سفیان والی بصره و ولایات مفتوحه ایران پیش رفت عظیمی در مغرب و مشرق ممالک اسلامی نمود مخصوصاً زیاد بن ابی سفیان را که به زیاد بن ابیه معروف بود یکی از ایادی عمده معاویه در مملکتداری میتوان شمرد و حکومت کوفه نیز بعد از وفات مغیره ضمیمه مشاغل وی شد و تا وفات خود

در سنه ۵۳ هجری نظم و نسق قلمرو حکومت او سرمشق سایر ولایات بود .
 در مدت خلافت معاویه قدرت خلافت در تزايد و در داخله امن و انتظام مستقر بود
 و در ماورای حدود فتوحات دوام داشت و جز انقلابات خوارج و شورش شیعیان علی در نقاط
 مختلفه مخصوصاً در عراق واقعه مهمی در داخل روی نداد و این انقلابات هم بزودی و
 آسانی اسكات شد ممالك مفتوحه در مشرق و مغرب بخصوص ایران پی در پی قیام میکردند و
 قشون عرب آنها را ثانیاً فتح نموده منقاد میساختند از آن جمله هرات در سنه ۴۱ شوريد
 و پس از جنگ سخت دوباره تسخير شد همچنین کابل در سنه ۴۳ پس از محاصره ثانیاً
 فتح شد غزنه و بلخ و قندهار نیز همین داستان را داشت در سنه ۵۴ پس از زیاد سابق الذکر از
 جیحون گذشته بخارا را فتح کرد و پسر عثمان خلیفه سوم با ترکها جنگ کرده ترمذ و سمرقند
 را تصرف نمود از طرف جنوب هم تا ساحل رود سند را مسلمین بحیطه حکمرانی خود آوردند
 در افریقا نیز ممالك شمالی در مغرب مصر متصل میشوریدند و پس از جنگهای زیاد و طولانی
 تسخير کامل آنها میسر شد و مسلمین شهر قیروان را در جنوب تونس در سنه ۵۰ بنا نهاده
 مرکز قوای ساخلوئی خود و مدافعه بر ضد بربرها کردند . در طرف شمال غربی هم لشکرکشی
 بممالك ارمنستان و روم شرقی تجدید شد و قشون مسلمین در سنه ۴۲ قشون رومی را شکست
 فاحشی داد و از خشکی و دریا حمله بقسطنطنیه شروع شد . در سنه ۵۰ هجری اردوی
 بزرگی برای فتح این شهر که پاتخت دولت بیزانس (روم شرقی) و قلمه بزرگ نصرائیت بود
 گسیل شد و اگرچه این قشون دچار ناخوشیهای و بی آذوقگی شده و خیلی بزحمت افتاد ولی
 معاویه قوای امدادی بسرداری پسرش بزید فرستاد و عاقبت در نزدیک قسطنطنیه پیاده شدند
 و جنگ در گرفت . مسلمین خیلی تلفات دادند و بنا بر روایات نجات آن پایتخت از افتادن
 بدست عربها بیشتر مرهون اختراعی بود که یونانیها کرده و آتشی از دور بدشمن میانداختند
 با وجود این عربها دست از حملات برنداشته و هر سال اردوئی برای فتح آن شهر میفرستادند
 تا در سنه ۵۳ یکی از جزایر حوالی قسطنطنیه را گرفته و هفت سال در دست داشتند و در
 بعضی ازین جنگها مسلمانان بقدری بشهر قسطنطنیه نزدیک شدند که ابواب از محاصره پیغمبر
 در پای دیوار آن شهر مقتول شد و حالا قبر او در اسلامبول موجود است .

معاویه در بهار سنه ۶۱ هجری در هفتاد و پنج سالگی در گذشت چندین سال
 قبل از وفات خود بتدبیری از مسلمین شام و عراق و حجاز برای پسرش بزید
 بیعت گرفته و در واقع او را در سنه ۵۶ هجری ولیعهد خود گردانیده بود .

بزید بن
معاویه

یزید پس از جلوس بخلافت که حالا در واقع سلطنت ارثی شده بود در صدد برآمد که از بزرگان اسلام که طرف توجّه نفوس کلّ مسلمان بودند و در عصر معاویه زیر بار بیعت یزید رفته بودند بیعت بگیرد این اشخاص عبدالرحمن پسر ابوبکر و عبدالله پسر عمر و عبدالله پسر زبیر و عبدالله پسر عباس عموی یزید و از همه مهمتر حسین بن علی بن ابیطالب بود که همه در حجاز ساکن بودند. عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس را بوعید و وعید مجبور به بیعت کردند. عبدالله بن زبیر و حسین بن علی قبول بیعت نکردند و از مدینه بمکه پناه بردند. عبدالله بن زبیر اگرچه در باطن طمع خلافت داشت در ظاهر بواسطه وجود امام حسین که تقدّم داشت اظهار تواضع بآن حضرت میکرد. اهالی کوفه مایل بخلافت حضرت حسین بودند و لهذا نامه های زیادی بآنحضرت نوشته او را بکوفه دعوت کردند که با او بیعت نمایند آن حضرت پسر عموی خود مسلم را بآن شهر فرستاد و خود نیز برسیدن خبر پذیرائی خوب از مسلم با عیال و اولاد خود بسوی عراق حرکت کرد لیکن درین اثنا یزید عبیدالله پسر زیاد سابق الذکر را که حاکم بصره بود و الی کوفه نمود و وی بدان شهر رفته کار را بدست گرفت و مسلم را کشت. قبل از رسیدن امام حسین بحوالی کوفه فوجی از سپاه ابن زیاد جلو او را گرفته و او را مانع از عودت بمکه شده مجبور نمودند راه را برگردانیده بطرف شمال غربی برود و عاقبت در کنار یکی از نهرهای فرات در موقعی که کربلا نام داشت با اتباع و اولاد خود فرود آمد.

در این نقطه قشونی که از طرف ابن زیاد از کوفه بسر داری عمر پسر سعد بن ابی وقاص فاتح عراق مرگب از چهار هزار نفر (بر حسب تواریخ معتبر) فرستاده شده بود رسیده و جلو آن حضرت را گرفته تکلیف رفتن پیش ابن زیاد کرد و چون آن حضرت قبول نفرمود قشون دشمن در دهم محرم سنه ۶۱ هجری (اواخر ماه اوّل پائیز ۱۰ اکتوبر ۶۸۰ مسیحی) بآن حضرت و اتباع معدود او حمله برده همه را شهید کردند.

واقعه کربلا که با تفصیلات هولناک خود در ایران بقدر کافی معروفست تمام مسلمانان دنیا را بهیجان آورده و این فقره با خطاهای دیگر یزید مانند قتل عام و تاراج مدینه و محاصره و آتش انداختن بمکه و سوزاندن کعبه ارکان خلافت بنی امیه را متزلزل ساخته و منشاء شورشهای پی در پی مسلمان شد.

عبدالله بن زبیر در مکه علم مخالفت برافراشته و بخلافت شناخته شد و در موقعی که قشون یزید مکه را محاصره کرده بود یزید در شام درگذشت (سنه ۶۴) چون پس از یزید شخص لایقی خلافت بنی امیه را در دست نگرفت و معاویه پسر یزید علیل و ضعیف بود و

پس از سه ماه خلافت درگذشت کار عبدالله بن زبیر بالا گرفت و در سنه ۶۴ حجاز و عراق و مصر و قسمتی از سوریه باو بیعت کرده خلافت او را پذیرفتند. مروان بن الحکم از بنی امیه که جانشین معاویه ثانی شد با وفا داران خود بر طرفداران ابن زبیر حمله برده و آنها را مغلوب ساخته و سوریه را مصقی نمود پس از آن بمصر دست یافت و قشونی برای تسخیر عراق و قشون دیگری برای گرفتن مدینه فرستاد لکن این اردوی آخری شکست یافت. مروان در سنه ۶۵ مرد و پسرش عبدالملک را جانشین خود نمود و در سوریه و مصر باو بیعت کردند.

• از این تاریخ سه قوه در عالم اسلامی باهم در نزاع بودند ابن زبیر در مکه و عبدالملک در دمشق و خارجیه در عراق و خراسان خارجیه که از خود داری نکمک حضرت امیر و امام حسین پشیمان شده بودند ابتدا بعبدالله بن زبیر ملحق شدند و بخونخواهی حسین بن علی اقدام کردند لکن باز با عبدالله بنای مخالفت گذاشته بصره را چندین بار گرفته و باز تخلیه کردند و پس از شکست از مصعب بن زبیر در ایران براکنده شده علم مخالفت برافراشتند از يك طرف غوغای خارجیه در ایران و از طرف دیگر خصومت و اختلاف شدیدی که میان قبایل عرب یمنی و عدنانی در همه جا و مخصوصاً در ایران در گرفت و منجر بمحنک و خونریزیهای زیاد شد در فتوحات اسلام در مشرق موجب وقفه شد. در این موقع که نزاع خلافت بین عبدالله بن زبیر و عبدالملک بن مروان مداومت داشت ایران در دست خارجیه بود و دائماً باسامی گوناگون مشغول تخریب بودند و از فوت معاویه در سنه ۶۰ تا سال ۷۹ غالباً مملکت ایران و مخصوصاً کرمان و فارس در دست آنان بود و رئیس بزرگ آنها نافع بن ازرق که بنام او خوارج از ارقه خوانده شدند و بعد از او قطری بن فجاعه و بعدها شیب بن یزید شیبانی خلافت امویان را خطر و آفت مهمی شده بودند جیرفت کرمان مرکز اردوی خوارج بود که مرکب از ایرانیان و عرب بودند ولی بعدها میان این دو قوم مخالفت افتاد و خوارج عرب بطبرستان رفتند و خوارج ایرانی در جیرفت با سردار خود عبدالربه ماندند (۱) در این بین شخصی باسم مختار که پسر ابوعبید ثقفی معروف بود و ابتدا با عبدالله بن زبیر همراه بود از وی بریده بنام تبعت از محمد بن الحنفیه پسر حضرت علی (ع) در کوفه علم خونخواهی امام حسین را برافراشت و شهر کوفه را از دست عامل ابن زبیر گرفته تصرف نمود و بتدریج عراق و قسمتی از ایران و عربستان را نیز در تحت حکم خود آورده و از اوایل سنه شصت و شش تا اواخر سنه شصت و هفت در دست داشت وی قاتلین امام حسین را که از آنجمله

(۱) سنه نقره با خط پهلوی و عربی از سال ۷۵ و دارای اسم قطری امیر المؤمنین بدست آمده است.

شمر و عمر بن سعد و عبدالله بن زیاد بودند بقتل رسانید ولی بعد در جنگ با مصعب بن زبیر مغلوب و مقتول شد اغلب اتباع مختار ایرانیان بودند و مخصوصاً از هشت هزار نفر قشون او که پس از کشته شدن وی تسلیم شده و بحکم مصعب تمام بقتل رسیدند فقط هفتصد نفر از نژاد عرب بود مخصوصاً سرداران قشون عبدالملك که برای مذاکره پیش ابراهیم بن الاشتر سپهسالار مختار رفتند شکایت نمودند که از وقتی که بمقدمه لشکر او رسیدند تا زمانیکه پس از عبور از صفوف قشون یدش او آمدند يك كلمه عربی نشنیدند و گفتند چگونه با این جمع در مقابل قشون برگزیده عرب شام توانی مقاومت کرد ابراهیم جواب داد که اگر من جز مورچگان نمی یافتم باز با شامیان میجنگیدم کجا مانده با این جمع که اولاد نجباء و اشرف و مرزبانان ایرانند مختار بنابر توارخ ایرانیان را ترقی داده و بمناسب عمده گماشت و عربها را از کار دور میکرد. از اوایل تاریخ اسلام و در واقع از ابتدای انتشار اسلام در ایران ایرانیان مسلمان تمایل شدیدی بتشیع یعنی هواخواهی حضرت علی و اولاد او و خصومت بادیته های مخالف ایشان و حتی با سه خلیفه اوّلی نشان دادند عمر بن الخطاب که فاتح ایران بود بدست يك ایرانی کشته شد سلمان فارسی از خواص اتباع حضرت علی شمرده میشد امام حسین داماد یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی و اولاد آنحضرت از نسل پادشاهان ایران تلقی میشدند شدت تعصب بنی امیه بعرب و ترجیح عرب بر مسلمین غیر عرب بر هواخواهی ایران نسبت بحزب مخالف بنی امیه یعنی علویون افزود و بدین قرار بمرو مایه تشیع در ایران قوت گرفت. بعد از مختار کوفه بزیر حکم عبدالله بن زبیر درآمد ولی ایران همانطور در دست خوارج ماند که اهواز و کرمان و ری را گرفته و اصفهان را ماهها محاصره کردند مصعب بن زبیر با خارجیان در جنگ بود و عبدالملك بن مروان بمصعب و برادرش حمله میبرد عاقبت در سال هفتاد و دو مصعب کشته شد و کوفه و عراق بتصرف عبدالملك درآمد بعد عبدالملك حجاج بن یوسف را که یکی از سرداران کافی او بود برای فتح مکه فرستاد و آنجا را مدّتی محاصره نموده در سال هفتاد و سه گرفت و عبدالله بن زبیر کشته شد.

پس از قتل عبدالله بن زبیر که سیزده سال رقیب عمده خلفای اموی بود خلافت امویان و رئیس آنها عبدالملك بن مروان باز بلا منازع در تمام قلمرو ممالك اسلامی مسلم شد فقط در ایران هنوز انقلاب بیابان نرسیده بود و خوارج در فارس و کرمان لوای جنگ را برافراشته بودند ولی عاقبت مغلوب شدند و در اینوقت وسعت قلمرو سلطنت عربها در تحت حکم يك خلیفه باعلا درجه در تمام تاریخ عرب رسیده بود.

عبدالملك بمقل و كفايت خود و سرداران لايقی كه داشت بتدریج دائره تسخير ممالك را باز وسعت داد حتاج بن يوسف امير با كفايت و خونريز كه فرمانفرمای عراق و ايران شده بود نه تنها خوارج را و پس از آنها ابن اشعث را كه بآردوی ايران رو بكوفه پيش ميرفت مغلوب ساخته و ولايات شرقی اسلام را مصفی نمود بلكه در ماورای سرحدات شرقی هم بچنگ و فتوحات پرداخت از طرف ديگر در مغرب قشون مسلمين از قيروان تا طنجه در ساحل اقيانوس اطلس و در آسپای صغیر نیز تا ارزروم جلورفتند. عبدالملك سگه عربی هم ايجاد كرد و سگه رومی و ايرانی را كه تا آزمان با اضافه يکی دو كلمه اسم خليفه و غيره در حاشيه رايج بود موقوف داشت و نیز دفاتر دولتی كه تا اين عهد بفارسی تدوين ميشد بعبری تبديل شد.

بعد از وفات عبدالملك در سنه ۸۶ پسر او وليد بخلافت نشست و در عهد او مسلمين در خراسان و ماوراءالنهر باز جلوتر رفتند و قتيبة بن مسلم معروف بلخ و طخارستان و فرغانه و بخارا و صغد را گرفته و همچنين سمرقند و خوارزم را تسخير نمود و در همه اين ولايات مهاجرين عرب مستقر شدند. در اواخر خلافت وليد همين قتيبه تا خجندو تاشكند و كاشغر پيش رفته و داخل قلمرو چين شد. از طرف ديگر محمد بن قاسم حاكم مكران بمحدود هند حمله برده ملتان را تسخير نمود و پس از آن روز بروز دامنه فتوحات مسلمين در مشرق و مخصوصاً هندو سند وسعت گرفت. در ارمنستان نیز فتوحات جديده مداومت داشت و در سال ۸۹ قشون مسلمين در لشكر كشی بسواحل بحر خزر باتراك شكست دادند.

باز در همين سال موسی بن نصير والی افريقه (يعنی ممالك شمالی افريقا در مغرب مصر) كه در قيروان مقر داشت در مغرب بفتوحات پرداخته و ممالك بربر را (الجزاير و مراکش) در تحت حكم خود درآورد و تا سواحل اقيانوس اطلس پيش رفت و نیز از دريا به ساردينيا و ماژوركا حمله بردند. در سنه ۹۲ قشون مسلمين در زير سرداری طارق بن زياد از طنجه تنگه ميان افريقا و اروپا را گذشته سواحل جنوبی اسپانی را تصرف نمود و اين تنگه و كوهستان ساحل اروپائی آن با اسم آن سردار جبل طارق ناميده شد در سالهاي بعد دنباله فتوحات را در مملكت اسپانی گرفته و بسياری از شهرهای آنجا فتح شد.

در سال ۹۶ وليد درگذشت و سليمان بن عبدالملك جانشين او شد و در زمان او آردوی اعراب بمرجان و طبرستان حمله برد و كشتار عظيمی در آن ولايات نمود و از طرف ديگر از

دربا بقسطنطنیه (اسلامبول) حمله برده ولی کامیاب نشدند. سلیمان در سال ۹۹ وفات کرد و عمر بن عبدالعزیز بجای او بخلاف نشست و این خلیفه بعدالت و تقوی و برهیزکاری در تاریخ اسلام معروف است و پس از وفات او در ۱۰۱ یزید بن عبدالملک خلیفه شد و در عهد او در خراسان و ماوراءالنهر و مخصوصاً صفد و فرغانه شورشها شد و بزحمت فتنه خاموش گردید با اقوام خزر و قبیاق نیز جنگها واقع شد در اروپا مسلمین پیشرفت زیادی کرده و در خاک فرانسه جلو رفتند یزید در ۱۰۵ درگذشت و برادرش هشام جانشین او شد.

دوره خلافت امویان از عهد یزیدین معاویه تا انقراض آن سلسله پر از شورشهای طرفداران آل علی و خوارج بود فرقه اولی بواسطه واقعه کربلا قوت معنوی گرفته و دلهای مردم را از امویان برمیگردانیدند و باین طریق مخالفت درونی مردم روز بروز در تزايد بود آثار آن در انقلابات پی در پی مخصوصاً در عراق و ایران دیده میشد که از آنجمله بود خروج زید بن علی بن حسین نوّه امام حسین در سال ۱۲۲ و فتنه خوارج در ۱۱۸ و ۱۱۹ زید در سنه ۱۲۲ در کوفه قیام کرد و ابتدا شیعیان با یک شور مفرطی از هرسوی بدور او گردآمدند لکن والی عراق از طرف خلیفه اموی با قشون شام بر او غالب آمده و او را کشت.

کشته شدن زید را مبدأ نهضت عباسیان توان شمرد چه هواخواهان اهل بیت پیغمبر که خلافت را حق آن خانواده دانسته بنی امیه را غاصب میشمردند اغلب طرفدار آل علی که ذریه مستقیم حضرت رسول شمرده میشد بودند لکن از طرف دیگر در عهد هشام بن عبدالملک محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که از اعقاب عباس عموی پیغمبر باشد دعوی امامت آغاز کرده خواست طرفداران بنی هاشم را به بیعت با ولاد عباس دعوت نماید این داعیه اگرچه تازه بود ولی بواسطه عقل و تدبیر رؤسای این سلسله پیشرفت زیاد پیدا کرد و حتی بعد از کشته شدن زید بن علی کم کم بنی عباس از علویون هم جلوتر افتادند ولی بر حسب ظاهر دعوت باسم بنی هاشم و برضد بنی امیه که مقصود مشترك بود بعمل میآمد. اولین و دومین خلیفه عباسی هردو پسران همین عهد بودند دعوت بنی هاشم در عراق در میان عجم و در خراسان رواج گرفت درین زمان يك نهضت مذهبی دیگر باسم خُرمیه شبیه بدین مَزدکی در ایران برپا شد و عباسیان از هراقلاب و نهضتی برای مقصود خود استفاده میکردند در مدت خلافت هشام جنگها در خراسان و ماوراءالنهر مداومت داشت و پی در پی شورش برضد تسلط عرب بلند میشد.

سلطنت اسلامی در همه سرحدات خود یعنی در ماوراءالنهر و سند و هندو ارمنستان

و آسیای صغیر و ممالک ساحل شمالی بحر خزر و اسپانی و خاک فرانسه مشغول جنگ و جهاد و فتوحات بود. در طخارستان و فرغانه و سمرقند و صغد پیشرفتهای مهمی حاصل شد. در خاک فرانسه قشون مسلمین بسرکردگی عبدالرحمن تا پواتیه پیش رفت ولی عاقبت در جنگ سختی از شارل مارتل شکست خورده مجبور بر رجعت شدند هشام پس از بیست سال خلافت در سنه ۱۲۵ درگذشت.

بعد از هشام ولید دوم پسر یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک بعد از او بابکسال فاصله بخلافت نشستند و دوره آنها ابتدای ضعف و انحطاط امویان بود حکم و نفوذ مرکز خلافت در ولایات دور دست سست شد و مخصوصاً در خراسان نهضتی بر ضد بنی امیه و بطرفداری بنی هاشم در خفا شروع شده بود و روز بروز قوت میگرفت. در این زمان محمد بن علی بن عبدالله بن العباس که نوه عبدالله بن عباس پسر عموی پیغمبر و رئیس خاندان بنی عباس و امام آنها بود درگذشت و پسرش ابراهیم بعنوان امام جانشین او شده علم دعوت را بلند کرد. ابومسلم خراسانی در مرو بیرق ابن دعوت را برافراشت و آن نواحی را قبضه کرد. یزید در ۱۲۶ وفات کرد و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک برادر خلیفه متوفی بجای او نشست ولی بزودی مروان بن محمد بن مروان الحکم حمله بدمشق آورده و پایتخت خلافت را تصرف نموده خود بعنوان مروان دوم بخلافت نشست (سنه ۱۲۷) در دوره خلافت مروان شورشهای پی در پی در ولایات برپا شد و از آنجمله ابن معاویه که نوه عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود در کوفه قیام کرد ولی در آنجا مغلوب شده بمداین و حلوان رفته پیروان زیاد پیدا کرد و بتدریج ایران را زیر اقتدار خود درآورد و استخر را پایتخت خود قرار داده و اصفهان و ری و قومس و سایر ولایات را تصرف نمود و قریب دو سال در این مملکت تسلط داشت تا عاقبت بدست ابومسلم کشته شد. از طرف دیگر خارجیان در هرطرف شوریده و عرصه را بر عمال خلیفه تنگ کردند مملکت اسپانی (اندلس) نیز کم کم از اطاعت خلیفه دمشق خارج میشد و اشکالات تزايد میگرفت سقی کار امویان از همه بیشتر در مشرق ظاهر بود مخصوصاً در خراسان که از مرکز خلافت دور بود نهضتهای ضد اموی قوت گرفت. خراسان در آن زمان بمعنی عام تاجیخون را شامل بود و بلکه گاهی همه ممالک شرقی اسلام تا اقصی حدود آن اطلاق میشد در این خطه مهاجرین عرب که خیلی زیاد بودند از یکطرف مخاصمات شدید در میان خود داشتند و قبایل یمنی و عدنانی بکینه های دیرینه خود شدت داده در تمام دوره اموی مجادلات و جنگ و خونریزی و شدت خصومت در میان آنها رواج داشت بحدیکه تسلط عرب را در

خراسان بغایت ضعیف نمود قباایل ازد و تمیم و بکر و قیس و کلب با هم دشمن خونی بودند و مرا کر حکومت خراسان یعنی نیشابور و مرو و سیستان گاهی بدست این و گاهی بدست آن قبیله میافتاد. از طرف دیگر تمدن ایرانی در خراسان خیلی قوی و هنوز زنده و بلکه از بعضی حیثیتها بهتر از دوره ساسانی بود چه تعصبات و تنگی نظر ادوار سابق خیلی تغییر یافته روح ایرانی در اعراب مهاجر خراسان نیز حلول کرده و بیشتر ایرانی بودند تا عرب مادران آنها ایرانی و زبانشان فارسی شده بود لباس ایرانی میپوشیدند و شراب میخوردند و نوروز و مهرگان را عید میگرفتند. ایرانیان و اترک با عرب مخالفت داشتند و امتیاز را که عربها بخود مخصوص کرده منکر بودند مخصوصاً ایرانیان که هم از حیث تمدن و هم از حیث ثروت و هم از حیث نجات و لیاقت اداره بالاتر بودند از معامله که با آنها میشد سخت در غضب بودند زیرا با وجود قبول اسلام باز فقط با نساب بیکی از قباایل عرب سری توراها میتوانستند بیاورند و موالی یا بندگان آن قبیله شمرده میشدند و اسم آن قبیله را میگرفتند با اینهمه در حقوق با عرب مساوی نبودند در جنگهای اسلامی عربها روی اسب و موالی پیاده میجنگیدند در فهرست مستمریات و وظیفه خواران (دیوان عطاء) اسم آنها درج نمیشد و اغلب جزیه یا مالیاتی شبیه بآن بایستی بپردازند. و این عدم مساوات که در دل ایرانیان مایه کدورت و شکایت عظیمی بود یکی از عوامل عمده شورش بر ضد بنی امیه گردید زیرا امویان تعصب عربی را تقویت کرده و امتیازات آنها را نگاهداری مینمودند و باصول مساوات و عدالت اسلام که امتیازات قومی و ملی را منسوخ کرده بود اعتنائی نداشتند خوارج این اصول را تصدیق داشتند و مخصوصاً شیعیان یعنی هواخواهان بنی هاشم از همه بیشتر رعایت این قانون اسلامی را میکردند.

ابن فقره و بسیاری دلایل دیگر که ذکرش گذشت در ایرانیان و مخصوصاً اهل خراسان تعلق شدیدی بتشیع ایجاد کرده بود و دعوت تشیع که در خفا بکمال گرمی ترویج میشد در اواخر بنی امیه وسعت غریبی در خراسان گرفت لیکن این دعوت که با اسم بنی هاشم در مقابل بنی امیه نشر میشد شعبهای مختلف داشت طرفداران اولاد محمد بن الحنفیه و پسر او ابو هاشم و هواخواهان اخلاف امام حسین و از همه جدی تر پیروان بنی عباس و امام آنها محمد و پسرش ابراهیم همه برخلاف امویان کار میکردند ولی در مقصود مخالف بودند. درین زمان که ما در صدد نگارش تاریخ آن هستیم چهار طبقه از مسلمین با حکومت بنی امیه مخالفت داشتند ازین قرار مسلمانان سنی ولی متقی و پارسا که اعمال خلاف شرع و جابرانه و زندکی برنجمل و

دنیا پرستانه خلفای اموی را دیده و بشدت متنفر و بیزار بودند اصحاب پیغمبر و تابعین و اولاد آنها از آنجمله بودند که در قیام عبدالله بن زیاد ابادی عمده او این طبقه بودند. دوم شیعیان علی بن ابیطالب که شدیدترین خصم امویان بودند و بواسطه مظالم بنی امیه در حق خاندان علی و مخصوصاً واقعه کربلا این خصومت به اعلی درجه شدت گرفته بود و این طبقه عامل عمده شورش مختار بودند سوم خوارج که تعلق با اصول اولیه اسلام و تعصب مفرط داشتند و نازا ضیها و غارتگران از هر طبقه باین دسته ملحق میشدند و تا حدود سنه هشتاد خطرناکترین انقلابات را بر ضد بنی امیه برپا کرده بودند. چهارم موالی یعنی مسلمین غیر عرب بودند که چنانکه گفته شد مانند ملت محکوم معامله شده و از طرف ملت حاکم تحقیر میشدند مخصوصاً کینه این طبقه اخیر نسبت بقوم خارجی که بر آنها تسلط یافته بود اولاً و نهضت تشیع از هر شعبه و طریقه ثانیاً و انتظار عمومی از میان مسلمین برای يك نجات دهنده در تحت عناوین قائم یا مهدی و غیره ثالثاً و نیز رقابت و نفاق شدید در میان قبایل عرب شمال و جنوبی در درجه چهارم موجب سرنگون شدن دولت اموی گردید. نهضت پیروان بنی عباس در خراسان امر ناگهانی نبود بلکه بیش از سی سال خانواده عباسی یعنی محمد بن علی و پسرش ابراهیم و منسوبین آنها برخلاف مدعیان دیگر از بنی هاشم بایک ترتیب و نظم و استمرار و تدبیر بوسیله دعوات مخصوص و تشکیلات مرتب در خراسان کار میکردند.

عباسیان در دعوت خود عمده بموالی و مخصوصاً ایرانیان متکی بودند و از آزر دگی خاطر آنان استفاده میکردند و از طرف دیگر تکیه ایشان باحزاب مختلفه شیعه بود که در آن اوان یعنی اوایل قرن دوم هجری دو شعبه عمده داشت عباسیان و علویان زیدیهها یعنی پیروان زید بن علی پس از کشته شدن او چنانکه گفته شد ضعیف و پراکنده شدند و پیروان محمد بن الحنفیه که بعد از وی پسرش ابوهاشم گرییده بودند بواسطه آنکه ابوهاشم در موقع وفات خود حق امامت خویش را به محمد بن علی سر سلسله خاندان عباسی انتقال داد به پیروان عباسیان التحاق نمودند بنابراین از دو شعبه عمده شیعه یکی طرفداران عباسیان بودند که شعارشان بیرق و لباس سیاه بود و شعبه دیگر طرفداران آل علی که در آن اوقات با امامت امام علی بن الحسین زین العابدین (متوفی در سنه ۹۹ یا صد هجری) و امام محمد بن علی الباقر معتقد بودند و بهمین جهت عباسیان در دعوت خود در خراسان و سایر اکناف ایران بعنوان عام بنی هاشم دعوت میکردند و همدستی و پشتیبانی همه شعب شیعه را داشتند در خراسان ابتدا دعوت سری بود و امور دعوت و نهضت بوسیله مجمعی مرکب از دوازده

تقیب و شورای بزرگی مرگب از هفتاد نفر رؤسای درجه دوم اداره میشد گاهی هم بعضی ازین دعوات عقاید مخصوصی پیدا کرده جزو غلات میشدند یعنی نسبت صفات الوهیت بائمه میدادند و از اینجهت از جمع شیعیان خارج شده نهضت مخصوص یافته ای برپا میکردند که تاریخ این وقایع و نهضتها که برای تاریخ ایران خیلی مفید و علاوه براین دلکش است خود باب مبسوطی تواند شد که از عهده این کتاب خارج است. در اواخر سال ۱۲۹ دعوت عباسی بقدری در خراسان پیشرفت که ابومسلم پیشرو شیعیان عباسی بیرق سیاه عباسیان را بلند کرد پیشوای این جماعت چنانکه ذکر شد محمد بن علی بن عبدالله بن العباس بود که در حدود سال ۱۲۵ وفات کرده پسرش ابراهیم را بجانشینی خود تعیین نمود قبل از وفات خود ابومسلم را که جزء بندگان بود و بیست سال یش نداشت خریده و بکار دعوت و خدمت خاندان خودگماشت ابومسلم در خراسان بنشر دعوت مشغول شده و اغلب میان خراسان و حمیه (که قریه ای در جنوب فلسطین و مأرای خاندان عباسی بود) مراوده میکرد پس از آنکه اطمینان بقوت پیروان خود در خراسان پیدا کرد بحکم امام ابراهیم علم قیام را برافراشته دعوت را ظاهر کرد آنچه والی خراسان نصر بن سيار بمروان بن محمد خلیفه اموی نوشت و او را متوجه خطر نزدیک گردانید و حتی گفت که دویست هزار نفر بابو مسلم بیعت کرده اند نتیجه مفیدی نداد و فقط مروان از مساعی امام ابراهیم مطلع شده او را گرفتار و حبس نمود و پس از آنکه وی اندکی بعد در حبس بمرد برادرش ابوالعباس سقاح و ابوجعفر منصور با سایر اهل خلفواده بکوفه رفته در آنجا محبوس شدند ابومسلم در پیشرفت خود در خراسان مداومت داشت وابتدا نواحی شمال شرقی خراسان را از نسا و ابیورد و هرات و سرورود تصرف کرده در جنگهای متوالی قشون امویان را ازین نواحی براند لکن با وجود این با حزم و تدبیر رفتار میکرد و قریب هفتماء در حوالی مرو لشکر خود را نگاهداشته جلو رفت تا وقتیکه عربهای بمی را نیز با خود همراه کرد و آنوقت مرو پایتخت خراسان را تسخیر نمود و قیام انبساط پیدا کرد. از یکطرف مردم از هرسوی نیشابور تا اقصی نقاط قلمرو اسلامی در ترکستان و ماوراءالنهر بعد از صد هزار نفر بیاری ابومسلم شتافتند و از طرف دیگر نصر بن سيار خود را در مقابل انبوه شیعیان ضعیف دیده از مرو بسرخس و از آنجا به نیشابور و از آنجا رو بمغرب عقب نشست و قحطبه نام از سرداران ابومسلم او را دنبال کرده شکست فاحشی باوداد و در اثر آن جرجان وری نیز از دست امویان خارج شد درین اثنا نصر مریض شده درگذشت و قحطبه رو بمغرب پیش رفته

نُهاوند را محاصره نمود و اردوئی را از قشون خلیفه در کرمان مرگب از صد هزار نفر که بکَمک نصر می‌آمدند در جنگ سختی شکست داده تار و مار کرد. نُه‌اوند هم عاقبت تسلیم شد و قحطبه در اوایل ۱۳۲ هجری بسوی کوفه هجوم آورد و بالشکر مهمی که از جانب امویان بسرداری ابن هُبیره رو بایران می‌آمد در کربلا تصادم نموده مصاف دادند. درین جنگ اگرچه قحطبه کشته شد ولی قشون شام شکست یافته تا واسط عقب نشستند و پسر قحطبه با قشون خویش وارد کوفه شد و ابوالعبّاس سَفّاح با خانواده خود از مأمن خویش بیرون آمد و در همان اوان اردوی دیگر امویان بسرداری پسر خلیفه مروان در کنار رود زاب صغیر در جنگ با لشکری که قحطبه بسرکردگی ابو عون بآن سوی فرستاده بود مغلوب شد و نواحی مشرقی موصل بدست عبّاسیان افتاد و قریب پنجماء بعد خود خلیفه مروان بالشکر عظیم خویش در کنار زاب کبیر شکست یافته فرار کرد و سه ماه پس از آن دمشق بتصرّف قشون عبّاسی درآمد و مروان هم که بمصر گریخته بود گرفتار و مقتول گردید و اغلب اعضای دودمان اموی بقتل رسیدند.

خلافت در بغداد

تغییر مرکز سلطنت اسلامی از دمشق بکوفه و هاشمیّه و بغداد که در حوالی مداین پایتخت قدیم ایران بودند و افتادن ارکان سلطنت بدست ایرانیان و خراسانیان و واقع شدن کامل خلافت تحت نفوذ ایرانی سرنوشت اسلام را تغییر داد از طرفی در بداوت عربی روح تمدّن و آداب و نظم و مملکتداری دمیده شده تساهل و علم و دوستی و دانش و ادب رواج گرفت ترجمه کتب بعربی تغییر ضبط وقایع از روایات شفاهی بتاریخ نویسی و تدوین آداب و علوم از آثار آن بود ولی از طرف دیگر سادگی و شهامت و استقلال نفس و «دمکراتیزم» عربی به تجملات و عظمت و تبختر و تمّلّق درباری و اعتقاد بسلطنت ارثی و اطاعت کور کورانه بسلاطین دارای جنبه الوهیت (که اثرش در پرستش اولاد علی و خاندان آنها دیده میشود) تبدیل شد و مخصوصاً جریان دین اسلام و تمدّن آن در مجرای شرقی و ایرانی افتاده و از مجرای تمدّن یونانی دور افتاد لکن باین نکته باریک باید توجه شود که سلطنت و دولت اسلامی با وجود استقرار امویان قریب صد سال در مملکت نیم رومی و یونانی سوریه و اختلاط آن با مردم انطاکیه و قیساریه و حمص و قنسیرین و سایر مراکز مهمّ تمدّن رومی از اصول یونانی و رومی هیچ چیزی کسب نکرد و در حال نیم بدوی و نزدیک باغراب بادیه ماند لکن نفوذ روح یونانی بقدری سریع و ساری بود که در اندک زمانی

اسلام بمجرای تمدن افتاد و قاندهین دولت عربی همه چیز کلات و فنون ایران را اخذ کردند جهت این مطلب که سر غامض بنظر میآید شاید تا حدی اینست که کولونی یونانیان و رومیان سوریه کثر دین اسلام را پذیرفته و مسلمان شدند و اغلب در دین مسیحی باقی ماندند و لهذا تبحر و اختلاط ضعیف و سرایت تمدن و آداب غیر ممکن بود لکن ایرانیان متمدن و خود اهل مملکت ایران بمدة زیاد مسلمان شده در تمام دوایر دولتی و اجتماعی سلطنت اسلامی داخل شدند و سرایت فوق العاده سهل گردید.

استقرار سلطنت عباسی انقراض (یا ضعف کلی) نفوذ عرب و بالا گرفتن نفوذ ایرانی بود برون گرید عباسیان میتوانستند بحمايت و پشتیبانی ایرانیان مقهور و مظلوم و تحقیر دیده اعتماد کنند زیرا اینها مردم عاقل و قابل بودند با يك گذشته بزرگ و اکنون بذلت و فلاکت افتاده بودند و از طرف يك نژاد جنگاوری که تقریباً در هر چیز جز رشادت شخصی و حب استقلال از آنها پست تر بودند با تحقیر معامله میشدند.

عربها مغلوبیت معنوی خود را در دست ایرانیان حس میکردند و میفهمیدند که درواقع فتح زاب جبران شکست قادسیه و جلولا و نهانند بود لهذا در صدد بدست آوردن نفوذ از دست رفته خود برآمدند و جنگ میان پسران هارون یعنی امین و مأمون درواقع جنگ ثانوی عرب و ایران بود که باز بغلبه ایرانیها خاتمه یافت.

بعضی از کتب کتابخانه طهران

- ۱ - تاریخ ملل شرق و یونان ترجمه میرزا عبد الحسین خان هریر
از نشریات کمیسیون معارف مصور با کاغذ اعلی
۱۴ ر
۱۶ ر ۵ - " " " " ترجمه زیرک راده
۳۰ ر ۱ - " " " " قرن ۱۸ ترجمه رشید یاسمی
۴ ر ۱ - یاد داشتهای ژرال ترم زل از نشریات شورای نظام
۶ ر ۱ - مأموریت ژرال کاردن " " " "
۶ ر ۱ - جنگ ایران و افغانه " " " "
۶ ر ۱ - جنگ ایران و هند " " " "
۲ ر ۵ - جنگ ایران و یونان " " " "
۸ ر ۱ - یادداشتهای دنسترویل انگلیسی از نشریات روزنامه کوشش
۴ ر ۱ - حکومت تزار و محمد علی میرزا " " " " اطلاعات
۱۲ ر ۲ - علم ادب تألیف میرزا سید ابراهیم خان منتجع
۹ ر ۱ - حکمت سقراط بقلم افلاطون ترجمه فروغی محمد علی خان
۸ ر ۱ - اوصاف الاشراف خواجه نصیر طوسی عکسی و مذهب طبع برلن
۵۰ ر ۳ - مجموعه اشعار و آثار حکیم ناصر خسرو در ۸۱۰ صفحه با جلد اعلی
۴۰ ر ۴ - " " " " " " " " بیجلد
۱۴ ر ۲ - تاریخ ایران اقتصادی تألیف رحیم زاده صفوی
۴ ر ۱ - شهربانو جلد اول " " " "
۲ ر ۱ - نادر شاه " " " "
۱۲ ر ۵ - جغرافیای تاریخی ایران ترجمه از کتاب بار تلد روسی بقلم طالبزاده
۵ ر - دیوان اشعار میر محمد حسین شهربار تبریزی
۷ ر ۴ - عشقی
۴ ر - صادق ملا رجب اصفهانی
۸ ر ۴ - اصول عملی علم تربیت تألیف صدیق اعلم
۹۰ ر ۲۰ - مجموعه قوانین مملکتی هفت دوره تقنینیه و عدلیه
۸ ر - ترجمه نفحه الیمن
۱۶ ر ۶ - حافظ چاپ طهران سربی بیجلد

بعضی از کتب کتابخانه طهران

- ۱- حافظ چاپ طهران سربی با جلد ۲۰ ر
 - ۲- فیزیک سیکل اول و دوم متوسطه تألیف دکتر ارانی ۲۵ ر
 - ۳- شرح احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی ۲۰ ر
 - ۱- اسلام افکار و اندیشه ها تألیف هانری ترجمه آقا میرزا سید محمد قمی ۳۰ ر
 - ۱- تاریخ مقدس تألیف واشنگتن اورنگ امریکائی ترجمه میرزا ابراهیم خان شیرازی ۸ ر
 - ۱- حافظ تشریح تجزیه اشعار حافظ بوسیله عبدالحسین خان هزیر ۵ ر
 - ۲- شاهزاده خانم بعلبک ۸ ر
 - ۲- 'جزء سیم عبری و جزء چهارم فارسی آثار الشیعه تألیف عبدالعزیز جواهر الکلامی ۱۶ ر
 - ۱- خیام برلن مصحح دکتر روزن آلمانی چاپ برلن ۵ ر
 - ۱- منتخب لطائف عبید زاکانی ۲ ر
 - ۱- نصاب خواجه عبد الله انصاری ۲ ر
 - ۱- تئوریهای علم دکتر ارانی ۴ ر
 - ۱- دوشیزه اورلئان ترجمه علوی ۳۰ ر
 - ۱- سخن و سخنوران شرح احوال شعراى ماوراءالنهر تألیف بدیع الزمان ۱۲ ر
 - ۱- حدائق السحر رشید و طواط با حواشی اقبال آشتیانی ۱۰ ر
 - ۱- سفر نامه ناصر خسرو چاپ برلن ۲۰ ر
 - ۱- زاد المسافرین حکیم ناصر خسرو چاپ برلن ۳۸ ر
 - ۱- افسانه تاریخی لازیکا میرزا حیدر علی کالی ۵ ر
 - ۱- تفوق آنکلو ساکسن ترجمه علی دشتی ۱۰ ر
 - ۱- اعتماد بنفس ۸ ر
 - ۲- وظیفه ترجمه از کتاب سموئیل اسمایلز انگلیسی ۸ ر
 - ۲- اخلاق ۸ ر
 - ۱- بینوایان ترجمه میرزا بل ویکتور هوگو مستعان ۶ ر
 - ۱- از یرویز تا چنگیز تألیف تقی زاده ۶ ر
 - ۱- منتخبات صائب انتخاب میرزا حیدر علی کالی ۷ ر
 - ۱- اطلاع شهر یارس، حالت کنونی تخت جمشید با گراور و نقشه چاپ برلن ۲۰ ر
- علاوه بر این کتب همه رقم کتاب طبع ایران و هند و مصر و اروپا از قدیم و جدید در کتابخانه طهران تحصیل می شود .